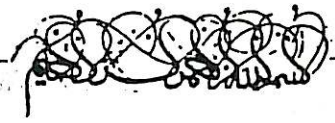


فرهنگی، هنری و پژوهشی (به زبان های فارسی و گیلکی)
 ۵۲ صفحه - ۲۵۰ تومان - سال هشتم - (اسفند ۷۸ - فروردین ۷۹)

ISSN:1023-8735

● دوازده + یک / سرمقاله ● فتنوسها در آتش می میرند ● زیر بالکن خانه
 شاعر ● گیلان استان آخر ● رود رو با مسایل سیاسی - امنیتی گیلان ● بازتاب
 بویایی جهان در زبان گیلکی ● از بندر حسن کیاده تا بندر کیشهر ● قصه کوی و
 برزن ما: چومار سرا ● دریای خزر از آلودگی رنج می برد ● ترانه های دو جنسی
 کدامند؟ ● مرمت آرامگاه استاد پورداوو ● ...
 بخش گیلکی: در زمینه شعر، قصه، فرهنگ عامه و...



شماره ۵۶

تپیدورا

شماره استاندارد بین المللی ۸۷۳۵-۱۰۲۳

ماهنامه فرهنگی، هنری و پژوهشی

(گیلان‌شناسی)

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

محمد تقی پوراحمد جکتاجی

نشانی پستی

(برای ارسال نامه و مرسولات)

رشت: صندوق پستی ۴۱۷۴-۴۱۶۳۵

نشانی دفتر

(برای مراجعات مستقیم)

رشت: حاجی آباد (خیابان انقلاب)

ساختمان گهر، داخل پاساژ، طبقه دوم

تلفن ۲۰۹۸۹

GILAVÂ

ISSN: 1023 - 8735

A Gilaki - Persian Language
Journal Related to the Field of
Culture, Art and Researches
ON GUILAN (North of Iran)

Director and Editor:

H. P. JAKTAJI

P. O. BOX 41635 4174

RASHT, IRAN

Tel: 0131 20989

روی جلد: استاد پورداوود

طرح از: ماکان

پشت جلد: سربازخانه قدیم رشت

عکس از آرشیو شخصی مهندس روبرت واهانیان

□□□

لیتوگرافی: همراهان ۳۹۰۰۳

چاپ: قیام ۳۲۹۵۳

صحافی: ستوده ۲۵۸۴۶

طراحی و گرافیک: ماکان پوراحمد جکتاجی

□□□

گیله‌وا در حک و اصلاح و تلخیص مطالب آزاد است.

چاپ هر مطلب به معنای تأیید آن نیست.

استفاده فرهنگی از مطالب به شرط ذکر مأخذ

آزاد و استفاده انتقاعی از آن منوط به اجازه کتبی است.

در این شماره می‌خوانید:

مطالب فارسی:

- دوازده + یک / سرمقاله صفحه ۳
- خبرهای فرهنگی: هنری و ۵
- ققتوسها در آتش می‌میزند / هوشنگ عباسی ۶
- زیر بالکن خانه شاعر / هوشنگ مردکار ۹
- بحث آزاد: گیلان استان آخر، مدخلی بر ایستایی، سرفقت و توسعه نایافتگی گیلان ۱۰
- رو در رو با مسایل سیاسی - امنیتی گیلان / پای صحبت علی باقری معاون ۱۴
- سیاسی - امنیتی استانداری گیلان ۱۹
- معماری‌های باشکوه رشت / مهندس روبرت واهانیان ۲۲
- بازتاب پویایی جهان در زبان گیلکی / بیژن شهرستانی ۲۲
- از بندر حسن کیاده تا بندر کیشهر / دکتر عبدالحمید حسین نیا ۳۰
- قصه کوی و برزن ما: چومارسرا / فریدون نوزاد ۳۳
- دریای خزر از آلودگی رنج می‌برد / نسرین محمدپور دریایی ۳۴
- ترانه‌های دوجنسی کدامند؟ / تیمور گورگین ۳۶
- چهارشنبه سوری در صومعه سرا / محسن آقای دوست ۳۷
- فرهنگ عامه مردم شمال ایران: مکان در مثل / علیرضا نوربخش ۳۸
- آشپزخانه گیلانی: نان برنجی / ر. سیف پور ۳۹
- مرمت آرامگاه استاد پورداوود ۴۰
- تاسیانی / ح. ماندگار ۴۱
- ساخت پناهگاه شاه معلم ماسوله / امرداد رجیبی ۴۲
- بازتاب / ارحمان پورقریان - دکتر بهمن مشفق ۴۴
- از میان نامه‌ها ۴۵
- نیکی نامه: یادای از پرورشگاه مذهبی و آسایشگاه معلولان و سالمندان ۴۸
- تازه کتاب ۵۰

مطالب گیلکی:

- شعر گیلکی: ابوالفضل اکبرنژاد - محمد تقی بارور - جعفر بخشی زاد محمودی - سید رضا ۲۸-۲۴
- پیکرستان - محمد دعایی - محمد تقی رستمی - محمد علی زاهدی - رقیه کویانی ۲۶
- داستان گیلکی: آقاجان / محمد حسن جهری ۲۹
- نصاب گیلکی / محمد علی افراشته ۲۹



Gil Gasht Torang Tour & Travel

- ◆ فروشن بلیط خارجی کلیه خطوط بین المللی
- ◆ نمایندگی فروش بلیطهای ایران ایر، آسمان، داخلی و خارجی
- ◆ مجهز به سیستم رایانه ای

- ◆ مجری تورهای گیلان گردی
- ◆ مجری تورهای سیاحتی و زیارتی کرمان، سوریه، دبی
- ◆ اخذ ویزای دبی، کویت، کلمورهای مشترک المنافع
- ◆ مشاور صدیق شما در انتخاب تورهای خارجی
- ◆ با بهترین کیفیت
- ◆ مجری تورهای داخلی گروهی

رشت، بلوار انزلی روبروی صنایع دستی
تلفن: ۲ و ۲۲۳۷۷۲ فاکس: ۲۲۶۱۴۱



گیل گشت تورانج
شرکت خدمات مسافرت هوایی و جهانگردی

ویژه نامه های

تپیدورا

بهار ۷۹ منتشر می شود



هنروانديشه، ۲

ضمیمه شماره ۵۶

فروردین ۷۹



یادگار نامه اکبررادی

نمایشنامه نویس برجسته معاصر

ضمیمه شماره آ آینده

ششمین عید دوبارگه پیما

سال نو دوبارگه

"عروسی گوله" همینه!

هوش از سر آدم ریود، یکی دیگر با تن کردن صلها پیراهن با ذکر نام و طرح عکس خود بر تن دختران و پسران جوان صحنه‌های طرب انگیزی از شور و جوانی را به نمایش گذاشت. در مقابل، یکی دیگر همه شب وقت شام با "کش لقمه" از مدعوین پذیرایی کرد.

آن یکی مبادرت به طرح و چاپ جدولی به نام خود و مردم کرد و برای حلش سکه‌های طلا جایزه گذاشت. این یکی هر فرصتی که یافت شب نامه پخش کرد و افشاگری نمود. زنان هم بیکار نشستند و آرزومندان کوشیدند تا جای نماینده زن گیلانی را که از سال ۱۳۵۲ به این طرف در مجلس خالی مانده بود پر کنند.

از همه جالب‌تر یکی دو نفری هم با حواریون و جماعت اعوان و انصار خود پیاده در خیابان‌ها به راه افتادند و میدان شهرداری را دور زدند. به قول ظریفی "عروسی گوله" بیاردن، جان دیله‌ئی بیاردن. طوری که ناظران و حاضران از هم دیگر می‌پرسیدند «عروسی گوله همینه؟ بیدینا چی نازینه!»

وقتی تراکت‌ها، کارت‌های تبلیغاتی، بروشور و پوستر [چه]های کاندیداها را یک به یک نگاه می‌کنم و با ردیف آرای مأخوذه شان در لیست چاپ شده از سوی فرمانداری تطبیق می‌دهم، صدای ترق ترق شکستن حباب امیدها، آسما و آرزوهای آن‌ها را می‌شنوم. معدل انتخابات در رشت چقدر پائین بود! دو نفر قبولی با نمره خیلی ضعیف

تلاز خوش هوا بی آب ودانه گیلان جان هی زن تی زولفا شانه برگرفته از پشت کارت تبلیغاتی یک کاندیدای دوره ششم مجلس

هنوز بازار شب عید راه نیافتاده و به اصطلاح داغ نشده بود و صاحبان کالاهای مصرفی کرکره‌ها را بالا نکشیده خلق الله را نقره داغ نکرده بودند که یک بازار خلق الساعه داغ داغ به راه افتاد و بعضی صنوف متفاوت مثل چاپچی‌ها، چلوکبابی‌ها، پیتزافروشی‌ها، آژانس‌های تاکسی تلفنی و مسافرکش‌ها، مینی بوسداران و اتوبوسداران و... کار و کاسبی خوبی بهم زدند. حتی جماعت هم صنف روزنامه چی و هفته نامه‌دار - یک مورد هم نشریه روشنفکری! - از این خوان گسترده بی‌نصیب نماندند و با درج رشحات قلمی - درمی‌نامزدها و مصاحبه‌های سفارشی همراه با تمثال‌های ریز و درشت کاندیداها روی صفحه، پشت صفحه و وسط صفحه به صورت شبه پوستر، بخش عمده‌ای از ضررهای مالی سال را جبران کردند.

در طول هفته فعالیت‌های تبلیغاتی، نامزدهای انتخاباتی برای معرفی و شناساندن خود به مردم چه کارها که نکردند و چه ترندها که نزدند و در رقابت با هم چه تنه‌ها که نخوردند! یکی با هواپیمای گلايدر اقدام به پخش اطلاعیه و تراکت و کارت‌های تبلیغاتی کرد. یکی با عنوان سردار سازندگی گیلان خرج‌های کلان و چنان کرد که

و دو نفر هم تجدیدی که باید دوباره امتحان بدهند تا یکی شان قبول شود. بقیه هم که دو ساله شدند و پرونده شان زیر بغلشان گذاشته شد! خوب انتخابات است و رقابت و آغاز و اوان دموکراسی در ایران. باید به فال نیکش گرفت. زیادی مشتق کرد و خوب یاد گرفت. بدیهی است هر چیزی اولش اشتباه دارد و هر اشتباهی عوارض خاص خودش را دارد. نمونه این عوارض در انتخابات مردم رشت که اتفاقاً حرف اول استان را می زند به رأی العین دیده شد. چیزی که هم نظر خود مردم را جلب کرد و هم نظر محافظان و احزاب فعال در گیلان و کشور را برانگیخت و هم حتی مورد سؤال رادیوهای خارج از کشور قرار گرفت. چرا که رشت همیشه شهری مترقی معرفی شده و مردم آن هم به روشنفکری نامبردار بوده اند. اما باید روشن شود این اشتباه از مردم بوده یا احزاب و اصولاً آیا اشتباه بوده یا هوشیاری.

باید گفت اولاً ثلث مردم رشت در انتخابات شرکت نکردند حال بهر دلیل که باشد. بخشی از آن بر می گردد به بدبینی و بی تفاوتی سنتی نسبت به نظام و انتخابات و بخشی دیگر مربوط می شود به عدم شناخت کافی از کاندیداهای معرفی شده احزاب و وقوف کامل به عدم کفایت و شایستگی آنها. پس تکلیف انتخابات را دو ثلث دیگری تعیین کرده است که پای صندوق های رأی رفته اند.

از میان ۸۵ نفر نامزد انتخاباتی بین نفر اول که ۷۴۱۶۸ رأی آورد و نفر دوم که اندکی رأی کمتر آورد اختلاف عمده ای ناشی از احساسات حزبی، مرامی و عقیدتی وجود ندارد. هر دو به آرای سنتی و نسبی خود در بخش های روستایی دست یافتند.

مجموع آرای نماینده اول حدود ۱/۳ کل آرای مأخوذه بود که اگر با بخشی هم که شرکت نکردند محاسبه شود، نمایندگی ۱/۳ مردم حوزه انتخاباتی را ثابت می کند و این تازه بخت نامزدی بود که سه دوره پیایی یعنی دوازده سال تمام سمت نماینده اول رشت را داشته است و در عین حال به جناح و گروهی وابسته است که در مرزبندی جناحی و سیاسی موسوم به دوم خردادی قرار ندارد و راست است.

نماینده دوم نیز با ۱۶۷۰ رأی کمتر همین نسبت ها را فرا چنگ خود دارد اما او از جهاتی خوش شانستر بوده است چون بی مدد حزب یا جناحی یا سابقه ای در مجلس با رأی مردمی بالا آمده است. نماینده سوم به دور دوم راه یافته است و دیگر فرقی نمی کند آنی باشد که در مجلس پنجم بوده یا چهره جدیدی که ۳۰۰۰ رأی بیشتر از او دارد، هر دو از جناح چپ موسوم به دوم خردادی هستند. همین ها ویژگی انتخابات رشت بود که به اذعان خیلی ها همه معادلات از پیش طرح شده را بهم ریخت ولی در اصل باید دید آیا اصلاً معادله ای

وجود داشته است یا فقط پنداری ساده و سطحی بوده است. درست است که کار سازمانی و اصولاً تحزب می تواند یک سری پیش بینی های قریب به اتفاق را بر اساس تعاریف و موازین خاص خود تبدیل به یقین کند و احزاب چپ در گیلان به آن امیدوار بودند ولی آنان دو چیز را در گیلان از یاد بردند:

نخست این که ضعیف تر از ظرفیت سیاسی گیلان عمل کردند و تجارب یکصد سال مبارزات سیاسی آن را که در کل کشور تأثیر گذار بوده و در وجود مردمش نهادینه شده است از خاطر زدودند. قبول کورکورانه اطلاعیه های احزاب جوانی که دوران طفولیت خود را طی می کند برای جامعه ای که خود مولد احزاب و گروه های مترقی در گذشته بوده سنگین است و دشوار پذیرفته می شود.

دو دیگر آن که احزاب در انتخاب نامزدهای حزبی و گروهی خود در رشت ناشیانه عمل کرده و افراد را معادل شأن مردم آن در نظر نگرفتند. دفترهای تشکیلاتی احزاب در گیلان و دبیران منطقه ای آنان باید در نظر می داشتند مردمی با شعور بالای سیاسی که از بد حادثه پس مانده اند نمی آیند از لیست های دیکته شده احزاب نوپایی استفاده کنند که هنوز تجربه کافی ندارند و چهره های مطرح شان در سطح شهر و استان یا بیگانه با سرزمین و مردم گیلان اند یا آن قدر جوان و خام دست که با یک توبی یا توجیه نمایندگان قدر تهران و دیگر ولایات، ممکن است صندلی خالی کنند. این مردم کسانی را می خواهند که حقوق حقه شان را در خانه ملت فریاد بزنند. پس چه کنند؟ با همین تعدادی که شرکت کرده اند، از میان همین تعداد که اعلام نامزدی کردند، به اندازه وسع اندیشه و تجربه و شناخت خود انتخاب می کنند و آزاد هم. آیا جز این کرده اند؟

این انتخابات ما بی شباهت به "عروس گوله ک" ما نبود. تو بگیر "کاس خانم" و "ناز خانم" نمایندگان ما، غول و پیر مرد هم جناح های راست و چپ. "گوله بارکش" هم مردم بیچاره ما! بالاخره باید یکی "عروس گوله ی" را قر می زدا! و هر چه بود همین بود.

گیله وا

عروس گوله aruse gule آئینی است نمایی در گیلان که سابق بر این یک ماه مانده به نوروز توسط گروهی چند نفره و دوره گرد در شهرها و روستاها اجرا می شد و کارناوالی از شادی و نشاط به راه می انداخت. پادشاه به خیر اکنون اجرا نمی شود اما شرح آن در صفحات شماره های مختلف گیله وا ثبت شده است.

دوازده + یک

مرکز فرمانداری افزایش یافته و جمعیت شهر رشت از یک میلیون نفر تجاوز کرده است اما تعداد نمایندگان ما همچنان ثابت مانده و سیخ ایستاده است.

در انتخابات اخیر با احتساب موازین جمعیتی و تعداد حوزه های نمایندگی باید حداقل یک نماینده بر تعداد نمایندگان ما اضافه می شد و این یک اضافه نماینده یعنی یک حنجره صدا بیشتر در خانه ملت. (لا بد خواهی گفت از این سیزده نفر چه صدایی برخاست که از آن یک نفر برخیزد! آن حسابش جداست) و این حق ماست.

می گویند سیزده نحوست دارد. طبق یک باور و یک عادت قدیمی می نویسد ۱۲+۱ و می خوانند زیاده! حکایت ما گیلانی ها و تعداد نمایندگان ماست که نزدیک به سی سال است سر عدد سیزده میخ شده است. از دوره بیست و سوم مجلس شورای ملی (سال ۱۳۵۰) بود که تعداد نمایندگان گیلان از ۱۱ نفر به سیزده نفر ارتقاء یافت. سه نماینده از رشت و ده نماینده از شهرستان ها.

از آن سال تاکنون ۲۸ سال می گذرد. جمعیت گیلان از مرز ۲/۵ میلیون نفر هم گذشته است. تعداد شهرستان های آن از ۱۰ مرکز به ۱۵

مجمع خاتم الانبیاء رشت خاستگاه فعالیت‌های فرهنگی و هنری



هفته فیلم و عکس

انجمن سینمای جوانان ایران، دفتر رشت از دوم الی پنجم اسفند در محل مجمع خاتم هفتمین نمایشگاه سالانه عکس و نور و هفته فیلم جوان را برپا داشت. در مراسم افتتاحیه که ساعت ۵ عصر دوشنبه دوم اسفند برگزار گردید فیلم کوتاهی از محسن مخملباف با حضور خود فیلمساز به نمایش گذاشته شد و در پایان، جلسه پرسش و پاسخی با شرکت مخملباف فیلمساز اندیشمند سینمای ایران، محمدرضاسرهنگی فیلمساز و تهیه کننده مطرح کشور و فرهاد مهران فر فیلمساز موفق گیلانی ترتیب داده شد که بسیار مورد استقبال هنردوستان بویژه جوانان و دوستداران هنر سینما قرار گرفت. گشایش نمایشگاه عکس میثم مخملباف، اهدای جوایز برندگان هفتمین نمایشگاه سالانه عکس و نور، کنسرت موسیقی توسط موسی علیجانی از اهم برنامه‌های این هفته بود.

تشکیل تعاونی ناشران استان گیلان

بالاخره بعد از پیگیریهای بسیار از سوی تنی چند از ناشران گیلانی و چندین نشست متوالی، با ناشران استان و تشکیل چند جلسه بحث و گفتگو و تعیین هیأت مؤسس و رئیس، زمینه "تاسیس شرکت تعاونی ناشران استان گیلان" فراهم آمد.

لازم به ذکر است که استان گیلان هم اکنون دارای ۳۷ مؤسسه انتشاراتی است. منهای چند ناشر که هنوز موفق نشده‌اند تولیدات فرهنگی خود را به بازار عرضه دارند، تعدادی از ناشران قدیمی تاکنون دهها عنوان کتاب عرضه داشتند، جای امیدواری است با تشکیل این تعاونی، صنعت نشر در گیلان جهشی فراگیر و نمایان‌تر داشته باشد.

گفتنی است اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان که تولید اداری و نظارتی چاپ و نشر استان را بر عهده دارد برای یاری و تشویق ناشران از طریق معاونت فرهنگی و مدیریت مجمع خاتم موقتاً تا تاسیس تعاونی یکی از اتاق‌های مجمع را در روز و ساعت بخصوصی از هفته در اختیار این تشکل صنفی فرهنگی قرار داده است که جای تقدیر دارد.

پروپایی چندین نمایشگاه

دهه فجر امسال چندین نمایشگاه هنری همزمان در کنار هم در چند سالن مجمع بزرگ هنری خاتم برگزار گردید از جمله:

نمایشگاه نقاشی جمعی از هنرمندان رشت
نمایشگاه عکس ایام پیروزی انقلاب اسلامی
نمایشگاه عکس «گیلان همگام با انقلاب» اثر سخاوت امانی
نمایشگاه کاریکاتور با ۲۳ اثر تحت عنوان "گاهی اوقات" از داریوش رضایی

ایراد سخنرانی‌های ماهانه

انجمن گیلان شناسی

بعد از رفته‌رفته‌ای که در کار انجمن گیلان‌شناسی پدید آمد و برنامه‌های سخنرانی ماهانه آن به تعویق افتاد، خوشبختانه بار دیگر طی نشستی مجریان کار، تمهیداتی اندیشیدند و این بار با همکاری اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و مدیریت مجمع فرهنگی هنری خاتم الانبیاء نسبت به برنامه ریزی مرتب آن اقدام نمودند.

شمسین سخنرانی اواخر دی ماه تحت عنوان "افصح المتکلمین، اولین روزنامه نگار گیلان" بوسیله محقق و نویسنده صاحب نام گیلانی فریدون نوزاد در تالار نمایش مجمع خاتم ایراد گردید.

هفتمین سخنرانی با عنوان "قیام‌های میرومی در گیلان" روز سی ام بهمن ماه توسط محمد تقی میرابوالقاسمی چهره آشنای پژوهش‌های گیلان‌شناسی نیز در همین سالن ایراد شد.

کنگره غزل معاصر ایران

اولین کنگره سراسری غزل معاصر ایران در تاریخ ۲۱ الی ۲۴ دیماه ۷۸ در محل مجمع فرهنگی هنری خاتم الانبیاء رشت برگزار گردید. کنگره به ابتکار انجمن شعر و ادب رشت وابسته به اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی گیلان برپا شد و دبیری آن را شاعر غزلسرای گیلانی جلیل واقع طلب بر عهده داشت. در طول برگزاری کنگره شاعران مهمان که از سرتاسر کشور به رشت آمده بودند صبح و عصر به قرائت تازه‌ترین غزل‌های خود پرداختند.

ستاد کنگره همچنین چاپ و انتشار ویژه‌نامه‌ای را در این زمینه تدارک دید که در ۲۴ صفحه قطع رحلی با همکاری فریدون نوزاد، علی اکبر مرادیان، آرش فرزاد صفت، افشار رئوف، شادی شهرپوری، فرزادعلی پور و جلیل واقع طلب فراهم آمد. چاپ تعداد زیادی غزل و مصاحبه با چند تن از غزلسرایان در آن از موارد قابل اشاره است.

اجرای موسیقی سنتی، دیدار از بعضی نقاط دیدنی گیلان و شرکت در نماز جمعه ۲۴ دیماه رشت از برنامه‌های جنبی کنگره بوده است.

سخنرانی دکتر رضا شعبانی

دکتر رضا شعبانی استاد رشته تاریخ دانشگاه‌های کشور عصر روز ۱۸ بهمن ماه به دعوت اداره کل فرهنگ، ارشاد اسلامی گیلان به رشت آمد و در محل سالن اصلی نمایشات مجمع خاتم این شهر به ایراد سخنرانی پرداخت. موضوع سخنرانی استاد رضا شعبانی "رسالت و منزلت زن در انقلاب اسلامی" بود که به مناسبت تولد حضرت معصومه (س) ایراد شد.

فَاقُوا سَوَسَهَا دَرِ آتَشِشْ مَهْ مِيرِ خَدَدِ!

هوشنگ عباسی

از مرگ گفتن، سخن نازهای نیست، گرچه
دنیای بس از مرگ پیوسته برای انسان ناشناخته و
ناپیدا بوده است، اما در مرگ چیز جدیدی نیست،
بلکه این زیستن است که شگفت آور می نماید.
مایا کوفسکی شاعر بر آوازه روسی در سوگ
غزل سرای بزرگ روس سرگئی یسئین، این چنین
زیبا و برشکوه و پر نغم می سراید:

مردن در این زندگی -

مرکز

مشکل نبوده است.

ساختن یک زندگی -

به مراتب مشکل تر است.^۱

اشعار و ادبیات کلاسیک ما، از جمله اشعار
خیام مشحون از نکات و اندیشه های هنرمندانه
درباره پدیده مرگ است. وقتی که می گویند: این
کوزه گردهر چنین جام لطیف می سازد و باز بر
زمین می زندی و باوقتی از جبر و اختیار صحبت
می کند به سرنوشت مختم انسان نظر دارد:

ما لعبت کانیتم و فلک لعبت باز

از روی حقیقتی نه از روی مجاز

باز بچه همی کنیم بر نطع وجود

رفتیم به صندوق عدم یک یک باز

آتش و گرمای شعله های آن، از بدو پیدایش

زندگی با سرنوشت انسان پیوند و گره خورده

است، سوختن در آتش و خود سوزی و شعله ور

شدن در آن، مرگ دردناکی است، اما خالی از راز

و رمز نیست!

پسر مته قهرمان افسانه ای یونان باستان در

با نشریه گیلکی زبان دامون (منتشره در سال‌های ۶۰-۱۳۵۸) همکاری داشت و اشعار گیلکی او در آن نشریه چاپ می‌شد. وی متولد ۱۳۲۹ انزلی بود و در سال ۱۳۶۰ در یک سانحه آتش سوزی که در خانه مسکونی اش در انزلی رخ داد، دچار سوختگی شدید شد و دارفانی را وداع گفت. او کارشناس نقشه برداری منابع طبیعی بود. بخشی از شعر گیلکی وی در ذیل آورده می‌شود:

«غوصه یه ویشتائی و کینه لحافا
نوا خوردن.

کینه جه سرمای و باد -

هیچ نوا داشتن.

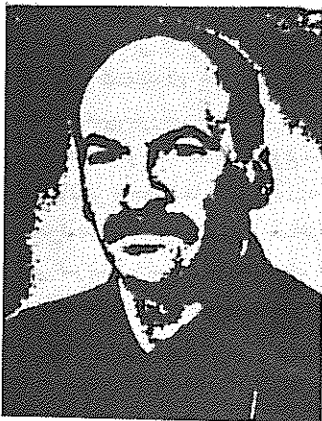
نقل شای و پری یا

ده نوا گفتن.

جه جوانی کی نصیبی نیده ئی

نوا گفتن

هیچینه خنده مره درد دیلا...» ۶



ققنوس سوم:

حجت خواجه میری متخلص به خواجهوی رشتی شاعر گیلکی سرا و عارف مسلک در سال ۱۳۳۱ در شهر رشت دیده به جهان گشود. او کارمند آموزش و پرورش بود. در اشعار عاشقانه و عارفانه او آتش و پروانه جایگاه ویژه دارند:

زنجیل می‌دست و پا جه می‌آتش تب
وختی آبا بوی، زبان واکوده بزه گب

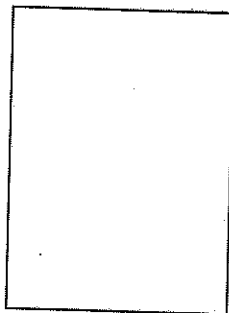
گفتی نیدمه کوره میان آتش کی

تی جان میان دویوها دیشب پریشب
در سحرگاه یکی از روزهای آذر ۱۳۷۵
رهگذری هنگام عبور از کوچه‌ای، شعله‌های آتش دیده نزدیک شد، مردی را دید که در شعله‌های آتش می‌سوزد. او آتش هممان آشنایی در قرچک ورامین بود که پیکر سوخته او نصیب یاران و وابستگانش شد، خواجه میری در ۱۷ آذر ۱۳۷۵ جان به جان آفرین تسلیم کرد. در چگونگی مرگ او بسیاری از حقایق پوشیده ماند. در سوگ نامه‌ای که گروهی از هنرمندان گیلان در مجلس

هنگام استخدام در روزنامه اطلاعات در نامه‌ای به امیر منتظمی این چنین می‌نویسد: «اگر استخدام بشوم، مسؤول صفحه استان گیلان خواهم شد، چون جای این مسؤول خالی ست، محمد نوعی که حتماً می‌شناسیش همین جا کار می‌کند، راجع به در آوردن صفحه‌ی ادبی گیلان با او صحبت کردم، حتماً برابیم دو کار کوتاه بفرست. البته با مزاج روزنامه اطلاعات سازگار باشد. این بهترین موقعیت من است که برای نشان دادن توکاری انجام دهم. البته "تو" یعنی خودم.» ۴

گلسرخی در نامه‌ای دیگر برای او می‌نویسد: «امیر عزیز از شبی جاودانه و ژرف می‌آیم تا برایت در تاریکی‌های گسترده‌ی خودم چیزی بنویسم، غم نامه‌ی کوتاه و اندوهگین تو سخت مضطربم کرد، بی حوصله، خسته، اما مقدس و پر شکوه. می‌دانی دوست من، ما بی اندوه زیست نتوانیم کرد، این جا در دستان من همه‌ی پرندگان دنیا بیدار شده‌اند، اما به عزیزترین برادرانم چه بگویم! نمی‌توانم پرواز کنم! قلب من اندوهگین پریدن است که کسی را یاری احساس آن نیست. "من بیمار پریدن هستم"، از نوشته‌هایت چیزی نگفتمی حداقل به خاطر تنها خواننده‌ی صمیمی خود حرفی می‌زدی...» ۵

امیر منتظمی داستان نویس حساس و دل شکسته در بهمن ماه سال ۱۳۴۶ در یک اقدام ناباورانه و شگفت‌انگیز در خیابان بیستون رشت، دست به خودسوزی زد و چون پروانه‌ای در خاکستر خود غنود و مانند ققنوس در آتش بال و پر زد. خسرو گلسرخی در نشریه ویژه نامه "هنر و ادبیات امروز - پرچم خاورمیانه" در شماره‌ی تیرماه ۱۳۴۷ به یاد و اندوه او نوشته‌ای دارد. گرچه خود خسرو گلسرخی پنج سال بعد در سپیده دم بیست و نهم بهمن ۱۳۵۲ به جوخه اعدام تاریک اندیشان سپرده شد. همچنین روزنامه نگار صاحب نام محمد تقی صالح پور در ویژه هنر و ادبیات بازار درباره‌ی او مطلبی نوشته است.



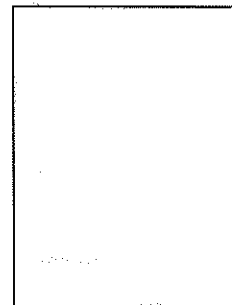
ققنوس دوم:

شریف زیگساری شاعر گیلکی سرای انزلی که

اسطوره‌های یونانی، کالسکه زین آتش را، از آسمان ربود و به انسان ارمغان داد به همین سبب از طرف زئوس به عذابی دردناک و جاودانی محکوم شد. زئوس پرومته را توسط هفتسوس به صخره‌ای در کوه قفقاز به سیخ دوخت و کرکسی جگرویی را با منقار همواره پاره کرده می‌کشت و او دوباره زنده می‌شد، پرومته پس از رنج‌های بسیار به دست هراکلس کبینه کرکس را کشت، او آزاد گردید. سیاوش در اسطوره‌های ایران نماد و سمبل پاکی و نجابت - از آتش کینه‌ای که ناپاکان و دشمنان برای او فروخته بودند، عبور کرد و بی گناهی خود را ثابت کرد، ابراهیم پیامبر از آتش نمرود گلستانی ساخت.

سرنوشت هنرمندان و نویسندگان ما که در شعله‌های آتش سوخته‌اند بی شبهات به ققنوس نیست. ققنوس مرغی بغایت خوش رنگ و خوش آواز است. منقار او ۳۶۰ سوراخ دارد، گویند در کوه بلندی مقابل باد نشیند و صداهای عجیب و غریب از منقار او بیرون آید و به سبب آن مرغان بسیار گرد او جمع آیند. از آنها چندی را گرفته، طعمه خود سازد و هزار سال عمر کند و چون هزار سال سپری گردد و عمرش به آخر آید، هیزم بسیار جمع سازد و بر بالای آن نشیند و سرودن آغاز کند و مست شود و بال بر هم کوبد، آنگونه که آتشی از بال او بجهد و در هیزم فرو افتد و خود با هیزم بسوزد و از خاکسترش بیضه‌ای پدید آید و او را جفت نباشد، گویند موسیقی را بشر از آواز او فرا گرفته است. ۲

چهار نویسنده و شاعر گیلانی در چهل سال اخیر چون ققنوس در آتش برافروخته شده سوختند و مانند پروانه خاکستر شدند. این وجیزه به یاد آن چهار ققنوس نوشته شده است.



ققنوس اول:

امیر منتظمی نویسنده جوان گیلانی که با شهید خسرو گلسرخی دوستی نزدیک داشت، وی وجودی حساس و شکننده و دستی در نوشتن داستان داشت، اما علاقه‌ای به چاپ آثارش در مطبوعات نداشت ۳

زنده یاد خسرو گلسرخی در سال ۱۳۴۶

رحیم او داده‌اند، آمده!

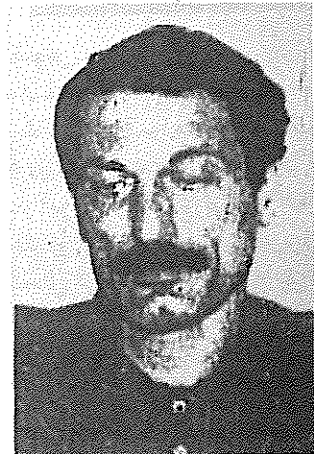
«گیلان خورم شاعر هو هوگفتن مره، عین پروانه زندگی شوله دوره پرا، بال زئا، بوخته و تا عشق کش کشان، پرواز بوکود.»

طاهر طاهری نویسنده و مردمشناس در سوگ او می‌نویسد: «بدون کوچکترین ترس و واهمه‌ای برای نجات و برپائی راستی به سوی پلیدی و تاریکی شتافت و سرانجام اهریمنان ابراهیم وار او را در آتش سوزاندند و او تن خاکی وانهاد و یارانش را تنها گذاشت، شاید در نوع مرگش هم مصلحت و حکمتی بود.»^۷

مدیر مسئول ماهنامه گیله‌وا پوراحمد جکتاجی در باره شعر او نوشت:
«شعرهایش یک ویژگی داشت و آن، تجربه کارهای نکرده در شعرگیلکی و بیان موضوعات انسانی و عاطفی در زبان گیلکی بود...»^۸
رحیم چراغی محقق و شاعر در رثای او نوشت:

«نمی‌دانم از کی و چه وقت، ولی مطمئناً از روزگاران دور گفته‌اند که "خوب و بد" و "خشک و تر" با هم می‌سوزند. آری امروز "خوب و خوبی، سوخت" و "بد - که بدی نبود - نیز و هر روز در جهان بی وجدان ما می‌سوزد...»^۹

مسعود بیزارگیتی منتقد و شاعر معاصر درباره‌اش نوشته: «شاعر دردمند غزل سرای گیلکی ما حجت خواجه میری نیز سوخت. او در دریای رنج خود سوخت.»^{۱۰}



قمنوس چهارم:

فرهنگ توحیدی نویسنده، سناریست، کارگردان و بازیگر تئاتر در نمایش گیلان پدیده‌ای ویژه بود و از استعداد حساس و شگرفی برخوردار بود. او در زمینه نمایش خیابانی، کارگاهی و صحنه‌ای تجربه‌هایی را به کار گرفت و کارگردانی و تنظیم آثاری از درام نویسان جهان را

در شهر رشت و دیگر شهرهای گیلان به صحنه برد، توحیدی در نمایشنامه‌های زیادی به عنوان کارگردان و بازیگر ایفای نقش نمود. از جمله می‌توان از نمایشنامه‌های "پینه دوز خوشبخت"، "ضحاک مار دوش"، "داش آکل"، "ستایش دریا"، "چهار صندوق"، "استثناء و قاعده"، "پایان ظلمت"، "پوست شیر"، "تصویر جنگیز در آینه‌های خوارزم"، "کفشها"، "بانوی سپیده دم" و... را نام برد. وی متولد ۱۳۳۳ شهر رشت بود و در ۲۳ اردیبهشت سال ۱۳۷۸ در سفری به تهران دچار سوختگی شدید شد و زندگی را بدرود گفت و در ۲۵ اردیبهشت در گورستان قدیمی سلیمان داراب رشت به خاک سپرده شد. احمد قربانزاده شاعر گیلانی در سوگ او سروده‌ای زیبا گفته است:

«ضرورتی ندارد -

از مرگ بگوئی تا - اشکهایم را

دریا - دریا

به تماشا بنشین

باور نمی‌کنی

وقتی زندگی را تکرار می‌کنم

گریه‌ام می‌گیرد.»^{۱۱}

رضا فرحمنند دوست باذوقش در سوگ او نوشت:

«همیشه به کارهای خوبی می‌اندیشید که آرزو داشت، روزی به صحنه تئاتر یا سینما بیایورد، گرچه این همه در صحنه‌ای زنده و حقیقی به بزرگی تمامی این شهر نه کوچک و نه بزرگ و در زمانی نه بلند - چون عمر عزیزش - با نمایش واقعی زندگی شوربخانه‌اش عرضه گردید.»^{۱۲}

علی صدیقی نویسنده و روزنامه نگار درباره‌اش نوشت:

«هنگامی که به ماهیت مرگ دوست همیشه‌ام "فرهنگ" می‌اندیشم، نگاهم به ناگزیر به ماهیت یک زندگی از دست رفته معطوف می‌شود. زندگی ای که انقطاع همه چیز و هر چیزی بود، جز تداوم مرگ! بحران‌های زندگی شخصی، اجتماعی و هنری‌اش جراحات ترمیم ناپذیری بر او وارد ساخته بود که شاید رفع یکی از آن همه کافی بود تا بخش‌های دیگر نیز از بحران‌هایی یابند، اما این چنین نشد و او همواره به طرز غمناکی در متن مرگ زیست و آن را باور کرد.»^{۱۳}

سعید صدیق، شاعر و نویسنده نیز درباره‌ی او این چنین می‌نویسد:

«(یک بار دیگر به زندگی اش نگاه کنیم، یک بار دیگر به مرگش، مرگی که صدایمان می‌کند، فراخوانمان می‌دهد، تأمل کنیم، نگاه کنیم، از پس منشوری به نام فرهنگ.»^{۱۴}

نوشته را با بخشی از سروده احمد شاملو شاعر

بزرگ میهتمان به نام "من مرگ را" به پایان می‌برم، به این امید که انسان برای زیستن آمده نه برای مردن.

«...نیلوفر و باران در تو بود

خنجر و فریادی در من.

فواره و رویا در تو بود

تالاب و سیاهی در من.

در گذرگاهت سرودی دیگر گونه آغاز کردم

□ □ □

من برگ را سرودی کردم

سرسبز تر ز بیشه

من موج را سرودی کردم

پر نبض تر ز انسان

من عشق را سرودی کردم

پر طبل تر ز مرگ.

سرسبز تر ز جنگل

من برگ را سرودی کردم

پر تپش تر از دل دریا

من موج را سرودی کردم

پر طبل تر از حیات

من مرگ را

سرودی کردم.

پانویس:

- ۱- مایا کوفسکی، ولادیمیر - شعر چگونه ساخته می‌شود - ترجمه ی اسماعیل عباسی و جلیل روشندل - تهران، بابک، چاپ اول ۱۳۵۳. ص ۸۵.
- ۲- معین، محمد-فرهنگ معین - ذیل نام قمنوس ۴ و ۵ نگاه کنید به: آدینه شماره ۱۳۶، بهمن ۱۳۷۷ - دو ناله خسرو گل‌سرخ به امیر منتظمی.
- ۳- نگاه کنید به نشریه گیلکی زبان دامون: شماره مسلسل ۲۹ - جمعه اول خرداد ۱۳۶۰ - سال دهم شماره ۱ ۷ و ۸ و ۹ - نگاه کنید به ماهنامه فرهنگی - هنری گیله‌وا - شماره ۳۸ - سال پنجم - آبان و آذر ۱۳۷۵.
- ۴- نگاه‌ها ویژه هنر و اندیشه ضمیمه شماره ۵۴، پاییز ۱۳۷۸ ص ۶۲ "شعر زندگی".
- ۵- فرحمنند، رضا- دست نوشته، قرائت شده در روز تدفین آن زنده یاد.
- ۶- صدیقی، علی - یادداشت یک مرگ - گیله‌وا شماره ۵۳ - سال هفتم (اردیبهشت - تیر ۱۳۷۸)
- ۷- صدیق، سعید - ... و فرهنگ توحیدی - گیله‌وا هنر و اندیشه ضمیمه شماره ۵۴ - پاییز ۱۳۷۸.
- ۸- شاملو، احمد - آیدا در آینه.

گیله‌وا، ماهنامه‌ای برای عموم شمالی‌ها، برای آن دسته از گیلانی‌ها و مازندرانی‌هایی که به حفظ هویت قومی و بومی خود در جمع خانواده بزرگ ایرانی سخت پایبندند.

همه جا سفید شده بود از برف. به قد و اندازه نیم پا، خسته شده بود آسمان از آتیمه باریدن و تماشا می کرد هنر دو سه روزه خود را. تنگ و باریک بود کویچه ها. پهن و وسیع دشتها و باغها و خیابان ها همه جا چون جامه عروسان، شاخه ها و ساقه ها به زیور پیرهن سپید به دست فلک آذین شده بودند، چه زیبا بودند و شادی می کردند گنجشکها، هفت رنگها سینه سرخها. کلاغها و زاغها. درون برف غوطه می خوردند و پرهاشان را آغشته به آن تکان می دادند و سر می دادند زمزمه شادی را.

از بالکن سراسری خانه یی پشت سینما ایران، نوجوانی گندمگون می نگریست این منظره را. لبخند زنان شادی خود را نشان می داد. سه چهار سال بعد درخشش عجیبی در شعر و شاعری بین اقران خود پیدا کرد. او خود را سایه ای از یک شاعر زبردست و هاله ای از آفرینش والای می دانست. از همان وقت راه خود را انتخاب کرده بود. هیچ وقت جز سایه ی خودش نبود. لطیف طبع، بلند نظر و انسان دوست و معرفت شناس. فداکار و اهل ایثار و گذشت ز مهر و محبت. سالها با پرتو ماه و جلوه های زیبای طبیعت و مظاهر دلربای آن سخن ها داشت. قوانین حاکم بر طبیعت و فطرت را حاکم بر مقررات موضوعه می دانست. جز درس عشق از سرچشمه لایزال هستی چیزی نیاموخته بود.

در امتحان فیزیک کلاس هشتم، بیگانگی خود را نسبت به چگالیگر و گرماسنج با یک ریاضی سخت و شیرین به چیره دستی نشان داده بود: ساخته در کشمش افتاده ام و در رنجم وقت آن است که در هم شکنند آرنجم

من به جز عشق نیاموخته ام درس ذکر تو چه، پرسى ز چگالیگر و گرماسنجم آرنج منکی بر نیمکت و کف دست به زیر چانه. جوابگوی معلم نشد زیرا تمامی وجودش غرق عشق به زیباییها و به خوی و روی نکو و به سخن خوش و زندگی سعادتمندانه برای همه جامعه بشری بود هرگز دلی را نمی آزد. افتاده و آزاده بود. داعیه فضل نداشت. ادب و مهربانی بر چهره اش موج می زد. مثل چمن بهاران که صبحگاه با آرایه زاله جلوه می کند با طراوت بود و غزلسرا. عین یک بلبل جنگی در سحرگاهان بهاری نغمه دل بر صفحه روزگار سر می داد. غزلهایش چون قناریهای مست، موج و پر نشیب و فراز و روحبخش، که در هنر موجی هزاران صدف به کرانه ساحل هستی می ریخت.

من از زیر خانه اش می گذشتم و به سوی مدرسه می رفتم. چکمه ام تا نیمه درون برفها جای پا می گذاشت. چشم به دامنه خانه ها جستجوگر زنگوله های بلورین بود. باره ای از آنها چون شمشیر خمیده و درخشنده بودند که در این هنگام سگ ولگردی خود را به من زد که به جسی رزمی کردم بیست قدم بالاتر پای یک عابر و سالار دومی و عووکنان دیگر غابری را گریه.

خون بر سیده دشت پراکنده شد و بر اثر شدت سرما دلمه بست از دور رفتگرانی را دیدم که بیل و دیلم و چوب بدست به دنبال حیوان هار می دویدند که

زیر بالکن خانه شاعر

هوشنگ مردکار

فرداست در محاصره واقع و با دیلمی از پای در آمد. سگ گریه گان را به بیمارستان رساندند. یکی از آنها جان سالم در نبرد و آن دو به لطف اعجاز پاستور، آن نازده نفر و کوشش پزشکان حیات تازه یی یافتند. من و شاعر هر دو راه مدرسه را پیش گرفتیم. در قیافه رحمت و تعجب و در چشمان قطرات اشک چون مروارید شفاف جاری بود. آیا تو برای سگ می گریستی و یا سگ گریه گان؟ نمی دانم شاید برای هر دو و یا با درک عمیق معنی و دنیایی که آکل و ماکول است. تفکر و اشک هر دو در قیافه اش مشهود بود. آیا اقلوالمودی قبل از یودی قانونمندی جامعه است که خیانت و دناوت و بدتر کشی در آن ذاتی یاره یی انسانهای جنجال آفرین است و یا پرورش و تربیت می تواند کثافت روح و روان را به زلال و ثقافت ادب آراسته کند؟ این بحث فلسفی هر یک اعتبار خود را در موضوع و محیط و شرایط اجتماعی خود دارد.

بهر حال ما با یک کلاس فاصله به دنبال زندگی می دویدیم. او سایه یی پر مایه شد که از همان ابتدا در صفحه شطرنج ادب همه را مات کرد. چهار پنج سال بعد انگشت نمای دانش آموزان و فرهنگیان گردید. اشعار لطیف و مردمی اش همواره نسیم جانبخش شمال به پایتخت و سپس به اقصا نقاط کشور سیر کرد و مشام روح پرور آن جانها را نوازش داد.

زمان عشق او به موی و روی و کرشمه "گالیا" مصادف با رنجهایی گردید که شکوفه های نو در کارگاههای قالبی بافی هنوز نشکفته پرپر می شدند. سایه دیگر چون سایه همزه گالیا گام به گام نمی رفت. گالیا روح سایه بود و سایه در دشواری انتخاب عشق به گالیا و دلدادگی به شکوفه هایی بیمار و مسلول و پژمرده و خون بر جگر سایه این گالیاهای شور بخت گردید او عاقبت این لعنت الهام بخش را به لطافت و آهستگی و با نوازشی غمگنانه به انزوای خاطر هاش سپرد و از اسارت عشق فردی به تعهد جمعی روی آورد.

شعر گالیای سایه در بیست و چهارمین بهار زندگی اش اختیاری بزرگ برای جوانی است که جان و دل خود را به مردم رنج دیده سپرد و در این راه سر از پای نشناخت اینک زنده یی از شعر گالیا

دیو بست گالیا
در گوش من فسانه دلدادگی مخوان
دیگر ز من ترانه شوریدگی مخواه
دیو بست گالیا به ره افتاد کاروان
عشق من و تو؟ آه این چه حکایتی است
اما درین زمانه که در مانده هر کسی از بهر نان شب
دیگر برای عشق و حکایت مجال نیست
شاد و شکفته در شب جشن تولدت
تو بیست شمع خواهی افروخت تابناک
امشب هزار دختر همسال تو، ولی
خوابیده اند گرسنه لخت روی خاک
زیباست رقص و ناز سر انگشتهای تو
بر برده های ساز

اما هزار دختر یافته این زمان
با چوک و خون زخم سر انگشتهایشان
جان می کنند در قفس تنگ کارگاه
از بهر دستمزد حقیری که پیش از آن
پرتاب می کنی تو به دامان یک گدا
وین فرش هفت رنگ که با مال رقص تست
از خون و زندگانی انسان گرفته رنگ
در تارو بود هر خط و خالش هزار رنج
در آب و رنگ هر گل و برگش هزار تنگ

زود است گالیا
در گوش من افسانه دلدادگی مخوان
اکنون ز من ترانه شوریدگی مخواه
زود ست گالیا تر سیده است کاروان
روزی که گونه ولپ یازان هم نبرد
رنگ نشاط و خنده گم گشته باز یافت
من نیز باز خواهم گردید آن زمان
سوی ترانه ها و غزلها و بو سه ها
سوی بهارهای دل انگیز گل افشان
سوی تو. عشق من

اینک پهل و پنج سال از عمر این شعر می گذرد و سایه در آستانه ورود به دهه هشتم زندگی است. او سایه مردم گیلانست با آرامش آبی خزر و سبز جنگلهای کوهستان گیل و دیلم و غرش بلورین آبشارهای البرز به سوی دریای هستی. که همه آن ذره ناچیزی از آفرینش خدای لایزال است. چه دره ناک است که سایه در پایان آخرین دهه های عمر خود می خورد روان سایه که آینه دار خورشید است بین که از شب عرش سیده یی ندمید لطافت و ظرافت طبع و نازکی خیالش هنوز جستجوگر سینه است که با ظهورش دنیا را پر از عدل و داد نماید. چنین ویزودی یاد که همه ما تشنه جوش این زلال چشمه نوش هستیم.

گیلان، استان آخر

مدخلی بر ایستایی، پسرفت و توسعه نیافتگی گیلان

از بهمن ۷۴ تاکنون چهارسال است که از گشایش بحث آزاد "گیلان استان آخر، مدخلی بر ایستایی، پسرفت و توسعه نیافتگی گیلان" در گیلهوا گذشته است. در این مدت حداقل ۲۰ مقاله در آن چاپ شده که به شهادت بسیاری از خوانندگان سبب هشیاری و دقت نظر عموم گیلانیان گردید. در واقع تداوم این بحث کلیدی بود بر جرعه توسعه در گیلان. مقالات اگر چه کلی و بیشتر برپایه رایه نظرات آزاد و غیر تخصصی و به بیانی دیگر احساسی عرضه شد اما همه آن‌ها راه به سوی مبانی توسعه داشت.

گیلهوا در شماره ۴۶ خود (دی و بهمن ۷۶) حتی فراخوان عمومی توسعه گیلان را حول ۳۵ مورد اعلام نمود و به نظر خواهی عموم صاحب نظران گذاشت. تلاش بر این بود که اولاً فتح البابی شود در ذهن و اندیشه گیلانی که چرا از غافلگی توسعه در کشور عقب افتاده است و ثانیاً پای صاحب نظران و کارشناسان امور اقتصادی و توسعه در بحث به میان کشیده شود. گیلهوا اگر چه در شق دوم موفق نشد اما در شق نخست توفیق یافت.

سالی بعد از طرح این مسئله در گیلهوا، سازمان برنامه و بودجه گیلان با همکاری استانداری به انجام نخستین همایش توسعه گیلان در زمستان ۷۵ تن داد و نهایتاً به این واقعیت تلخ اعتراف جمعی شد که گیلان علی رغم آن عبارات کلیشه‌ای و سنتی "استان سرسبز و آباد یا زر خیز و ثروتمند" استانی محروم و توسعه نیافته و بعبارتی خودمانی‌تر استان آخر است.

باز یک سال بعد، سیمای گیلان از شبکه باران تدارک برنامه "دریچه" را دید که برای مدت کوتاهی بحث توسعه گیلان در آن دنبال شد. به بد یا خوب آن برنامه اصلاً کاری نداریم هر چه بود تب تند بود که زود عرق کرد و قطع شد بی آن که نتیجه‌ای حاصل آید اما از نگاه کلی، برای آگاهی ذهن گیلانیان که تاکنون به این مسئله توجه نداشتند، مفید فایده واقع شد.

بعدها حتی بالاترین مقامات اداری - سیاسی استان هم در جاهای مختلف و مناسبت‌های گوناگون با جسرات و شجاعت به این عقب ماندگی اشاره کردند. هیچ باکی نیست اگر وقوف به عقب ماندگی و عدم توسعه، اولین قدم برای جبران آن و گام نهادن در راه توسعه باشد، اما اکنون که آن گام نهاده شد، مهم‌تر گامی است که از پس آن برداشته

می‌شود و اهمیت مسئله همین جاست. درست بر همین اساس است که خوانندگان گیلهوا مدام از ما می‌پرسند پس این مسئولان و مسئولان استان، این نمایندگان مردم در مجلس و این مدیران اجرایی حاکم بر امور و تمشیت گیلانی که دست بر قضا بر کم کاری‌های خود و دیگران اقرار و اعتراف کرده‌اند چه می‌کنند و دیگر چرا ساکت ایستاده‌اند؟ آنها مرتب از گیلهوا می‌خواهند بعنوان مرجعی مکتوب که تربیون افکار و آرای مردم گیلان است، تداوم بحث آزاد گیلان استان آخر را بگیریم. کراً ما را زیر سؤال می‌برند که چرا موضوع را مسکوت رها کرده‌ایم. اما آیا براستی ما چنین کرده‌ایم؟

حقیقت این است که این بحث مدت هاست از صفحات نشریه بیرون زده و به کل جامعه گیلان نشت کرده است. اکنون از هر مدیر و مسئول و مجری در سطوح عالی اجرایی اداری استان گرفته تا آحاد افراد عادی و عامی گیلان به این واقعیت تلخ معترفند که گیلان در بیست سال دوره انقلاب از توزیع عدالت اجتماعی و انصاف حکومت اسلامی طرفی نبسته است. از همین روست که در جلسات کارشناسی مستخصصین و صاحب نظران، در برنامه ریزی مسئولان گیلان، در شوراها و ادارات استان، موضوع عقب ماندگی گیلانی بحث روز و نقل مجالس رسمی و غیر رسمی است.

گیلهوا در دور دوم تداوم بحث آزاد "گیلان، استان آخر" از مجموع سئوالاتی که به کرات و دفعات چه از طریق نامه و تلفن و چه حضوری به آن رسیده، یک سؤال کلی طرح کرده و آن را با عده‌ای از مدیران بالای استان، آگاهان مسایل سیاسی - اجتماعی، نمایندگان مجلس، اساتید و صاحب نظران امور اقتصادی بویژه امر توسعه که داخل سیستم اداری حاکم بر استان هستند مطرح نموده است.

در این جا به انعکاس دو اظهار نظر رسیده می‌پردازیم و امیدواریم که طی هفته‌های آینده پاسخ دیگر عزیزان هم به دفتر مجله وصول شود و ما بتوانیم از شماره آینده تدریجاً به درج آن‌ها مبادرت ورزیم. در عین حال سؤال را به اقتراح عمومی می‌گذاریم تا هر گیلانی صاحب نظر، دلسوز و چاره اندیشی که در سراسر میهن عزیزمان و خارج از کشور زندگی می‌کنند که دست متمایمان از آنان بدور است در این اقتراح بزرگ شرکت کند.

گیلهوا

علل عقب ماندگی و محرومیت گیلان را در چه می‌بینید

و راه کار توسعه آن را در چه می‌دانید؟

رحیم اسلام‌پرست

از کارشناسان حوزه آمریکا - آفریقای
"نمایندگی‌های فرهنگی خارج از کشور"
وزارت امور خارجه
و دبیر کل حزب میهن اسلامی

توسعه به معنای رشد هماهنگ کلیه اجزای یک سیستم است که اگر توازن رشد به طور متناسب در مجموعه یک سیستم برقرار نگردد دیگر به آن توسعه نمی‌گویند بلکه تنها رشدی است که در برخی از اجزای یک سیستم حاصل می‌شود که این نوع رشدها خود به خود عامل ناتوانی در سیستم خواهند بود و اثرات منفی نیز از خود باقی می‌گذارد. در خصوص علت پس افتادگی و ایستایی در گیلان اول باید اشاره‌ای داشته باشیم بر چگونگی قاعده‌های توسعه، بر پایه‌های نظری آن، تا از این مفاهیم استنباطی بر کارکردهای عملی و اجرایی بطور شفاف داشته باشیم. یکی از عاملان و عاملان توسعه در هر جامعه دولت و حکومت است. متأسفانه برنامه‌های دولتی در توسعه که بعد از دوران جنگ شروع شد تنها در توسعه ملی نقش خود را ایفا کرد و برنامه ریزی توسعه بر پایه‌های منطقه‌ای و استانی نبوده است البته این اقدام دلیل توجیهی منطقی در خود دارد که جای بحث آن در اینجا نیست. حال باید بررسی شود که گیلان در این توسعه ملی چه جایگاهی دارد و نقش و سهم او از این توسعه ملی در گجاست. همینقدر می‌توانم بگویم که جایگاه گیلان در توسعه ملی کمترین جایگاه است و نمی‌تواند تأمین‌کننده نیاز گسترده گیلان بر مبنای توسعه منطقه‌ای باشد.

یکی دیگر از عاملان توسعه بوروکراسی و سیستم اداری و ساختاری هر نظام است که متأسفانه در ایران سیستم بوروکراسی و اداری نه اینکه عامل توسعه نیست بلکه به علت ناکارایی بودن وضعیت سیستماتیک و تعدد کاغذ بازی حتی مخرب و باز دارنده از روند رشد در توسعه هم است. لذا این عامل هم نقش توسعه زایی ندارد که به تبع آن گیلان هم از این لحاظ نمی‌تواند به توسعه‌ای دست یابد.

باز عامل دیگری در آفرینش توسعه موثر است و آن احزاب و تشکلهای سیاسی و گروههای متشکل اجتماعی است که با ارائه برنامه‌های مشخص و تدوین شده در ایجاد روند توسعه در

باشد. مگر می‌شود از یک طرف پایه‌های توسعه را که همانا توسعه نیروی انسانی است در هم بشکنیم و بعد از طرف دیگر توقع داشته باشیم توسعه پدید آید. در یک ارزیابی از وضعیت گیلان خواهیم گفت تمامی نیروهایی که در مقوله توسعه نیروی انسانی نقش آفرین و موثر بودند در یک حرکت تدریجی بطور کلی یا منفعل شدند یا مضمحل و یا به استحال رسیدند حالا با چنین وضعیتی که به زیر ساخت توسعه لطمه وارد شده چگونه می‌توانیم انتظار داشته باشیم گیلان هم بمانند استان‌های دیگر در ردیف توسعه یافتگان قرارگیرد، مضاف بر اینکه در طول سالهای اخیر حتی افراد ناتوان نیز در مصدر خیلی از مسئولیتها در گیلان قرار گرفتند. طبیعی است که حاصل این اعمال چیزی جز پس ماندگی در توسعه به بار نخواهد آورد. حالا هر روز از خود سوال کنیم که چرا گیلان از دایره توسعه خارج است. جوابش واضح است. آنچه که برداشت می‌کنیم حاصل عمل گذشته‌مان است. چندی پیش در همایش توسعه گیلان صاحب‌نظرانی با طرح مسائل گیلان تلاش

جامعه موثر خواهند بود که از این لحاظ هم جامعه ما فاقد آن بالندگی و بلوغ کافی حزبی و تشکیلاتی است زیرا که تاکنون ما دارای هیچ تشکل سیاسی فراگیر و گسترده که برنامه‌های مشخص زیر ساختی و توسعه‌ای بتواند ارائه دهد نداریم.

عامل دیگری که در توسعه موثر است نقش و اثر صاحبان خرد و اندیشه، تخصص و ابتکار در بدنه فعال اجتماع است که می‌تواند بعنوان نخبگان برجسته در زمینه‌های مختلف در ایجاد توسعه موثر واقع گردند بخصوص در دایره توسعه منطقه‌ای که امروز گیلان ما مبتلا به ضعف توسعه منطقه‌ای است پس می‌توانیم بگوییم در حال حاضر توسعه در گیلان تنها در گرو بهره‌گیری از وجود نیروهای توانمند بعنوان عقلهای هوشمند و سازنده است یعنی احیاء و تجدید "توسعه نیروی انسانی" که به دنبال خود توسعه اقتصادی - سیاسی فرهنگی را به همراه خواهد داشت.

حال باید ببینیم که ما در طول انقلاب با این عاملان توسعه در گیلان چه کرده‌ایم که امروز انتظار داریم گیلان از توسعه‌ای مطلوب برخوردار

**جایگاه گیلان در توسعه ملی، کمترین جایگاه است
و نمی‌تواند تأمین‌کننده نیاز گسترده
بر مبنای توسعه منطقه‌ای باشد.**

**در یک ارزیابی از وضعیت گیلان خواهیم گفت
تمامی نیروهایی که در مقوله توسعه نیروی انسانی
نقش آفرین و موثر بودند
در یک حرکت تدریجی بطور کلی یا منفعل شدند
یا مضمحل و یا به استحال رسیدند**

**توسعه در تعاریف زیر ساختی بر قاعده علتها استوار است
ولی در سمینار توسعه گیلان
از اثرات معلولها سخن به میان آمده است.**

**آنچه مسلم است عقب افتادگی گیلان
در عدم ساخت و ساز و عمران آبادی و امثالهم نیست
بلکه به علت تفکری است که خارج از
اصول فرهنگ توسعه‌ی است که بر آن حاکم است.**



دکتر شعبانعلی نظامی

رئیس سابق تحقیقات شیلات
مدیرکل محیط زیست گیلان

عدم توسعه در گیلان و به عبارت کامل تر عدم توسعه پایدار در گیلان، بعلت ضعف مدیران استانی در همه سطوح مدیریتی بوده و همه گیلانیان در همه سطوح در این عقب ماندگی شریک هستند. چه آنها که مدیر بودند و فقط بفکر حفظ میز ریاست و استفاده از امکانات حاصل از ریاست بودند و چه کارمندان زیر مجموعه شان که سکوت کردند و از ترس یا بی خیالی نظاره گر عدم توفیق سازمان شان در پیشبرد توسعه پایدار شدند و چه مردمی که سکوت کردند و هر روز بر معضلات زندگی شان افزوده شد ولی زبان شکایت نداشتند و به مقامات عالیه مملکت شکایت ارسال نکردند و یا اگر شکایت کردند پیگیری نکردند این شکایت می توانست تا به شخص ریاست محترم جمهور و قوه مقننه و قضائیه و ولایت فقیه ختم گردد تا آنها با اعزام نمایندگان ویژه این عقب ماندگی را کارشناسی می کردند.

شما تصور کنید که مثلا از جمعیت چند میلیونی گیلان چند ده هزار نفر شکایت فردی به مسئولین طراز اول مملکت ارسال می کردند و از این بی توجهی دولت مردان به استان گیلان شکایت می کردند مطمئنا به این موضوعات رسیدگی می شد. الان هم وضع همین طور است اگر استاندار محترم گیلان و نماینده محترم ولی فقیه طبق اطلاعی که داریم مکاتبات دردمندانه ای به مسئولین کشور دادند ما فقط نظاره گر هستیم و لبیک نمی گوئیم و پشت سر آنها مکاتبه نمی کنیم و گاهی نقد منفی هم می کنیم. خودمان سکوت می کنیم و اگر سکوتی هم شکسته شد برایش منفی بافی می کنیم.

علت عقب ماندگی این است که اغلب مسئولین اصلی استانی سهم خود از امکانات را می گیرند و سطح زندگی اغلب شان خوب است و لذا از دردمندان آنچنان که باید با خبر نیستند. علت عقب ماندگی این است که سهم بهره مندان از زندگی خوب گرفته نمی شود و امکانات بانکی از

زیر ساختی قرار نمی گیرد. اصلا توسعه فعل نیست که در چهار چوب دایره توسعه قرار گیرند بلکه توسعه فرهنگی است که بر پایه های خود باوری - خود اتکایی - اعتماد به نفس - خلاقیت - کارکردهای معقول و خردمندانه و علم پروری و تخصص محوری که بر اساس منطقی منطبق با ارزشها و ملاک های بهره گیری بهینه و جامع از ابزارهای موجود تبلور می یابد که تناسب مکانی زمانی و اعتقادی آنهم در جوامع مختلف متفاوت است. اما جوهره حرکت توسعه که تحت عنوان افزایش ظرفیت ها و یا توانایی ها برای پاسخگویی به نیازها و پرسش های جامعه برای گذر از تمدنی به تمدن دیگر است در همه جا یکسان است و کارکردهای ابزاری و توسعه هم تنها در تأمین توسعه نیروی انسانی خلاق و مبتکر و توانمند و نخبگان برجسته اجتماعی است. بدون در نظر گرفتن این اصول هرگز توسعه تحقق پذیر نخواهد بود.

آنچه مسلم است عقب افتادگی گیلان در عدم ساخت و ساز و عمران آبادی و امثالهم نیست بلکه به علت تفکری است که خارج از اصول فرهنگ توسعه ای است که بر آن حاکم است. توسعه در تعاریف زیر ساختی بر قاعده علت ها استوار است ولی در سمینار توسعه گیلان از اثرات معلولها سخن به میان آمده است. مثلا فلان آقا یک کارخانه بزرگ خاور میانه ای را در یک دوره مدیریت ناموفق به خاک سیاه می نشاند همان آقا را ابتدا به مدیریت یک کارخانه دیگر و پس از آن دوباره مسئولیت یک مجموعه صنعتی بزرگ را به او می سپارند. آیا با چنین تفکری که خارج از اصول علمی و منطقی توسعه و مدیریت است می توان گیلان را آباد کرد. ما باید برای دست یافتن به توسعه در گیلان در وحله اول با این تفکر ضد توسعه و فرهنگ غلط مبارزه کنیم.

بدلت عدم توسعه گیلان را بشناسند. متاسفانه چه که در سمینار توسعه گیلان گذشت و ارشاسان و مدیران اجرایی نقطه نظرات خود را ابراز داشتند هیچ کدام از بحث های پایه ای و بنیادی توسعه نبوده است. همه آنچه که گفته شد به اعتقاد بنده در ردیف مفاهیم و معنای واقعی توسعه قرار نمی گرفت بلکه نظراتی بود در باب اقتصاد، آمار نیازمندیها و نحوه اجرایی در سیستم مدیریت در حالیکه توسعه بر پایه مبنایی مقوله ای است خارج از این مباحث. توسعه در تعاریف زیر ساختی بر قاعده علت ها استوار است ولی در سمینار توسعه گیلان از اثرات معلولها سخن به میان آمده است.

اگر ما تعریف درست و واقعی از توسعه نداشته باشیم به مانند این است که بدون داشتن نقشه معماری و مهندسی می خواهیم ساختمانی مجلل و بزرگ بسازیم. اگر تعابیر ما از توسعه غلط باشد، نقشه معماری ما هم غلط است. درست فهمیدن و درست گفتن مقدمه و پایه درست عمل کردن است. بدین لحاظ ارائه نظرات علمی و مفاهیم جامع و کامل برای ورود به دایره و زیر ساخت توسعه لازم است. برخی در سمینار توسعه گیلان گفته اند که توسعه یعنی مشارکت مردم در امور سیاسی و یا توسعه گیلان یعنی صادرات اقلیمی چون ترشی محلی و نمک سبز و یا ساخت و ساز بزرگراهها و یا اخذ منابع هنگفتی از ردیف فلان بودجه عمرانی کشور برای پروژه های استانی و گسترش فضای گردشگری برای جذب توریست و... من نمی دانم این چه تعریف من در آوردی از توسعه است که مشارکت مردم رابه مفهوم توسعه می پندارند یقینا توسعه بر پایه زیر ساختی هیچگاه معنای مشارکت مردم در امور سیاسی نیست. چون اگر توسعه به این معنا است ما همیشه توسعه داشته ایم، ما از اول انقلاب تا کنون در همه صحنه ها مشارکت مردم را بطور گسترده و عمومی داشته ایم ما از مشارکت هایی چون ۹۸/۲ درصد یا کمی پایین تر حضور مردم را در صحنه های مختلف داشتیم که در دنیا هم کم نظیر است. در آمریکا کلینتون با ۱۳ درصد آرای مردم خود انتخاب شده است. آیا با این آمار می توان گفت که مردم آمریکا صاحب توسعه نیستند و یا در بنگلادش تقریبا صد در صد مردم بطور گسترده در همه تشکلهای سیاسی - صنفی - سندیکایی - اتحادیه ای و انجمنی حضور فعال و گسترده دارند. آیا باز بر اساس این آمار مشارکتی می توان گفت که جامعه فقیر بنگلادش توسعه یافته است. صادرات ترشی محلی و نمک سبز و گسترش فضای گردشگری هیچ کدام اینها در مقوله توسعه

تسهیلات دولت آتش خیرات می‌شود. علت عقب ماندگی بی عدالتی است که عده‌ای از تسهیلات بهره‌مندند که نباید بهره‌مند شوند. لطفاً بیایم بررسی کنیم که در طی این دو دهه چقدر وام به چه کسانی داده شده و آنها با آن وامها چه کار کردند و چه کارخانه‌هایی ساختند و چه بهره‌هایی رابه جامعه رساندند. اگر راست می‌گوئیم به این بررسی بپردازیم. چند کارخانه وام گرفته و مشغول کار است. به مردم بگوئید که چند درصد این کارخانه‌ها بلااستفاده‌اند و یا اصلاً وجود خارجی ندارند. اگر اهل حساب هستید همه تسهیلات بانکها چه بخش خصوصی و چه بخش دولتی را با یک تیم مخلص و متدین بعنوان بازرس ویژه بازرسی کنید. منتها این افراد باید سالم و دیندار باشند و حقیقت را بگویند.

علت عقب ماندگی گیلان بی عدالتی مسئولین اصلی کشور است که سهم گیلان را بعلت ضعف مدیران استان ندادند و بدلائیل ضعف مدیریت استان و یا ضعف ایمان مدیران استانی و زبان باز نکردن، مدیران کشوری هم سرگرم اوضاع اهداف قبیله‌گری و ملی‌گرایی خود بودند و به استان و عشیره خود می‌رسیدند و اگر مدیران استان گیلان زبان نداشتند مدیران کشوری هم ضعف ایمان داشتند و عدالت را خوب نیاموختند تا با گیلان عادلانه برخورد کنند و لذا آن شد که اصفهان اصفهان شد کرمان کرمان شد تبریز تبریز شد و گیلان بیچاره شد.

علت عقب ماندگی گیلان ضعف اکثریت نمایندگان در چند دوره بوده که همیشه بفکر دو ریال و ده شاهی بودند و یا چند ورق حلب و چند سنگ بلوک و چند پاکت سیمان خود رامشغول مسائل روزمره کردند و به موضوعات میان مدت و دراز مدت نیاندیشیدند و سهم گیلان را به علت ضعف خود نگرفتند. بیشترین تقصیر عقب ماندگی گیلان بعد از مسئولین کشوری، بعهدہ نمایندگان استان گیلان است و بعد استانداران و زیر مجموعه‌هایشان.

اگر یک مقایسه‌ای صورت گیرد میان استانها، سرمایه و تسهیلات بانکی در هر استان چند در صد به افراد همان استان تعلق گرفت مطمئن هستم که کمترین گیلانی از این تسهیلات استفاده کرده و بیشتر از استانهای دیگر بودند که با زد و بند مدیران استانی ضعیف و وزارتخانه مربوطه و سفارش آنها به گیلان معرفی شدند و از وام استان گرفتند و الان سودشان را در استان خود یا مرکز انباشته می‌کنند. به میزان وام آنها و قیمت واقعی تاسیسات آنها بنگرید کاملاً خواهید فهمید که چه بلایی بر سر گیلان آمده است. آیا سوال کرده‌اید

□ **علت عقب ماندگی گیلان بی عدالتی مسئولین اصلی کشور است که سهم گیلان را بعلت ضعف مدیران استان ندادند و بدلائیل ضعف مدیریت استان و یا ضعف ایمان مدیران استانی و زبان باز نکردن، مدیران کشوری هم سرگرم اوضاع اهداف قبیله‌گری و ملی‌گرایی خود بودند و به استان و عشیره خود می‌رسیدند**

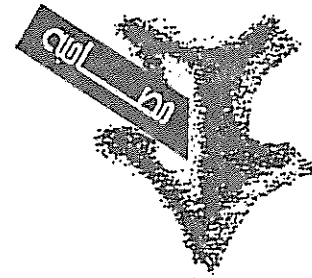
□ **اگر مدیران استان گیلان زبان نداشتند مدیران کشوری هم ضعف ایمان داشتند و عدالت را خوب نیاموختند تا با گیلان عادلانه برخورد کنند و لذا آن شد که اصفهان اصفهان شد کرمان کرمان شد تبریز شد و گیلان بیچاره شد.**

□ **راه کار توسعه در گیلان عمل کردن عکس آن موضوعاتی است که تا حال مطرح گردیده است.**

چقدر پول دخانیات گیلان پول چوکای گیلان و... در گیلان هزینه می‌شود؟ با این توضیحات در طی این چند دهه چون مردم سهمی در بهره‌وری استان

نداشتند تمام فشارشان به منابع طبیعی استان وارد شد و هر سرمایه‌گذاری که کارخانجات استان را بکار انداخت برای آنکه زودتر جیب خود را پر کند و متمتع گردد ظاهر صنعت را آورد ولی بارهای آلوده استان گیلان را زیاد کرد هر چه فاضلاب صنعتی داشت از خارج وارد رودخانه و از رودخانه وارد سفره آب روی زمین و دریا گردید و در نتیجه آب و خاک و سفره آب و رودخانه و دزیای گیلان را آلوده کرد تا پول بیشتر بدست آورد و هزینه برای رفع آلودگی ننماید. در نتیجه با آلودگی آنها موجودات و ماهیان از بین رفتند و با پولدار شدن عده‌ای از کارخانه داران مردم حاشیه رودخانه‌ها و دریا از صید و کار و کاسی محروم شدند. با آلودگی آبهای تالاب‌ها و رودخانه‌ها و آبگیرهای محلی ناشی از آلودگیهای کارخانجات پرندگان و ماهیان تالابها و دریا از بین رفتند. مثل چوکا که میلیونها بچه ماهی و ماهی رادر سال می‌کشد و تازه با کمال بی انصافی بوسیله قوه قضائیه استان گیلان تبرئه می‌شود انگار که پرسنل محیط زیست گیلان برای ارتبه بابای خودشان با چوکا می‌خواهند سر خسارت محیط زیست چانه‌بزنند و این درد بی درمان این مملکت است. این وضعیت نابودی ذخایر پرندگان و ماهیان که زمانی میلیونها عدد صید و شکار می‌شد با نابودی موجودات و آلودگی آبهای ناشی از کارخانجات آنچنان ادامه یافت که مردم ناگزیر برای حیات خود به جنگلها هجوم آوردند و جنگلهای گیلان را در دشت و جلگه و دامنه و کوه از بین بردند و بلایی بر سر گیلان آوردند که قابل تصور نیست و نتیجه این شده که الان گیلانی جماعت بر سر سبزی کاذب چشم به دولت مردان دوخته‌اند که چگونه می‌خواهند عذاب وجدان بی توجهی به گیلان زمین را تحمل کنند و جوابگوی خدا و پیغمبر شوند که از نظر آب آشامیدنی جزء پائین ترین استانها و از نظر جاده ترانزیتی، با توجه به اهمیت گیلان در ناوگان ترابری، جزء استانهای قرون وسطایی، و از نظر بیکاری بیچاره‌ترین است و علاوه بر این، این فعل و انفعالات و بی عدالتی باعث خشکسالی شده که مردم به خاک ذلت نشسته‌اند و هر دفعه با چندر غاز پول می‌خواهند به مردم کمک کنند ولی فایده‌ای ندارد چون میزان بدبختی بر اثر خشکسالی بحدی بود که اگر کسی هم برنج بدست آورد برایش هر کیلو از هزار تومان هم بیشتر تمام شد ولی این موضوعات لحاظ نمی‌شود.

علی ایحال راه کار توسعه در گیلان عمل کردن عکس آن موضوعاتی است که تا حال مطرح گردیده است.



علی باقری یکی از جوان‌ترین مسئولان سیاسی گیلان می‌باشد. باقری متولد ۱۳۴۵ در تهران است. رشته ریاضی تحصیل کرده و در دوران دانشجویی از فعالان جنبش دانشجویی و عضو مؤثر دفتر تحکیم وحدت بوده و مدتی را نیز در زندان بسر برده است. علی باقری در انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری یکی از فعالترین اعضای ستاد آقای خاتمی بود. او یکسال پس از انتخابات ریاست جمهوری، به همراه جمعی از رجال سیاسی، جبهه مشارکت اسلامی را تأسیس نمود. در کارنامه اجرایی باقری معاونت سیاسی امنیتی قزوین درج شده است. وی از اواسط تابستان امسال معاونت سیاسی امنیتی استانداری گیلان را عهده دار شد. مصاحبه پیش‌رو، حاصل گفتگوی علی انجم روز با ایشان می‌باشد که در خصوص مسایل سیاسی امنیتی گیلان زده شده است.

این مورد خود به دو قسمت تقسیم می‌شود: یک سری روابط خارجی (منطقه‌ای و بین‌المللی) و دیگر مسائل داخلی کشور. این زمینه‌ها را اگر بخواهیم بررسی کنیم، بعد از جنگ در قسمت اول دفاع به لحاظ لوجستیکی قدم‌های خوبی برداشته شده، سلاح‌های استراتژیکی خریداری و طراحی شده، ظرفیت نیروهای مسلح بهینه‌سازی شده و در واقع اصلاح ساختاری شده. در بعد دوم خصوصاً در دو سال گذشته تلاش‌های بسیار خوبی انجام شده که شاید بحث شما هم به این قسمت دوم برگردد. شعار آقای خاتمی در جریان انتخابات سیاست تنش‌زدایی بود، بعد از پیروزی در انتخابات در حد وسع و مقدمات یعنی مواردی که به دولت بر می‌گردد و می‌توانست سیاست‌گذاری کند خوب پیشرفت کرد، چه در منطقه و



رو در رو یا مسایل سیاسی - امنیتی گیلان

پای صحبت علی باقری معاون سیاسی - امنیتی استانداری گیلان

چه در سطح جهانی بسیاری از کانون‌های بالقوه بحران امنیتی برای کشورمان چه در همسایگی، چه در منطقه و دنیا با دیپلماسی فعال دولت در این دو سه سال اخیر از حالت بحران بودن به لحاظ امنیتی خارج شده. بعضی‌ها به حالت تعلیق درآمدند و از آن بالاتر تبدیل به یک فرصت امنیتی برای ما شدند. روابطی که با برخی از کشورهای حوزه خلیج فارس داریم، در واقع می‌توان گفت یک

تأمین امنیت در هر کشور و جامعه به لحاظ کلی به دو صورت امکان‌پذیر است: یک قسمت تمهیدات فیزیکی که معمول می‌شود، مسأله مرز و تقویت نیروهای مسلح به لحاظ تجهیزات جزء اقداماتی است که در تأمین امنیت کشور مثمر ثمر است. در کنار اینها بستر دیگر برای تأمین امنیت، زمینه‌هایی است که به طور غیر مستقیم موجب امنیت جامعه می‌شود.

● اجازه بدهید اول یک تعریف کلی از امنیت بشود بعد وارد سیاست و مسایل امنیتی سیاسی استان شویم. بفرمائید آیا دولت و مجموعه نظام همانطور که برای توسعه سیاسی و اقتصادی و اخیراً قضایی برنامه ریزی دارد، در زمینه توسعه امنیتی نیز برنامه ریزی کرده؟

قسمت عمده‌اش از رهگذر سیاست تنش زدایی نظام تأمین شده است.

قسمت دوم که به طور غیر مستقیم بر بحث امنیت کشور تأثیر می‌گذارد بر می‌گردد به توسعه سیاسی، ما معتقدیم یکی از کارکردهای مهم توسعه سیاسی در داخل کشور تعمیق امنیت ملی جامعه است، یعنی اگر بتوانیم به شکل کامل پروژه توسعه سیاسی را در کشور اجرا کنیم به مفهوم دیگر بتوانیم اقبال مختلف جامعه با گرایش‌ها و سلاقی مختلف را در امور جاری کشور مشارکت دهیم و آنها هم احساس مشارکت داشته باشند و احساس کنند در عرصه‌های مختلف مجال ظهور و بروز دارند، قطعاً منجر به این می‌شود که ضریب امنیتی در کشور بالا رود. پیشبرد پروژه توسعه سیاسی در کشور یکی از کارکردهای قریب الوقوع تعمیق امنیت ملی است. توسعه امنیتی که در کشور عملاً به وقوع پیوسته در دو زیر فصل ایجاد سیاست تنش زدایی در بعد خارجی و تأثیرات امنیتی پروژه توسعه سیاسی در داخل و به تبع مشارکت مردم در دفاع از امنیت داخلی و خارجی نظام محقق شده که البته کامل نیست و باید حلقه‌های مختلفی از این زنجیره تشکیل شود و حلقه‌های موجود تعمیق شود.

● یکی از برنامه‌های دولت آقای خاتمی سیاست تنش زدایی بوده است و سپردن بعضی از اختیارات (تفویض اختیار) به مسئولین استانها، مثلاً دادن اختیار به مسئولین برخی از استان‌های مرزی در زمینه برقراری ارتسباط اقتصادی و اجتماعی با کشورهای همسایه. آیا در زمینه امنیتی نیز چنین اختیاراتی به مسئولین سیاسی - امنیتی استانها - در این جا مختصاً گیلان - داده شده است یا خیر؟

مسائل امنیتی چون از حمایت زیادی برخوردار است، به هر حال طبیعی است که اشراف حاکمیت حول و حوش مسائل امنیتی هم بالا باشد، حتی در حکومت‌های فدرال که در دنیا هم مرسوم است در رابطه با مثلاً مسائل مرزی، حکومت مرکزی به شکل متمرکز عمل می‌کند و سیاست از آن جهت در حکومت‌های فدرال مختص حکومت مرکزی است، مسائلی که در مجموع به امنیت ملی جامعه بر می‌گردد. کشور ما هم از این قاعده مستثنی نیست. البته در استانها و حالا در گیلان این اختیار وجود دارد که تدابیر جدید یا بدیعی اگر به نظر برسد، پیشنهاد شود و در سلسله مراتب خودش مورد بررسی و نظر قرار گیرد، منتهی

مرز یکی از پارامترهای مهم در مسایل امنیتی است، حفظ مرز، انسداد و کنترل مرز و مسایل امنیتی که به دنبال دارد. استان گیلان هم از آن بی بهره نیست، اما به لحاظ این که اکثریت مرز صا آبی است یک ساز و کارهای خاص بر مرزهای آبی حاکم است که حساسیتهای مرزهای خشکی را نتواند نشانده باشد. باید البته از جهاتی هم بر اهمیت آن است.

□

طبیعی است که هر استان و ناحیه از کشور در حلقه اول سیاست مردم‌شمانجیا انداز می‌شود این سنت و ناموس طبیعی است برای هر منطقه اولی تر مردم هسمان منطقه هستند

تصمیم‌گیری نهایی در رابطه با تدابیر امنیتی چه در مرزها و چه در نقاطی که به نوعی مسائل امنیتی به آن مرتبط است، با حکومت مرکزی است همانطور که در همه جای دنیا است، البته در رابطه با مسائل امنیتی داخل استان در غالب شوراهای تأمین در واقع وظیفه نظارت بر امنیت استان به نوعی تفویض شده، حال اینکه چه مقدار کارا هستند و شوراهای تأمین استان چقدر کاربری دارند و یا در عمل چقدر مختارند، بحث دیگری است که باید در جای خودش مورد بررسی قرار گیرد. این ساز و کار در رابطه با مسائل داخلی استان‌ها پیش بینی شده، منتها قسمتهایی که به مرز و ارتباط با آنها بر می‌گردد، تصمیم‌گیری از مرکز است.

● موردی ممکن است مأموریت‌هایی باشد که باز هم از بالا به پائین تفویض شود یعنی سفرهای مقامات استانی به کشورهای همسایه یا استان‌های همجوار کشورهای همسایه که مستقیماً با آن هم مرز

است یا نزدیک است.

اشکالی ندارد که مثلاً ما در رابطه با مسایل امنیتی مرزی با فلان کشور مرزی مذاکراتی داریم. استاندار استان مربوطه هم می‌تواند از اعضای هیأت باشد، که این اتفاق تصادفاً پیش آمده منتهی در نهایت تدبیر و تصمیم‌گیری با حکومت مرکزی است.

● لطفاً راجع به وظایف شورای تأمین استان بیشتر توضیح دهید.

شورای تأمین استان‌ها در واقع عالیترین مرجع تصمیم‌گیری در خصوص مسایل امنیتی استانها هستند بر اساس قانون مصوب مجلس فقط امنیت کشور به عهده وزارت کشور است و در استانها با شخص استاندار. برای تقویت و هماهنگی در وظایف ارگانهای که وظایف و اختیاراتی دارند، شورایی به نام شورای تأمین پیش بینی شده است که به ریاست استاندار تشکیل می‌شود و کلیه ارگانهای اطلاعاتی و امنیتی در آن حضور دارند. مسایل امنیتی داخل استان به بحث گذاشته می‌شود و در چارچوب اختیارات وظایفی که دستگاههای عمل‌کننده دارند تصمیم‌گیری و عمل می‌شود.

● وضعیت و جایگاه استانها به طور عام و گیلان به طور خاص در طرح توسعه امنیتی چیست؟ آیا قابلیت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی خاص مرزی باعث می‌شود که یک استان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شود یا مسایل دیگری هم در میان است؟

قطعاً مسایل مرزی یکی از بحث‌های مهم در زمینه امنیت است و به تبع استانهای مرزی مسایل خاص خودشان را در رابطه با مرز دارند، مرز یکی از پارامترهای مهم در مسایل امنیتی است، حفظ مرز، انسداد و کنترل مرز و مسایل امنیتی که به دنبال دارد. استان گیلان هم از آن بی بهره نیست، اما به لحاظ این که اکثریت مرز ما آبی است یک ساز و کارهای خاص بر مرزهای آبی حاکم است که حساسیتهای مرزهای خشکی را شاید نداشته باشد البته از جهاتی هم پر اهمیت تر است. مرز خشکی ما در استان ۳۸ کیلومتر بیشتر نیست. منتها به هر حال چون مرز آبی و خاکی داریم مسایل این دو را با هم داریم، این بحث‌ها باید دنبال شود. در کنار مسئله مرز پارامترهای امنیتی دیگری هم هست، بحث قومیت‌ها که می‌تواند محل چالش‌های امنیتی باشد، بحث گوناگونی مذاهب که در نقاط مختلف حاکم است، چه دین و چه مذهب مختلف یکی از نقاط قابل توجه امنیتی است.

بحث‌ها و اختلافات سیاسی در جای خودش تبعات امنیتی را می‌تواند به دنبال داشته باشد. این شماری از مسایل است که در کنار مسئله مرز می‌تواند مسایلی را برای جامعه دنبال داشته باشد.

● منظور من البته فقط مرزبانی و مرزداری نبوده، سوالم این است که آیا مرزی بودن استان گیلان می‌تواند در دیدگاههای مسئولان تأثیر بگذارد. ساده‌تر عرض کنم یک استان مرزی می‌تواند ویتترین کشور باشد، مثلاً اگر شهروندان کشورهای دیگر چه از مرز زمینی و چه آبی بخواهند وارد کشور شوند، به اولین منطقه‌ای که برخورد می‌کنند همان استان مرزی است بهر حال در زمینه توسعه اقتصادی و اجتماعی آیا امکانات بیشتری به این استانها اختصاص داده می‌شود؟ بهر حال استان‌های مرزی مبادی ورودی و آبروی کشورند.

بینید دو تا بحث است یکی اینکه چگونه باید باشد و یکی اینکه چگونه شده است و چه مقدماتی ما داشتیم برای چگونه بودن، این فرمایش شما که مرز مدخل ورود به یک کشور و یک استان از یک کشور است درست است، قطعاً وضعیت شهرها و استانهای مرزی می‌تواند ارزیابی دیگران را نسبت به داخل کشور شکل بدهد.

این حرف درستی است اما آنچه که عمل شده می‌توان ادعا کرد که چندان تفاوتی بین استان‌های مرزی و غیر مرزی در جذب اعتبارات و امکانات نبوده. یک اعتبارات خاص برای بحث سازماندهی مرز جذب شده مثل جاده‌ها، برجها و پاسگاهها و انسداد مرزی، این تفاوتی بوده که وجود داشته خصوصاً در ۱۰ و ۱۲ سال گذشته وزارت کشور به عنوان مجری طرح سازماندهی مرزها تلاش خوبی هم داشته الان حدود ۵۰٪ مرزهای کشورمان ساماندهی شده منتها اینکه اعتبارات عمرانی اختصاص داده باشند به این استانها اینطور نبوده. البته استعدادهای استانهای مرزی هم، متفاوت است. شما مرز شرقی کشور را در نظر بگیرید که با پاکستان و افغانستان و خصوصاً در منطقه سیستان و بلوچستان اقلیم و طبیعت و بافت و نسق قومی امکاناتی را برای تزئین آن فراهم می‌کند. یک وقت هم در استان سرسبز و دارای امکانات بالقوه‌ای مثل گیلان و مازندران هست که قطعاً آنجا دست بازتر خواهد بود منتها متأسفانه باید گفت که از این باب توجه خاص به عمران استانهای مرزی نشده‌اید مشکلات

مذهبی با حضور در مدیریت استان داشتن منزلت اجتماعی بالاتر و فعال‌تر شود. شرایط الان بد نیست اما مطلوب هم نیست. در برخی استانهای دیگر گامهای خوبی برداشته شده است که در گیلان هم می‌تواند روی این مسئله کار شود.

● طسی سالهای اخیر شاهد گسترش فرهنگ بومی بوده‌ایم بروز این عمل را در چه می‌دانید و اصولاً بومی‌گرایی را چطور ارزیابی می‌کنید؟

به شکل کلی بنده معتقدم طبیعی است که اداره هر قسمت از جامعه ما بر اساس مختصات ویژه و خاص که دارد و دقیقاً همان مختصات باعث ایجاد تقسیمات کشوری می‌شود باشد. یک استان وقتی تبدیل به دو استان می‌شود در واقع شرایط خاص هر کدام است که آنها را نسبت به هم تمیز می‌دهد. بر اساس همان شرایط خیلی طبیعی است که هر استان و ناحیه از کشور در حلقه اول بدست مردم همانجا اداره می‌شود این سنت و ناموس طبیعت است برای هر منطقه اولی تر مردم همان منطقه هستند منتها آن چیزی که به اعتقاد من هم مهم است این است که با ایجاد مدنیت و پیچیده‌تر شدن روابط اجتماعی ما به نقطه‌ای رسیدیم و به آن سمت پیش می‌رویم که اداره جامعه نیاز به ظرفتها و پیچیدگیهای خاص دارد.

ما یکبار جامعه‌های بدوی را در نظر می‌گیریم که قبیله‌ای و با یک سری روابط محدود طبیعی عمل می‌کنند در آن شرایط خیلی راحت می‌شد حکم کلی صادر کرد که اداره آنها توسط مردم همانجا انجام شود چه بسا اگر غیر از این بود تنش‌های اجتماعی ایجاد می‌کرد. الان بدلیل توسعه یافتن روابط اجتماعی و انسانی و عصر ارتباطات، دهکده جهانی و انفجار اطلاعات و اینها من معتقدم که اصرار بی‌منطق بر بومی‌گرایی در کشور با تمامی معیارهای جدیدی که جوامع بشری بر اساس پیشرفتی که داشتند در تعارض و تضاد است یعنی اگر بخواهیم اداره یک جامعه را علی‌رغم مرزهای جداکننده به علت پارامترهایی مثل انفجار اطلاعاتی و تعامل جوامع شکسته را منحصر کنیم به خودمان و منطقه، خودمان را محروم کردیم از یک سری امکانات بالقوه‌ای که در کشور وجود دارد و می‌تواند فارغ از توزیع منطقه‌ای در اختیار مناطق مختلف قرار گیرد. از اینجهت من معتقدم علی‌رغم اینکه همچنان در شرایط جدید جامعه بشری اولی این است که مناطق بدست اهالی خودشان اداره شود منتها نگاه جزئی به این موضوع را که منجر به استفاده غیر بهینه از نیروی مدیریتی جامعه شود این را یک تفکر جاهلانه



و معضلاتی مانع کار بوده بهر حال این اتفاق نیافتاده چون این قضیه به وزارت کشور مربوط می‌شود.

● بفرمائید وضعیت قومی در گیلان چگونه است و اگر تعددی وجود داشته این تعدد قومیت تاکنون مسئله ساز بوده یا خیر و یا برای جلوگیری از مسئله ساز شدن آیا برنامه‌هایی خاص در استانداری وجود دارد؟

اگر بخواهیم از مناطق غربی و جنوب غربی استان خودمان شروع کنیم ما آذری داریم. در مناطق رودبار و منجیل گرد داریم. همینطور بین آستانه تا لاهیجان چند روستای کردنشین داریم که بخشی در دوره نادر شاه مهاجرت اجباری داده شدند به آنجا. در غرب استان در منطقه تالش خصوصاً از رضوانشهر به بعد مذاهب دیگری جز شیعه حضور وسیع دارند. این چالشها در استان وجود دارد منتها آن چیزی که تاریخچه اینجا نشان می‌دهد خصوصاً سالهای بعد از انقلاب علی‌رغم اینکه محل بروز تنشها به شکل طبیعی بوده منتها هیچوقت تبدیل به بحران نشده این هم شاید احتیاج به تحلیل داشته باشند.

یک قسمتی برمیگردد به شرایط فرهنگی حاکم بر کل استان یعنی روحیات و خلیقات فردی مردم باعث شده که علی‌رغم تنوع منجر به بحران نشود که خیلی موثر بوده، ما استانهای دیگری داریم که تعدد و تنوع خیلی پائین تر بود منتها به خاطر خصلتهای بومی و منطقه‌ای و قومیتی تنش ایجاد کرده‌اند. اما در استان ما وجود نداشته منتها این به این مفهوم نیست که شرایط تعادل فعلی این اقوام و مذاهب یک شرایط ایده‌آلی است می‌توانیم با بکارگیری برنامه‌هایی در جهت ایجاد مجال برای استفاده بهینه از اقلیتهای بومی و

می دانم چرا که می توان با وسعت نظر بیشتر شرایطی را ایجاد کرد که در اولویت از ظرفیت مدیریتی داخل استان استفاده شود و در نهایت امکانات احتمالاً بهینه‌ای را که در کل کشور موجود است به خدمت استان در آورد و ثمره هر دوی اینها را در کنار هم در اختیار جامعه قرار داد.

● **بسرخی مدیران غیر بومی عملکرد منفی داشته و دارند که باعث ایجاد چنین ذهنیتی شده. ما مدیرانی را سراغ داشتیم که وقتی می آمدند گیلان رئیس دفتر و راننده و... را از قوم و قبیله و خانواده خودشان می آورد و احساس مسئولیت آنچنان که باید و شاید در اینها نبود و باعث معضلاتی در استان شدند که الان شاهدش هستیم.**

این ریشه‌ای که شما گفتید قطعاً مهم است و تأثیرگذار بر این ذهنیتی که در جامعه وجود دارد و عرض بنده به این مفهوم است که هیچ ارتباط الزامی و مستقیمی میان موفق بودن یک مدیر با بومی بودنش نیست. بومی بودن می تواند یکی از چندین پارامتر ایجاد موفقیت در مدیریت باشد اما الزاماً اینگونه نیست که یک مدیر بومی موفق است و یک مدیر غیر بومی ناموفق، زمینه‌های فرهنگی هم می تواند در تعمیق آن حوزه فرهنگی که شما گفتید مؤثر باشد و اگر از این منظر نگاه کنیم شاید بتوان به جامعه حق داد. بحث بنده با فرهیختگان جامعه است یک وقت عوام مردم یک برداشت دارند، آن درست و قابل پذیرش و درک است. ما نباید عوام زده شویم. بله ما می توانیم همراه شویم با این برداشت عمومی و حتی این را تئوریزه کنیم. یعنی مردم ممکن است با یک لفظ ساده مسئله‌ای را مطرح کنند منتها اگر فرهیختگان تحت تأثیر این رویکرد عام قرار گیرند، به دلیل توانمندی‌هایی که دارند آن بحث را تئوریزه می کنند و تبدیل به یک فرهنگ در جامعه می کنند، فرهنگی که تلاش می شود ظواهر علمی و مقبول اجتماعی هم برایش فراهم شود، این را مقبول نمی بینم. ما می توانیم از مدیریت بومی در استان دفاع کنیم هیچ مشکلی ندارد، طبیعی است که در اولویت برای مدیریت هر استان نیروهای بومی باشند، منتها این اگر تبدیل به یک مرزبندی کاذب در جامعه بشود یعنی دو قطب بومی و غیر بومی در استان ایجاد کنیم، قطعاً دودش به چشم مردم جامعه خواهد رفت.

من فکر می کنم در آن شرایط اندیشمندان جامعه که به جای تعدیل کردن باورهای عمومی، نه نمی کردن، چون در حد خودش باید وجود داشته

در شرایط جدید جامعه بشری اولی این است که مسناتق بسدست اهالی خودشان اداره شود

● **هیچ ارتباطی و مستقیمی میان موفق بودن یک مدیر با بومی بودنش نیست. بومی بودن می تواند یکی از چندین پارامتر ایجاد موفقیت در مدیریت باشد اما الزاماً اینگونه نیست که یک مدیر بومی موفق است و یک مدیر غیر بومی ناموفق.**

● **اگر میانگین بگیریم، سهم استان با توجه به شاخصه‌هایی که وجود دارد از بهره مستندی روند این توسعه، سهمی کمتر از حقیقتش بوده.**

● **در استان و کل کشور در بحث مدیریتی با بحران مواجهه هستیم.**

باشد، بجای عقلانی کردن آن برداشت‌های عمومی عوام زده شدند و به تئوریزه کردن آن پرداختند آن دودی که به چشم جامعه رود بیش از همه اینها مدیون هستند و باید پاسخگو باشند.

● **قبول دارید که نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی می توانند در زمینه‌های تنش‌های اجتماعی تأثیر گذار باشند؟**

قطعاً، یکی از چالشهای امنیتی در جوامع تنگناهای معیشتی و اجتماعی است و خصوصاً اگر این تنگناها تکمیل باشد با نابرابریها، قطعاً یکی از زمینه‌های تنش‌های اجتماعی است.

● **با این حساب شما چه معضلاتی را به طور عام در گیلان شناسایی کردید و تا چه حد آن معضلات می تواند در زمینه امنیتی تأثیرگذار باشد؟**

یکی از بحث‌های عمده در رابطه با مشکلات که به نوعی عام هم هست یعنی در تمام کشور وجود دارد عدم توسعه یافتگی از جهات مختلف است، یکی از عمده جهاتش شاید عدم توسعه یافتگی اقتصادی است. بحثهایی که از سوی مدیریت عالی استان مطرح است یکی عدم تخصیص اعتبارات در خور استان است که در طول سالهای گذشته لحاظ نشده و این یکی از مشکلات استان است. سهم گیلان از روند توسعه‌ای که در کشور وجود داشته که هر چند انتقاداتی هم به این روند وارد است پائین است. اگر میانگین بگیریم، سهم استان با توجه به شاخصه‌هایی که وجود دارد از بهره مندی روند این توسعه، سهمی کمتر از حقیقتش بوده.

بسیاری از نابسامانیهای اقتصادی و معیشتی و بیکاری که می تواند در جای خودش تبدیل به یک معضل امنیتی هم شود در واقع یکی از مشکلات ماست، مورد بعدی بحث مدیریتی است که می توانیم ربط دهیم به کل کشور. در استان و کل کشور در بحث مدیریتی با بحران مواجه هستیم. از این جهت ما برای رسیدن به ظرفیتهای مطلوب در کشور و استان راه بلندی را پیش روی خودمان داریم، البته این اواخر سازمان امور اداری و استخدامی تلاشهایی را جهت سازماندهی به وضعیت مدیریت در جامعه انجام داده، آئین نامه‌ها، دستور العمل هایی در دست تهیه است قوانینی در هیأت وزیران و مجلس در حال پیگیری است که سازماندهی مسئله مدیریت بوجود بیاید. امیدوارم ثمراتش رفته رفته در کشور هویدا شود. این دو بحث به اضافه عدم توسعه یافتگی سیاسی - که آن هم متعلق به کل کشور است - البته در این زمینه بنده فکر می کنم ما از لحاظ کشوری یک مقدار بیشتر باشیم، اینها در مجموع مشکلات است که استان گیلان با آن دست به گریبان است.

● **جنابعالی چه تصویری از جغرافیای سیاسی استان در نظر دارید؟ تشکلهای و احزاب در چه محلی و وضعیتی قرار دارند؟ آیا سیاست شما تقویت این احزاب است یا جذب مردم به احزاب کشوری و سراسری؟ راجع به نقش دوگانه احزاب در رابطه با توسعه سیاسی و امنیتی لطفاً کمی بیشتر توضیح دهید.**

اگر بخواهیم یک شمه‌ای کلی از وضعیت سیاسی استان ارائه کنیم در چند پاراگراف خلاصه می شود:

یک پارامتر اقبال مردم است، یکی از جهاتی که بنده ادعا کردم به لحاظ توسعه یافتگی سیاسی استان گیلان جلوتر از نرم کشوری است به این جهت بر می‌گردد من معتمد با شاخصه‌هایی که وجود دارد و با یک گذر اجمالی در استان به آن می‌رسیم. به هر حال گیلان از نظر اقبال، حساسیت و فعال بودن در عرصه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی از یک نرم قابل توجهی در مقایسه با نرم کشوری برخوردار است، البته به این مفهوم نیست که این اقبال خوب شکل گرفته و نهادینه شده، خمیر مایه اولیه را عرض می‌کنم. یعنی با توجه به زمینه‌های فرهنگی - تاریخی، اجتماعی که این استان داشته طبیعی است که از این جهت در آن یک بستر مناسب‌تری برای رشد و توسعه وجود دارد.

شاخص‌هایی که می‌توان بر شمرد یکی تعداد کثیر مطبوعات استانی فارغ از اینکه این مطبوعات چه محتوایی دارند، که در واقع تیراژ مطبوعات اعم از کشوری و محلی یعنی تعداد روزنامه خوان در کنارش شکل‌گیری تعداد گروه‌های سیاسی صنفی آن عدد می‌تواند حاکی از یک رغبت عمومی به شکل کلی باشد، که می‌توانیم مثبت ارزیابی کنیم. در مورد نهادهای مدنی اعم از گروه‌ها و تشکلهای غیر دولتی احزاب و تشکلهای صنفی و اینها از لحاظ تعداد، قابل توجه است. بسیاری از گروه‌های کشوری زمینه فعالیتشان در حال فراهم شدن است و بسیاری از تشکلهای منطقه‌ای و احزاب منطقه‌ای اینها در واقع نشانه‌های مثبتی است از شمای کل استان.

ویژگی دیگر این دوران که در جامعه ما وجود دارد این است که فعالیت‌های سیاسی تعمیق پیدا نکرده، احزاب نوپا است، فصول اجرا کننده اینها از هم شناخته شده نیست. یک گریزی من اینجا بزنم، یکی از دلایل ناکامی احزاب در جامعه ما این بوده که به احزاب فرصت داده نشده یعنی به محض اینکه حزب پا گرفته تا اولین اشتباه و خطا را مرتکب شدند ذبح شدند هم از طرف حکومتها و هم از طرف عامه مردم به تبع حکومتها. مجال اینکه احزاب در طول راه با سعی و خطا به ترمیم نقاط ضعف به یک شکل قابل قبول برسند نداریم، بعد گفتیم که حزب در کشور پا نمی‌گیرد مردم نسبت به احزاب بدبین هستند، قسمت عمده این بدبینی به این بر می‌گردد که احزاب در کشور فرصتی پیدا نکردند که خودشان را جمع و جور کنند به فعالیت بپردازند.

● تاثیر کشورهای حاشیه خزر بر امنیت کشور و به طور خاص گیلان تا چه حد است؟

گیلان از منظر اقبال، حساسیت و فعال بودن در عرصه‌های مختلف سیاسی - اجتماعی از یک نرم قابل توجهی در مقایسه با نرم کشوری برخوردار است.

یکی از بحث‌های مهم ما رژیم حقوقی دریای خزر است. بعد از فروپاشی شوروی سابق با همسایه‌های جدیدی که در دریای خزر پیدا کردیم، یکی از چالش‌های امنیتی ما حول و حوش رژیم حقوقی دریای خزر و مسائلی است که می‌گذرد. خصوصاً با حضور اسرائیل در منطقه خاصه آذربایجان مسئله دریای خزر به یکی از مسایل امنیتی ما تبدیل شده، همانطور که می‌دانید جمهوری اسلامی حریم ۲۰٪ را برای خودش به رسمیت می‌شناسد، براساس تقسیم مشاع بین ۵ همسایه‌ای که حضور دارند و در حال حاضر با قوت مشغول تامین این حریم ۲۰٪ است با استفاده از امکانات خداوندی و لوجستیکی که فراهم شده گام‌های نسبتاً خوبی در جهت حل مشکل به شکل دیپلماسی برداشته شده است که البته به نتیجه قطعی نرسیده، چون بالاخره آنجا منابع سرشار اقتصادی وجود دارد و به دلیل منافع سرشار اقتصادی که در این دریا هست و همینطور شرکاء نانجیبی که بعضی از کشورهای حاشیه دریای خزر برای استخراج و بهره‌برداری از نفت برای خودشان دست و پا کردند. چون اینجا بحث منفعت اقتصادی است اگر ساپورت آمریکا هم نباشد، طبیعی است به خاطر منابع سرشار نفتی که آنجا وجود دارد ترجیح می‌دهد منافع را برای خودش داشته باشد. دیپلماسی فعال در این زمینه می‌تواند راه گشا باشد. تشریک مساعی با کشورهای که مواضع نزدیکی به ما دارند خصوصاً با روسیه می‌تواند نتایج خوبی را به دنبال داشته باشد. حالا باید دید این تلاش‌های دیپلماتیک به کجا می‌رسد. منتها بالقوه کانون بحران امنیتی برای ماهست. خوشبختانه بالفعل نشده و تحرکاتی نبوده که نگرانی ایجاد قریب‌الوقوع کانون بحران را برای ما داشته باشد.

● برای برگزاری سالم انتخابات

در گیلان و عدم بروز مشکلات امنیتی آیا برنامه ریزی امنیتی خاصی بعمل آمده است؟

به شکل سنتی و مرسوم، طرح‌های امنیتی

ویژه‌های اندیشیده می‌شود. شورای تامین شهرستانها در شهرستان و در استان به شکل کلان و نقاطی را که حدس زده می‌شود در انتخابات امکان بحران داشته باشند به طور ویژه شناسایی کرده و طرح امنیتی برایشان نوشته می‌شود و ساز و کارهایی از همین حالا در آن جاها به کار می‌رود که از گسترش تنش‌های احتمالی جلوگیری شود. نوع اقدامات ما برای مجلس مبتنی به اقدامات پیشگیرانه است، ما تلاش می‌کنیم با توجه به تجربیاتی که در استان داریم، دوسه نقطه است که انتخاباتش پر مسئله بود و امکان وقوع مجرد آن مسایل همچنان وجود دارد که طرح‌های امنیتی خاص تهیه شده و بر مبنای پیشگیری در حال حرکت هستیم تا انتخابات آرامی را برای مجلس ششم داشته باشیم.

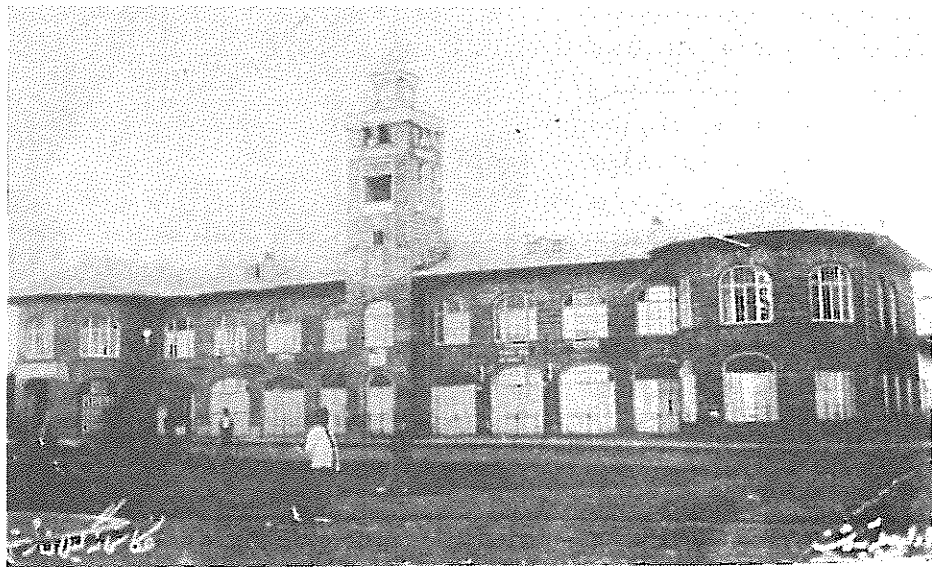
● اخیراً سهمیه بعضی از استانها برای نمایندگی در مجلس افزایش پیدا کرده ولی ما شاهدیم که در گیلان چنین اتفاقی نیفتاده است. آیا واقعا حق گیلان نبوده که نمایندگان بیشتری داشته باشد یا خیر؟ با توجه به این که تعداد شهرستان‌های گیلان اخیراً افزوده شده اما تعداد نمایندگان همچنان در رقم ۱۳ متوقف است.

آن تقسیمی که صورت گرفته هم در لایحه‌ای که دولت داد و هم در اصلاحاتی که بعداً در کمیسیون مجلس انجام شد چند مبنای اساسی وجود داشته که آنها لحاظ شدند، عمده‌ترین بحث رشد جمعیت بود، جاهایی که تعداد نمایندگان کمتر از درصدی که از مجموع جمعیت کشور این استان به خودش اختصاص می‌دهد تناسبی بین رشد جمعیت و تعداد نمایندگان وجود نداشته این ترمیم شده، عمده دلیل این بوده و دلایل قرب دیگری هم در کنارش مطرح بوده مثل مسایل امنیتی، جاهایی بوده که برخی از حوزه‌های انتخابیه مشکلات امنیتی حاد داشتند در برگزاری انتخابات که بعضاً به لطمات جانی هم می‌شده آن جاها سعی شده حداقل با اضافه کردن یک نماینده این زمینه‌های برخورد و چالش برطرف شود.

استان گیلان اما بر اساس آن شاخص‌ها زمینه‌ای برای زیاد شدن نماینده نداشته ما ۱۳ نماینده داریم، جمعیت استان به ۲۶۰۰۰۰۰ نمی‌رسد، به ازای تقریباً هر ۱۹۰۰۰۰ یک نماینده داریم که حتی از نرم کشوری هم زیادتر است. اینکه بین تعداد شهرستانها با تعداد کرسی‌های نمایندگی انطباقی وجود داشته باشد یکی از دلایل فرعی بوده، اما در شرایط فعلی امکان پذیر نیست.

بوده‌اند دیگر اثری باقی نمانده است.

تأسف برانگیز این که ما امروزه از نام و نشان معماران و طراحان و مهندسان اغلب این بناهای باشکوه بی‌اطلاع هستیم و این در حالی است که عمر هیچکدام از آن‌ها به صد سال نمی‌رسد. آنچه امروزه در این مورد می‌دانیم محدود به اطلاعات پراکنده‌ای است که به صورت خبر احداث و یا افتتاح این یا آن بنای عمومی شهری در معدود روزنامه‌های یومیه چاپ رشت آن زمان درج گردیده و بیش از این مستنداتی قابل اتکا در دست نیست. متأسفانه صفحات ماهنامه "گیله‌وا" محدودتر از آن است که بتوان در مورد خاستگاه فرهنگی هنری معماریهای یاد شده به تفصیل سخن گفت ولی لازم است به اختصار به این ویژگی تاریخی اشاره نمود که بناهای نئوکلاسیک شهری به طور کلی تبلور فضائی فرهنگ رنسانس و دوران حاکمیت نظامیان و نظامی‌گری در سراسر دنیا است و دقیقاً به خاطر همین ویژگی است که نظامیانی از قبیل محمد حسین خان آیرم^(۲) و سرتیپ فضل‌الله خان زاهدی به عنوان حکمرانان نظامی وقت گیلان و طولش و یاور محمود خان غفاری به عنوان رئیس نظمیه و بلدیة رشت از سال ۱۳۰۲ هجری شمسی و دقیقاً دو سال پس از خاتمه کار نهضت جنگل و سقوط رشت به دست نیروهای قزاق و آغاز حکومت نظامی در رشت "دست‌به‌کار شده



بلدیة

مدخلی بر

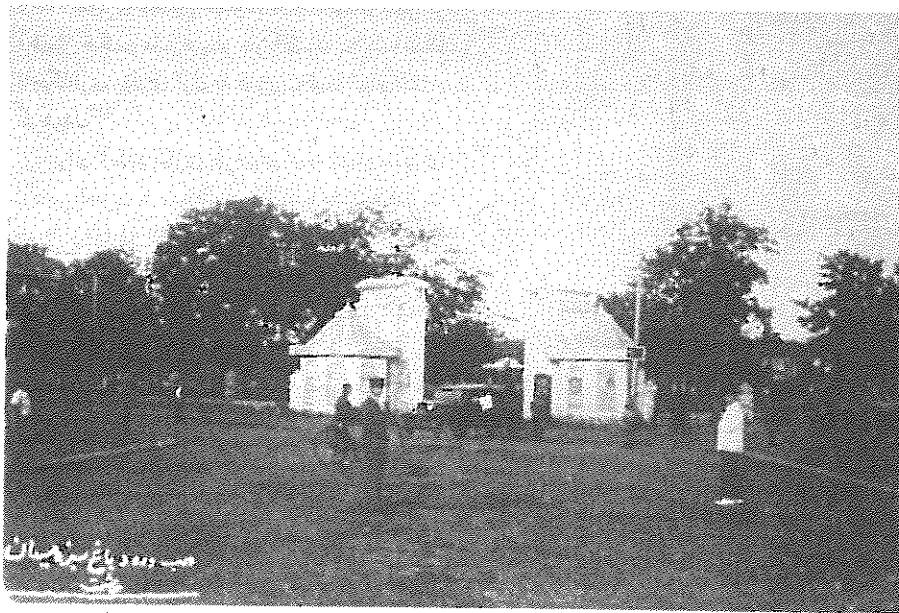
معماریهای باشکوه رشت

مهندس روبرت واهانیان

پایه‌های منشوری‌اش هنوز پایرجاست. ولی از بناهای باشکوه داخل سربازخانه که در نوع خود بی‌نظیر و شاید در سراسر ایران منحصر به فرد

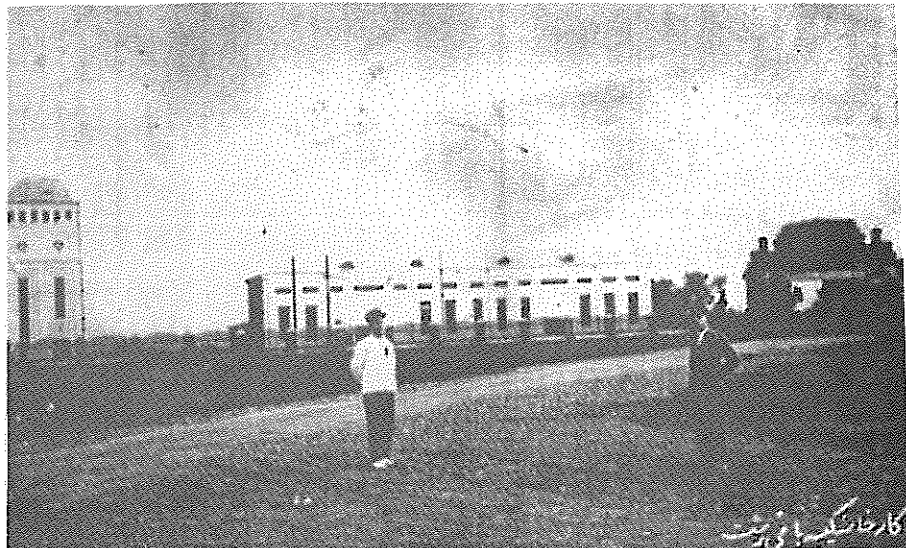
به نظر نگارنده شهروندان رشتی حق دارند به داشتن چند بنای باشکوه و یادمانی در میدان مرکزی شهرشان به خود بی‌بالند. بنای شهرداری رشت با آن معماری مونومانتال^(۱) و برج ساعت منقوش بنای یاد شده با وقار و شکوهی خاص، دقیقاً در امتداد محور شرقی غربی میدان و خیابان شریعتی از یک طرف و ساختمانهای هتل ایران و پست و تلگراف و استانداری قدیم در بدنه شمالی میدان از طرف دیگر، با اقتباسی هنرمندانه از معماری سبک نئوکلاسیک اروپای اوائل قرن بیستم مجموعه زیبا و هماهنگی را به نمایش گذاشته‌اند.

این بناها باقیمانده بناهای مشابهی هستند که به مرور زمان تعدادی از بین رفته‌اند و در صورت ادامه روند فعلی این چند بنای باقیمانده نیز در آینده‌ای نه چندان دور از بین خواهند رفت. علاوه بر معماریهای یاد شده چند سردرب ورودی باشکوه قدیمی نیز از بین رفته‌اند که به عنوان نمونه می‌توان از سردرب ورودی باغ سبزه میدان رشت و یا سردرب ورودی کارخانه گونی بافی سابق نام برد. خوشبختانه از معدود سردربهای ورودی زیبای قدیمی، سردرب ورودی سربازخانه قدیمی رشت با برجهای دیده‌بانی و



درب ورودی باغ سبزه میدان

و عدم صدور و خروج مال التجاره عایدات مذکور را از ماهی ۲۳ هزار تومان به ماهی ۱۶ هزار تومان تنزل داده و عملیات مشتمع مؤسسه شهری ما را دچار سکنه نمود. هنوز جبران این نقص عایدات نشده [بود] که قانون الغاء عوارض در مجلس مقدس پنجم تصویب رسیده [که] گرچه چندین برابر عایدات مذکور به مال التجاره تحمیل می شود معهداً چون رفاهیت مسافرین و عابرین و عمران شهری هر دو منظور مقنن بوده مورد تشکر عموم واقع... اینک بیست روز از الغاء عایدات می گذرد بدون اینکه دیناری از طرف مالیه محل به مؤسسه شهری تأذیه شود.



کارخانه کیسه بافی

۵۶ هزار تومان طلبیه بابت قیمت اراضی و ملزومات. بلا تکلیف، عمارت ۱۵۰ هزار تومانی که بایستی تا تاجگذاری تمام شود زیر بارانهای متواتر شروع به انهدام، خیابان به این عظمت که قریب صد هزار تومان فقط اراضی آن خریداری شده است و بایستی در این فصل تسطیح آن با افتتاح برسد. در حال خرابی، این وضعیت و عدم تأذیه وجه از

خان زاهدی دامت شوکته موفق گردیده یک بنای عظیم المثال و یک خیابان معظمی بیادگار تاجگذاری اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی ارواحنا فداه بنا و امتداد دهد و بحمدالله به هر دو مقصود به اضافه تعمیر و روشنائی سایر کوچه‌های شهر نایل و قریب به اتمام بود که مصادره وسائل نقلیه برای تأمین ارزاق

و به قول بعضی ها دست به تخریب شهر سنتی و ارگانیک رشت نموده و به جای بناها و بافتهای فرسوده شهری بناها و خیابانهای جدید به سبک نئوکلاسیک بوجود آوردند.

این اقدامات عمرانی آمرانه مشکلات فراوانی برای شهروندان به وجود آورد (۴) و باعث ناآرامیها و شورشهای متعدد گردید که منجر به انتقال محمد حسین خان آیرم به تبریز و انتصاب سرتیپ فضل الله خان زاهدی بجای وی شد. نهایتاً اولین بنای باشکوه شهری یعنی ساختمان مرکزی شهرداری رشت روز چهارم اردیبهشت ماه سال ۱۳۰۵ هجری شمسی حدوداً هفت سال قبل از آغاز حکومت هیتلر در آلمان به مناسبت تاجگذاری پهلوی اول به صورت نیمه تمام افتتاح گردید. (۵)

برای آماده سازی طرحهای نیمه تمام شهری ارقامی نجوی به مصرف رسید که با مقایسه قدرت خرید ریال در هفتاد و اندی سال پیش از این، ارقامی باور نکردنی است. سید محمود ویشکائی رئیس نمایندگان بلدیة رشت طی شکوائیه‌ای تلگرافی به وزیر کشور وقت به این ارقام اشاره نموده است. او در این تلگراف تاریخی می گوید:

... چنانچه خاطر مبارک مسبوق است از یکسال قبل گیلانی به میل و اراده خود برای عمران خانه مسکونی خود (دروازه مهتم مملکت) و تجلی آن در انتظار مسافرین محترم اروپائی عوارض به مال التجاره خود تحمیل و بالاخره در تحت سرپرستی فرمانده معظم و محبوب تیپ مستقل شمال حضرت سرتیپ فضل الله



اداره حکومتی رشت (استانداری قدیم)

گیله‌وا

به منظور تحریک حس کنجکاوی نسل جوان از طریق برگزاری مسابقات و سرگرمی‌های تاریخی - به عنوان گام اول - و همچنین ایجاد خاطرات خوش دوران جوانی در ذهن رشتی‌های قدیم و مطلع از تاریخ شهرشان، مبادرت به چاپ پنج قطعه عکس از بناها و سردرب‌های قدیم شهر رشت در این مقاله کرده‌ایم که سه تای آنها قبلاً در پشت جلد شماره‌های ۲۱ - ۲۴ و ۲۵ - و ۴۵ گیله‌وا چاپ شده بود. دو قطعه دیگر را نویسنده مقاله در اختیار مجله قرار داده است. خوانندگان توجه فرمایند که در همه عکس‌ها حضور دو شخصیت باکت و شلوار به همراه یک اتومبیل قدیمی تکرار شده است. از عزیزان خواننده می‌خواهیم به دقت عکس‌ها را از نظر گذرانده، بفرمایند اولاً تاریخ روز یا روزهای عکسبرداری کسی بوده است و ثانیاً آن دو شخصیت چه کسانی هستند؟

به برندگان سؤال اول یک سال اشتراک مجله رایگان ارسال می‌شود. به برنده سؤال دوم و در صورت وجود برندگان - به قید قرعه کشی - یک دوره ۷ ساله مجله تجلید شده گیله‌وا اهدا خواهد شد.

لازم است گفته شود که ابتکار طرح سؤال از نویسنده مقاله بوده است و نیز گیله‌وا را از بابت تنگدستی در تعیین ارزش مادی جایزه معذور دارید.

مسابقه‌ای است به سبک و سیاق "گیله‌وایی" فرهنگی، هنری و پژوهشی (گیلان‌شناسی) و ویژه ایام نوروز که خانواده‌های گیلانی از گوشه کنار کشور و خارج از آن دور هم جمع می‌شوند.



مهمانخانه ایران

نظامی نگاه کنید به روزنامه پرورش چاپ رشت شماره ۲۴ مورخ ۵ مرداد ماه ۱۳۰۳ هجری شمسی و روزنامه طلوع چاپ رشت شماره ۴۲ دوشنبه ۶ مرداد ماه ۱۳۰۳ هجری شمسی ستون حوادث ایالتی.

۴ - نگاه کنید به سر مقاله روزنامه یومیه طلوع چاپ رشت شماره ۶۸ سال دوم، مورخ ۳۰ اسفند ۱۳۰۳ هجری شمسی.

۵ - برای مراسم افتتاح ساختمان بلدیة رشت نگاه کنید به روزنامه پرورش چاپ رشت شماره ۱۰۷ مورخ ۵ اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ هجری شمسی، صفحه اول، جشن و چراغانی.

۶ - روزنامه پرورش چاپ رشت، سال دوم شماره ۹۴ مورخ ۲۱ اسفند ماه ۱۳۰۴ هجری شمسی، صفحه اول.

طرف مالیه نه تنها موجبات انحلال بلدیة و یاس عموم را فراهم نموده بلکه تاسفات سایر ناظرین راهم جلب و مارا مجبور می نماید که به وسیله آن مقام منبع مطالبه حقوق حقه شهر خود را طبق عایدات مذکوره بنمائیم و آن تأدیة عوارض در گمرک در صورتیکه به محل مصرف قانونی خود نرسد خالی از اشکال نخواهد بود.^(۶)

رقم به دست آمده از تبدیل ارقام هزینه شده فوق به نرخهای امروزی حاکی از عظمت کار سازندگان این بناهای شهری در هفتاد و اندی سال پیش از این است و هشدار و تأکید است بر این که در حفظ و نگهداری این قبیل بناهای تاریخی باید بیش از اینها وسواس به خرج داده شود. ایجاد انگیزه حفظ و حراست از میراثها و یادمانهای شهری در شهروندان به ویژه ترغیب نسل جوان به ورود به عرصه پژوهشهای تاریخی جهت دستیابی به خاستگاه سیاسی فرهنگی معماریهای گوناگون شهری نیز از اهم وظایف سازمانهای ذیربط شهری و فرهنگی است که متأسفانه کلاً به فراموشی سپرده شده است.



دوره‌های جلد شده لوکس و زرکوب گیله‌وا
بیتترین هدیه به دوستان و آشنایان گیلانی و مازندرانی

درخواست اشتراک ماهنامه گیله‌وا (یک ساله)

نام..... نام خانوادگی.....

سن..... شغل..... میزان تحصیلات.....

نشانی: شهر..... خیابان.....

کوچه..... شماره..... کد پستی..... تلفن.....

(از شماره..... فرستاده شود)

لطفاً این فرم یا فتوکپی آن را پر کرده همراه فیش بانکی به مبلغ حق اشتراک مورد نظر به حساب جاری شماره (۸۸۸) بانک صادرات ایران، شعبه ۲۹۰۸ بادی الله رشت، به نام مدیر مجله یا گیله‌وا به نشانی (رشت) - صندوق پستی ۴۱۷۴ - (۴۱۶۳۵) ارسال نمایند.

● داخل کشور ۲۵۰۰ تومان ● اروپا ۵۰۰۰ تومان ● آمریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن ۶۰۰۰ تومان ● حوزه خلیج فارس و جمهوری‌های همسایه ۴۰۰۰ تومان

توضیحات:

- ۱ - Monumental = معماری مختص بناهای یادمانی
- ۲ - نگاه کنید به بازبگاران عصر طلائی، تالیف ابراهیم خواجه نوری، شرح حال سرلشکر آیرم
- ۳ - حکومت نظامی در رشت از ۵ مردادماه ۱۳۰۳ هجری شمسی آغاز و تا ۵ مردادماه ۱۳۰۵ هجری شمسی یعنی دقیقاً به مدت دو سال ادامه داشته است. جهت متن اعلامیه حکومت

پازتاب پویایی جهان در زبان گیلکی

بیژن شهرستانی

دوستی گفت: "واژه روند را زیاد به کار می‌برید. چرا؟" و پاسخ شنید: چون گیلکم، در گیلکی پویایی پدیده‌ها نمود برجسته‌تری دارد. این نوشته بسط آن پاسخ است.

(۱) فعل "در فارسی و نیز در گیلکی واژه‌ای است که توامان بر حرکت یا حالت، زمان، شخص و شمار دلالت دارد. مثلاً وقتی می‌گویند "رفت" یا "بوشو"، کلمه‌ای به کار می‌برند که متضمن رفتن فردی غیر از گوینده و شنونده در گذشته است. بر اساس این تعریف "دوندگی" و "پردازش" و "آسدن" که متضمن حرکتند، توانایی "وخواستن" که متضمن حالتند، "امروز" و "پارسال" که متضمن زمانند، و "او" و "آنها" که متضمن شخص و شمارند، فعل شمرده نمی‌شوند زیرا هیچ یک، صفات چهارگانه فعل را با هم دارا نیستند.

(۲) واژگان، دستگاه آوایی و ساختار جمله از صفاتی هستند که زبانها را از یکدیگر متمایز می‌کنند. در این میان ساختمان و مفهوم افعال جای برجسته‌ای دارد. به سخنی فعل به عنوان مفهومی پیچیده که در بردارنده انتزاعی‌ترین معانی است، از ارکان تمایز زبانهاست.

در واقع داوری درباره نزدیکی و دوری زبانها تا حد زیادی بر شناخت ساختمان افعال و بررسی حوزه معنایی آنها مبتنی است.

(۳) چگونگی شناخت مردم، از زبان شان پیدااست. بنابراین بررسی زبان، بررسی اندیشه آنان نیز هست. به عنوان نمونه در فارسی افعال را از نظر زمان به "گذشته، حال و آینده" تقسیم می‌کنند. این نام‌گذاری متضمن درک خاصی از

زمان است: زمان "آینده" و "گذرنده" است، می‌آید و می‌گذرد.

این انگاره از زمان در برابر پندار نیوتنی آن قرار دارد. نزد نیوتن زمان ثابت است و انسان در آن به پیش می‌رود، چنان که در مکان حرکت می‌کند. حرکت در زمان یعنی به "گذشته" و "آینده" رفتن - که دست مایه بسیاری از داستانهای انگلیسی است - با این تصور از زمان جور در می‌آید، نه با پندار گذرایی زمان.

افزون بر این آینده و گذرنده نامیدن زمان با تصور پیش روندگی زمان نیز سازگار نیست. طبق هر دو تصور زمان رونده است اما جهت حرکتشان ضد هم است، در تصور ایرانی، زمان به پیش نمی‌رود یا پیش رونده نیست، زمان از آینده به طرف گذشته سیر می‌کند، نه از گذشته به آینده. از این رو می‌گویند "دی شد و بهمین گذشت..." و نمی‌گویند "با زمان حرکت کنیم و به پیش رویم". نمونه‌ای دیگر: ساختار کلاسیک فعل آینده در فارسی نشانه انسان انگاری است زیرا "خواستن" که صفتی انسانی است، به اشیاء نسبت داده می‌شود، مثلاً می‌گویند "برف خواهد بارید"، در حالی که برف نمی‌تواند بخواهد.

(۴) اندیشه مردم به ویژه هنگام مقایسه و مقابله زبانها آشکار می‌شود. به سخنی با نگرستن به زبانها از دریچه یکدیگر، تفاوتها و شباهتهای شناخت مردم بیشتر هویدا می‌گردد.

به عنوان نمونه گیلکان (در این مثال رشتی‌ها) می‌گویند "...خانه ایسا" و این را به "...در خانه" است "بر می‌گردانند، و این تصور قوت می‌گیرد که "ایسا" و "است" معنای یکسانی دارند اما این درست نیست یعنی "ایسا" همان "است" نیست، زیرا:

الف: در گویش رشتی "ایسا" فقط در مورد جانوران - که متحرکند - به کار می‌رود و در مورد جامادات بی جان - که گویا حرکت شان از خودشان نیست - از "نهما" و در مورد گیاهان و مایعات از "دره" استفاده می‌کنند. فرضی می‌گویند "کیف میز رو نهما" (کیف روی میز است) و "گول باغ میئن دره" (گل در باغ است).

ب: کاربرد "ایسا" با تعیین مکان یا پرسش از آن همراه است. به سخنی "ایسا" بر حضور در مکان دلالت دارد و "هستی" (وجود) فارسی از آن انتزاعی‌تر و مجردتر است.

در واقع "ایسا" متضمن ماندن در محدوده معین در برابر رفتن از آن جاست. یکسان بودن نقیض "ایسا" و "یسا" (ایستاد) ضمن آن که گواه خویشاوندی این دو می‌باشد، هوید این داوری

است. (۱)

پ: "ایسا"، "نهما" و "دره" در محدوده محسوسات به کار می‌روند و نا محسوسهایی چون "دانش" و "جان" به محسوسات نسبت داده می‌شوند. مثلاً جمله فارسی "آن جا که صفا هست، در آن نور خدا هست" به "اویا کی صفا ایسا" یا "...صفادره" برگردانی نیست، حتماً باید از "صفا" مردم "یا مردم با صفا" سخن گفت.

در مجموع از آن جا که "ایسا" متضمن حضور در مکان است و در مورد پدیده‌های محسوس، مشخصاً محسوساتی به کار می‌رود که حرکت شان خودانگیخته به شمار می‌آید، نمی‌توان "ایسا" و "است" را مترادف دانست.

این مقایسه از سوی دیگر یعنی در محدوده مفاهیم حسی بسیط هم می‌تواند صورت گیرد. مثلاً در گیلکی مفهوم سبز گسترده‌تر از سبز در فارسی است به گونه‌ای که گیلکان آسمان آبی را هم سبز می‌نامند.

به این ترتیب با مقایسه مفاهیم مجرد و بسیط فارسی و گیلکی معلوم می‌شود که ذهن و زبان فارسی از ذهن و زبان گیلکی پیچیده‌تر است زیرا مفاهیم حسی بسیط آن، محدودتر، و مفاهیم مجرد آن از کلی‌ترین مفاهیم گیلکی گسترده‌ترند. (۲)

(۵) بنابراین چه گفتیم بررسی تطبیقی فعل می‌تواند جنبه‌هایی از ذهنیت مردم را هویدا سازد. به سخنی از آن جا که فعل از ارکان تمایز زبانهاست و پژوهیدن زبان، کاویدن اندیشه هم هست، با بررسی فعل می‌توان وجوه اساسی‌تر شناخت مردم را دریافت. امری که به ویژه در فرآیند مقایسه زبانها حاصل می‌آید.

(۶) در فارسی کنونی فعلی وجود ندارد که منحصرماً متضمن دوام کار یا حالت باشد، اما دو فعل وجود دارند که دوام حرکت یا حالت را در بر دارند:

الف: "ماضی استمراری": در صیغه "می‌رفت" فعلی بیان می‌شود که در زمان گذشته انجام گرفت اما وقوع آن مدتی دوام داشته یا تکرار شده است... این صیغه را ماضی استمراری می‌خوانیم. (۳)

طبق این بیان "ماضی استمراری" فقط متضمن تداوم کار یا حالت نیست، بلکه بر تکرار نیز دلالت دارد. مثلاً در "گاهی به کتاب خانه می‌رفت" تداوم رفتن مورد نظر نیست، منظور تکرار آن است.

ب: "مضارع اخباری": ساخت فعلی "نی + می +

بن مضارع + شناسه " و مصادیق آن مانند می گویم، می گویی، می گوید... نمی گویم، نمی گویی، نمی گوید... را معمولا " مضارع اخباری " می نامند اما در مورد مضمون آن اتفاق نظر ندارند،^(۴) با این حال غالبا در مورد دلالت " مضارع اخباری " بر تداوم و تکرار اختلافی نیست.

در واقع این فعل همچون " ماضی استمراری " نه فقط بر تداوم کار یا حالت که بر تکرار آن نیز دلالت دارد، به عبارتی منحصراتمضمین تداوم امور نیست. فرضا وقتی می گویند " تابستانها دانشجویان به شهر خود بر می گردند "، منظور تکرار برگشتن است نه تداوم آن.

ناگفته نماند که در فارسی برای تفکیک تداوم و تکرار از ترکیبایی چون " داشتم می رفتم " و " دارم می روم " که منحصراتمضمین تداوم می باشند، استفاده می کنند. برخی این گونه افعال را ساخت فعلی ویژه ای به شمار آورده، " ماضی و مضارع مستمر (در جریان) " و " ملموس " (۵) نام نهاده اند.

در این مورد گفتنی است که ترکیبایی چون " دارم می روم " ساخت فعلی مستقلی نیستند زیرا مستقی نمی شوند یعنی نمی شود گفت " ندارم می روم " یا " دارم نمی روم ". افزون بر این دو کلمه از هم جدا می شوند و کلمات دیگری بین آنها می آید، فرضا می گویند " بچه ها دارند به مدرسه می روند ". در واقع دو کلمه به هم جوش نخورده و فعلی مرکب پدید نیآورده اند، دو کلمه اند که گاهی کنار هم می آیند.

در مجموع چنان که گفتیم در فارسی فعلی که منحصراتمضمین تداوم حرکت یا حالت باشد، وجود ندارد.

(۷) در گیلکی دو ساخت فعلی وجود دارد که منحصراتمضمین تداوم حرکت یا حالت دلالت دارند: الف: " گفتن دو بوم " (داشتم می گفتم)، شوئن دیبی (داشتی می رفتی)، خوردن دو بوم (داشت می خورد)، دنن دیبیم (داشتیم می دیدیم)، نیشنن دیسبید (داشتید می نشستید)، دوستن دو بوم (داشتند می دویزند) و ترکیبهای مشابه، بر تداوم امر در گذشته دلالت دارند.

این یک فعل مستقل است زیرا بر خلاف " داشتم می گفتم " و... در فارسی، فعل گیلکی منفی می شود: نو گفتن دو بوم (در حال گفتن نبودم)، نیدن دیبی (در حال دیدن نبودم)، نو خوردن دو بو (در حال خوردن نبود) و... افزون بر این دو کلمه به هم جوش خورده اند و دو واژه مستقل بی در پی نیستند یعنی از هم جدا نمی شوند و کلمات دیگری بین آنها نمی آورند.

ب: افعالی مانند " تیریشنن درم (در حال نوشتن)،

گفتن دری (در حال گفتنی)، خوردن دره (در حال خوردن است) و... بر دوام کاری دلالت دارند که در گذشته شروع شده و هنوز ادامه دارد.

در گیلکی " حال " معمولا با این نوع فعل بیان می شود یعنی پدیده های جاری غالبا با فعلی بیان می شوند که متضمن تداوم آنهاست. به دیگر سخن در گیلکی پدیده های پویا با افعال متضمن حرکت و به گونه ای پویا توصیف می شوند، امری که می تواند بازتاب پویایی و روندگی جهان در ذهن و زبان گیلکان به شمار آید.

به هر رو این فعل نیز فعلی مستقل است زیرا بر خلاف " دارم می روم " فارسی، افعالی چون " شوئن درم " منفی می شوند. به عنوان نمونه می گویند " نوشون درم " (در حال رفتن نیستم). افزون بر این دو کلمه با هم ترکیب شده اند و دو جزء یک کلمه مرکب به حساب می آیند، نه دو واژه بی در پی.

اگر این ترکیب را " حال استمراری " بنامیم باید توجه کنیم که آن نه بر تداوم امر در حال که بر تداوم آن از گذشته تا حال دلالت دارد زیرا تداوم در لحظه بی معناست. توضیح آن که یک میلیاردم ثانیه قبل " گذشته " و یک نانو ثانیه بعد " آینده " است. این واحد را می توان خردتر کرد. به این ترتیب " حال " محو می شود، اما در محدوده ای که دستگاه ادراکی انسان قادر به تجزیه و تفکیک آن نیست. " حال " معنا و مصادیق دارد.

از آن جا که درک تداوم بر مقایسه حالات امور در لحظات مختلف استوار است، تداوم در حال متضمن تجزیه حال است، و این با تعریف حال (زمان غیر قابل تجزیه در دستگاه ادراکی انسان) جور در نمی آید.^(۶)

چنان که گفتیم این دو ساخت فعلی منحصراتمضمین تداوم یا پیوستگی حالات و حرکات می باشند. این دو معادل فارسی ندارند، در حالی که " ماضی استمراری " و " مضارع اخباری " فارسی در گیلکی معادل دارند.

(۸) آوردیم که چگونگی شناخت مردم از زبان آنها از جمله از فعلهایی که به کار می برند، پیداست، امری که به ویژه هنگام مقابله زبانها و نگرش از یک زبان به زبان دیگر و بالعکس تشدید میشود. سپس افعال متضمن استمرار و تداوم در فارسی و گیلکی را بر شمردیم و دیدیم که در گیلکی برای بیان تداوم امور - افزون بر " ماضی استمراری " و " مضارع اخباری " - ساختهای فعلی مستقلی وجود دارند.

اکنون می توان ادعا کرد که پویایی پدیده ها در ذهن و زبان گیلکان در مقایسه با فارسی نمود

برجسته تری دارد زیرا پدیده های پویا با افعال مستقلی که منحصراتمضمین تداومند، بیان می شوند، به ویژه اموری که در گذشته شروع شده و تا زمان بیان مطلب به پایان نرسیده اند به گونه ای مستمر و در جریان دیده و وصف می شوند.

کسی که به این زبان خو گرفته باشد، این نحوه نگرش را با خود به زبان دیگر نیز انتقال می دهد. مشخصاً گیلکی که به فارسی و از فارسی به گیلکی در نوسان است، می کوشد در فارسی نیز پدیده ها را به گونه ای سیال و صف کند، یعنی به کاربرد واژگان و عباراتی که پویایی و حرکت را به یاد آورد، گرایش دارد.^(۷)

بر این پایه توجه گیلکان پارسی گو به " روند "، پیش و بیش از آن که حاصل رخنه بینش اروپایی باشد، حاصل تعمیم فضای معنوی زبان مادری و برآیند نگرش بومی آنهاست، امری که می تواند غنای فارسی را افزون کند.^(۸)

پی نوشت:

۱- نقیض " ایسا " و " ییسا "، " تیسا " (ناستاده) است. ۲- از این رو با فارسی می توان گیلکی را وصف کرد اما با گیلکی نمی توان فارسی را توصیف نمود.

۳- ناتل خانلری، پرویز، دستور زبان فارسی، انتشارات توس، چاپ ۱۱، بهار ۱۳۷۰، ص ۳۴. گفتنی است تعریف خانلری نارساست زیرا فعل منفی را در بر نمی گیرد. فعل منفی بر عدم وقوع حرکت یا حالت دلالت دارد.

۴- برای نمونه رک: ۹-۳۷. ناتل خانلری، پیشین، ص ۳۷. ۵- پنج استاد، دستور زبان فارسی، انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۰۷.

۶- شریعت، محمد جواد، دستور زبان فارسی، انتشارات اساطیر، چاپ ششم، ۱۳۷۲، ص ۱۵۹. ۷- مشکوه الدینی، مهدی، دستور زبان فارسی (بر پایه نظریه گشتاری)، انتشارات دانشگاه مشهد، چاپ چهارم، ۱۳۷۴، ص ۱۴۴.

۸- فارسی سال چهارم متوسطه ۱۳۷۴، فارسی عمومی دانشگاه پیام نور آبان ۱۳۷۸.

۹- بر این اساس در فارسی مثلا به جای " در حال گفتن است " می توان " در گفتن است " را به کاربرد به این معنی که گفتن شروع شده و به پایان نرسیده و فرد بین شروع و پایان روند قرار دارد.

۱۰- فارسی حرف زدن گیلکان اصیل متأثر از زبان مادری آنان است. اینان " در " گیلکی را " دره " و " داره " تلفظ می کنند. شباهت این اصوات به تلفظ محاوره ای " دارد " (داره) این فرض را تقویت می کند که " دارم می گویم، داری می گویی... " حاصل تاثیر گیلکی بر فارسی است.

۱۱- توجه به " روند " بر آینده های ژرف و گسترده ای دارد: نفی " تعریف هویت ملی بر اساس عناصر ثابت " کمترین تاثیر آن است، امری که در بطن دگرگشت سبک بر خورد با پویایی جهان، باز اندیشی جایگاه زبان گیلکی در منظومه فرهنگی جامعه ایرانی رادری دارد.



بهار کول سر

رقبه کاویانی (ر. اسپیلی)

بهار کول سر
 پَرپرک بازی
 راشیه دورکنار
 پاچ پامچال
 کَرَف دراز پا
 ای سر تا اوسر
 اؤ ترای
 تورش واشی
 بیتونک

امی سلام عطر بو
 آدما مستاگود

پرپرک = پروانه / راشیه = جاده / پاچ = کوتاه
 کرف = سرخس / اؤ ترای = تره آبی / تورش واشی =
 نوعی سبزی ترش و خوردرو / بیتونک = پونه

بهار عکسا هیزار جور
 بکشیم
 تی چوم رنگا - لاکو -
 منسیم

پیداگودن
 به هزار شکل عکس بهار را / کشیدم / رنگ
 چشمت را - دختر / نتوانستم / پیداکنم.



(۲)

جنگلا کیشه گیتنه

بنفشه بو

گول کاگونی - آفتو آوازا -
 گولی، گولی

نسیم چرسر

بهار نقره صدا جی

خوندره.

جنگل را در آغوش گرفته است / بوی بنفشه /
 گل نیلوفر - آواز آفتاب را / حنجره، حنجره / در
 رهگذار نسیم / با صدای نقاره ی بهار / می خواند
 لشت نشاء - محمد دعائی (م - ناجه)

گیلان جان نام اویر تی بهارم

تی دریا سر، تی باغ و تی بچارم

تی ناجه می دیله سر نه گیلان جان

بدا ابر موسان شور شور بوارم

قزوین - ابوالفضل اکبرنژاد

سه دریا^(۱) بو، سه دَشکَف^(۲) کِج^(۳) باورده

کولاک بو، لوسمان^(۴) کرجی^(۵) فَوْرَدَه

بو شو شب، صُب بخانده نقش ساحل

مالا^(۶) بو رزق ره دریا دمرده

۱- سه دریا = اصطلاح ماهیگیران در وسعت و عظمت دریا هنگام طوفان ۲- دَشکف = موج بزرگ ۳- کج باورده = کف آلود ۴- لوسمان = ناخدا ۵- کرجی = کشتی کوچک (ماهیگیری) ۶- مالا = ماهیگیر

بندر انزلی - محمد تقی بارور



نسیب ابرو

تی تو قایه به سر دارم -

شبانده روز.

چی خابِ مِشَن،

چی دوخشانه خیال مِشَن.

پيله تا آسمان سر

ستاره بی

هیکسا دس فارس نیبی.

بو شوی کی تا اویرا بی

هی را ایسای

هی باغ زندگی مِشَن

جه هر طرف تی گوم گومه

فارس مرا

می فانوس نانی که، هنده واگیران

و نال سیا و تال فیویچی می چوما

سبزا بو ناجه!

تی او وُشکفی هوا

کینه ایسه؟

لشت نشا - سید رضا پیکرستان

توقایی = عشق، خاطرخواهی / دوخشانه = خاموش شده / اویر = گم، مفقود / فانوس نانی، که = شعله فانوس

فصل بهار

بیه پیش لجه مره

وَشکسه گول، سبزا بو دشت و دیار

نفس بزه زمین بومه گولپهار

آشتالی دار و خوج و توج و انار

از آسمون اُو فوذه ابر بهار

رنگارنگی چه قشنگی! برار

دشتا بو بولبول به سر شاخسار

آخ چَقَدَه قشنگا بو روزگار

حظ دانه گردش طرف مرغزار

خوش خونه، شیرین خونه درکوهسار

خوش نوبو دنیا ندانه اعتبار

مُژده بومه دو واره فصل بهار

سردی سرما ی زمستون بوشو

تی تی بوذه حاصله به خالی دار

باد صبا زمینا جارو بوذه

طاق نما دبسته کنج افق

مشتابو از سبزه و گول، کوه و دشت

تی چوما واکون به تماشا پِش

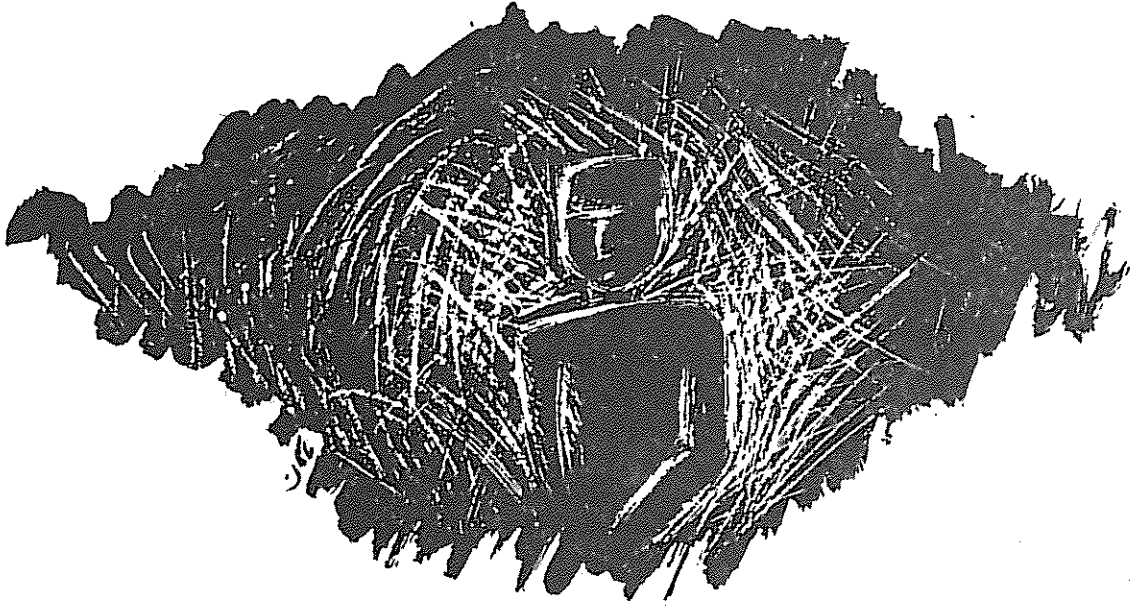
باد بهاری هیتو فرقر زنه

چاپ چاپ بولبول بوذه محشر بیا

زاهدی هرگی غم دنیا نوخور

تی تی = شکوفه توج = به = مشتابو = انباشته شد دشتابو = پیداشد

لاهیجان - محمد علی زاهدی



محمد حسن جہری

آقا جان

آدم آدو نیا آیه، آزاده ده.
خو سرا بو جورا گیفته بنا کوده خوشانه یا تکان واکان دژن و
خانده امره گوفتن:

- اوشان هفت پادشا دختران خابا دژن دریدی کی هفتا دیو
دکفتیدی اوشانی دودمان میان. اوشانی فردایا خودا به خیر باره.
آما اونی حرکاتا نیگا کودیم. هوا دم داشتی. گلف گلفه ره
هونکی باد جی دور آموئی، گتسی به آیه دیم. دار و درختان
ولکان واسوختیدی بهم. بوگو بیشتابا دیبید.

هایواری خو دسا موشتا کوده. بو جورا گیفته فریاد بکشه:

- کور بخاندیدی. نیده ئیدی من ایتا پیله مردا گمه؟ نتانیدی
فامستن من چی بو کودمه.

اونی چوشمان دوروشتا بوسته بو. اونی نیگا آدما ترسانه ئی.

گوفتان دو بو:

- جه شلاق نترسمه. ایتا فوتورکان-آمره اوشانا هفتا سولاخ
میان قایما کونمه. بیشید گوما بید. جبهه کی ایسا بوم تا بائید
بو جو نید، آشانی کلک بکنده بو. آدم واهمه جگا خو گبا بزنه. خو
دوشمانا بوگوروزانه، نیویره آدما خوریدی. اونی چوشمان لوچا

آقا جانان رنگ وانجه بو. چوم برا نیشته بیم. من درختان لچه یا
فاندرستیم کی اوشانی ولکان بادآمره بازی دیبید.
"آقا جان" خو چوشمانا بودوخته بو ای جگا و افیکرا شو بو.
بچار فیکر، توم، یاور کراچی.

هه میان اونی سرگله نمایانا بو. فازاما کودی آمون دو بو، اونی
چوشمان آمه را وامختی. بامو آیه نیزیکی بینشته. ایچه باد
بو کوده بو. خو صورتا تیغ تاودا بو. سرانی شین بتاشته، مو کوتا
وا کوده. زخت آنی جان دورون زار زئی.

"آقا جان" بوگوفته:

- ته ره باردم (رو بو کوده ایتا بئجه یا کی ایچه او شتر نھا بو).
اون آقا جانان فاندرستی.

ایوازیکی بنا کوده غش غش خاندن کودن. خاندن امره بوگوفته:

- چی پوتینی! چی پیرهنی! "سلیم جواهری" بو بوستی پتر.
"آقا جان" دیم هتو بو بو آکال بیج. جیرجیرکا مرا نیگا بو کوده
هیچی نوگوفته.

اون خاندن امره بنا کوده گب زئن.

- مرا بوگوفتیدی تو آزاد ایسی. چوم فوچه غیب بوگوفتیدی.

بوسته بو. ابرو چین بوخورده بو خیال کودی ایچی اونسی دهن دورونی دره زرخ زهرماژ مانستن، تنانستی خوردن. خوگردنا بچرخانه. اینا فیلی تاودا خو پوشت ور. واگردسه، اینا خورده آ طرف او طرفا فاندسته بوگوفته:

- من کم کیتاب بخاندم؟ آمه خانه رف سر "خزان الاشعار" و عمه جزو" جه چل طوطی و حسین کورد شبستری بیگیر بوشو تا امیر ارسلان رومی و نوش آفرین گوهر تاج، ردیف دیچه نهایید. بعد طهران، زواله وخت، کی "آقاجان" خاستی بوخوسه من و اونیه ره "خزان الاشعار" بخانده بیم، تا اون واخابا شویی. نیه آقاجان؟

"آقاجان" خو دسا نیگا کودی کی پینه دوسته بترکسه بو و خون اونیه درز مرزان میان خوشکا بوسته بو. جی بس داره بزه بو تیج بینی ره. گب نزه. خودش سرا بنا کوده تکان دزن. بوگوفته:

- الان وا جبهه بشاید و بیده بید کی من کی ایسم. بازون خودش گبا واوه، ایجورده انگاره بیگفته:

- مرا بوگوفتیدی تانته عروسی بوکونما. هن خودش خیلی یه. اینا پسره آیا عروسی را تاودا. ای دس زخت دوکوده بو، بو بوسته بو عین آجتی. می لباس وا سیفید بته پوتین دامادی قرمز. جوراب رنگ وارنگ. ایدانه گرا خمال وا دو دم پوست پلنگی. عرفچین مشکی خایم شب خاب ره، حاجی بابا عرفچین سر. گیدی پیرهن سفید خب نیه، وا سیاه فاگیرم. بوگوفتم سیفید خوته جاقالان بوگوفتیدی دیوانه ای مگر ری، سیفید کفنی یه همه جا سیا مده. تی ریش وا بولند بته، سیبل بتاشته.

"آقاجان" اون فاندستی. اون گوفتان دو بو.

خاب بیدم عروسی بوکودم. همه مرا تماشا کودان دیبید. خیال کودی خرس جال بامویا. هیکس عروسا نیگا نوکودی. بزنی بوکوب حسابی را دکفته بو. آرشین مالالای فیلما بیده تیدی کی؟ هوجور.

"آقاجان" بوگوفته:

- آمیوه تی ره باوردمه. چن تاسیه، دو سه تا خوجه. اینا کوچی خکاره کا کایه. چن تا دانه گشتا...

اون "آقاجان" حرفا محل نئا. بوگوفته:

خاب بیدم، عروسی بوکودمه. تو نانم کویا بوشویی یا.

گوفتیدی تو بمردی یا. می مار تی جنازه سر کفیه بو. خدا اونیا بیامورزه. هوزاره زئی. تی عروس اونیا دیلداری دائی، تی پسر زن، گوفتی غورصه نوخورا. خومرد - مرا گوفتی - بولوک شیش ایسایا... بیدین آقاجان! من وا سالن بولوک شیش میان عروسی بوکونم قول و قرار فاگفتم. می دس براران، می هم سلاملان وا بائید. من اوشانی ورجا آبرو دارمه اینا بیچه بسا، بازون بوگوفته:

- "آقاجان" ترا یاده. داماد بو بویی؟ بجای میرقان و ساز نقاره، درویش باورده بیدتی عروسی ره؟ من اونیا دوخادیم گول مولا. تو خانده کودی تی گاز خاله واوسته بو. می مار گولا مانسی، اخم بوکوده بو. مرا ماتا زه بو شومه زه فاندستی می. تو سواد ناشتی. اما من بولوک شیش ایسامه. هرکی آیا فارسه عروسی کونه جی آیا شه. آنم بگم، هتو کی تو به دونیا دکفتی من بد باوردمه. الان خودم شین نیم. می چوم عوضی دینه. دینه تو دو تا سرودو تا گوش داری اوروز ترا یاده؟ هه علفان میانی گردسی تی دس دونبال. باموم تی آمره کومک بوکونم زاکان فارسه بیدی تا خوردم مرا بزه بیدی، تی واسی گب نزه مه. خودش انگوشتنا وا کوده و پنجه بزه. خوزانویا کشا گفته بوگوفته:

- کتاب جنگ جنگ تا پیروزی بخاندم. آمریکا، آمریکایم بخاندم. نانی چی بویا کی، همه چی اوشانی دورون دو بو. دوشمنان خودا مره وا جنگستن. نوا شلاق جا بترسم، وا آزادا بتم. عروسی بوکونم، می حقه، ترس ناره کی! دوروغو کی دوشمن خدایه وا بترسه.

خو دسا بنا "آقاجان" دوش سر. نهیب بزّه جه خوجا سر ویریشتم. امانم اونیه آمره ویریشتم، بیا بسایم. اینا آه بکشه، خو چوشما بودوخته به ایستا دور جیگا. لب دوکون خانده آمره بوگوفته:

- می پسر ناما وا "فردا" بتم. می زنا بوگوفتم "فردا" هرگز اویرا

نیه

آنا بوگوفته را دکفته. خیال کودی امه را نه بیده نه بشناخته. بوشو، بوشو، تا فارسه به اینا پیله سیا در. بوشو بودورون ده وانگردسته.

غزل

جعفر بخشی زاد محمودی

گسگری لہجہ مرہ

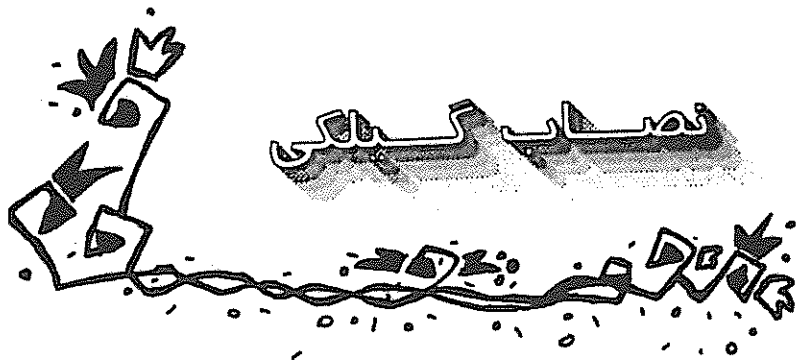
تا گمہ جخترا ندم، تہ غم و درد و ماتما
من تہ رہ غش کُندن درم، تو مرا رخشنا دری
تہ قد و کبکی مُختمان، مایہ ی زندگانین
آتشا گیتہ مہ جگر، تہ لب و تہ دہان رہ
بی تو مہ بخت آسمان، ابری و بی ستارہ یہ

جخترا ندم = فراموش نمی‌کنم / تگہ = قطره / مختمان = روش، رفتار / رخشن = تسخر، ریشخند

توقایی

روبرو توقایی را سر دینمہ آن ہمہ سنگا
پوشت سر دہ ننانم دئن آبو گو واگو آنگا
ایستا شاخہ گول مریم می خیال مین نکاشتم
خایمہ تو دہ تی جا سر نیدینی اویستی رنگا
آخہ تی یاد کبوتر شوئن درہ ابران لچہ
با واگرده بہ خولانہ، نیدینہ واشک چنگا
سورخ ماہی یہ تی اشکان، تی دو تا چوم دو تا تونگہ
شکنہ ماہی خوتونگا، چرہ کی جا اونہ تنگہ
اگہ دریایہ امی دیل، شیمی دیل کی آسمانہ
آسمان دکفتہ دریا، دینی افتابا چی زنگہ
نیہ آ توقایی جادہ، آمی مائسان صاف و سادہ
جہ بوگو واگو انگم امی پا ہمیشہ لنگہ
فتاتوی خمام - محمد تقی رستمی





مصون بوده گیلان به سالان هزار -

زیغمای تازی و نهب تزار

از این روزا لفساط فرس قدیم

در این خطه بسنی، بسی برقرار

فعلون فعلون فعلون فعلون

بخوان بلکه یک روزت آید به کار

پُتور، مورچه چشم، چوم پش، پدر

بُود مار، مادر برادر، برار

واغوشتن، زجه آب برداشتن

دوچولکته، پوسیده ضامن، جدار

اُرسی، چارُق پابزار نام کفش

پيله گل، اشاره به صاحب وقار

خوس و اسکتی، سرفه و بیکیکه

دَهن درّه، آبدو چیچیر، سوسمار

بوخوس، فعل امر است یعنی بخواب

ویریز، باشو فاندیر، بین کُیل ، اودار

اومرده، بمرده، دَترده، جَمرد

زیک فعل و معنیش باشد چهار:

کیرخ گشته و مُرده و غرق شد

شده مستغنی از ترس، ای هوشیار

ایزه، کَم آویر: گَم آغور: گردکان

بیجیر، زیر بوچُور، بالا باؤر، بیار

آیا اینجا آنجا، او یا چهره، دیم

بُود ایشکُف، آرنج دیمه، کنار

دَسخته، لگدزد و مَسخته، بَجُت

هاجین، بی جهت گالی مالی، غبار

جَسَید، جای آویز خربوزه است

فکال است، ته مانده پرچین، حصار

کسرات، نام مرغان تخم آور است

کولوش کن بُود مُرغک جوجه دار

دَغن، جوب آب و زغن، کَشکرت

فُوزُقا، تَقلا بدان سینه، سار

هارای - اِزگره، بانگ، اما دوجور

یکسی درنِدا. دُومی در فرار

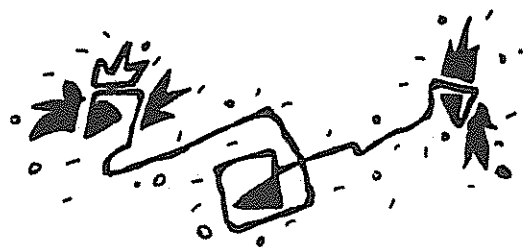
طناب است، لافند و ریس است، نخ

وریس با کُش بند و، ریسه، قطار

محمد علی افراشته

برگرفته از کتاب «شعرهای گیلکی افراشته»

مرد آوری و برگردان به فارسی: محمود پاینده لنگرودی، نشر گیلکان



بندر گیاشهر تنها بخش شهرستان آستانه اشرفیه است که در بیست کیلومتری شمال آن قرار دارد. از ناحیه شرق به دهکاء و چمنخاله مربوط می شود و فاصله آن تا چمنخاله ۴۰ کیلومتر است. این بخش در شمال غربی لاهیجان واقع است و از طریق جاده دهسال به آن ارتباط پیدا می کند. فاصله آن از طریق دهسال ۳۰ کیلومتر و مستقیم به آستانه اشرفیه ۲۵ کیلومتر است.

سفید رود که بعد از رود ولگا دومین رودخانه بزرگ و پرآبی است که به خزر می ریزد در گیاشهر به این دریا راه پیدا می کند. بندر چنجان و زیبا کنار و لشت نشاء ورای سفیدرود و در غرب گیاشهر قرار گرفته اند. گیاشهر در شمال شرقی مرکز استان گیلان یعنی شهرستان رشت واقع است و با این شهر ۵۰ کیلومتر فاصله دارد.

بندر حسن کیاده نام قدیم بندر امروزی گیاشهر بوده است که ابتدا از دهستانهای توابع لاهیجان و سپس، از چهل سال پیش بدین سو، بعنوان یکی از بخش های سه گانه لاهیجان درآمده بود. دو بخش دیگر عبارت بودند از سیاهکل واقع در کوهپایه های جنوب غربی لاهیجان و دیگری آستانه اشرفیه در امتداد جاده شوسه و محور اصلی خط کناره. بندر حسن کیاده به دلیل آنکه در مصب سفیدرود قرار گرفته، ناحیه ۲ شیلات و مرکز عمده صید ماهی است و از قدیم دارای موقعیت ممتاز بوده است اما با وجود چنین موقعیت خاص، این بندر به دلیل عدم راه مواصلاتی به شکل جزیره ای محروم درآمده بود. تأسیسات اولیه شیلات را روسها پی ریخته بودند. به نظر می آید که پس از انقلاب بلشویکها،

روسها بر صید و کشتیرانی این منطقه نظارت داشتند. جای پسای روسها را در گورهایی که نشانه صلیب دارند، در گوشه ای از محوطه شیلات می توان سراغ گرفت. الفاظ و اصطلاحات روسی در گویش محلی مردم حسن کیاده نمودار رسوخ فرهنگ روسی بود.

مرکز اصلی بندر حسن کیاده "سردهنه" بود که به زبان روسی

دکتر عبدالحمید حسین لیا

از بندر حسن کیاده تا بندر گیاشهر

"وادکسا" می گفتند و کشتی را "بارکاس" می خواندند. سردهنه به دلیل وجود شیلات بافتی تازه تر از قصبه های دیگر داشت. قصبه مرکزی که دهکده پرجمعیتی بود "میان محله" نام داشت که از طریق جاده روستایی به فاصله ۵ کیلومتر از سردهنه فاصله داشت. دو

طرف جاده را باغهای انبوه و بیشه های غیر مسکون گرفته بود. "بالا محله" آنسوی سفیدرود بود. سفیدرود چون دریایی لغزنده دشت های سرسبز را می شکافت و جنگلهای مستور درختان سربلک سائیده را در ساحل پریچ و خم خود پشت سر می گذاشت.

وجود چنین رودخانه ای در جغرافیای سیاسی معمولاً دو کشور را از هم جدا می کند ولی معلوم نیست که قصبه بالا محله در آن سوی رود چگونه به وحدت جغرافیایی حسن کیاده منتسب می گردید. پی آمدهای چنین تقسیم بندی حساب نشده در درجه نخست به مشکلات اداری به ویژه امور تحصیلی مربوط می شد. به طوری که دانش آموزان در شرایط فقدان مدرسه مجبور بودند به آب رودخانه بزنند و با تحمل خطرات

زیاد و طی مسافت طولانی خود را به تنها مدرسه بندر حسن کیاده که در سردهنه واقع بود برسانند. ریختن آبهای گل آلود همراه با خس و خاشاک و شاخ و برگ و آشغالها و زباله های طبیعت به دریا موجب شده است که بندر حسن کیاده هیچگاه از یک ساحل تمیز و پاکیزه برخوردار نباشد. در فصل گرما که مردم از ریز و درشت برای آبتنی به رودخانه می ریختند وجود گودالها و گرداب های مهیب موجب بلعیدن شناگران خردسال می شد و سفید رود هرتابستان قربانی هایی بیش از دریا می طلبید. آن طور که از شواهد بر می آید سفیدرود دارای بستری ثابت در پیوند خود با دریای خزر نداشته است. قصبه ای بنام سفیدرود در شرقی ترین منطقه گیاشهر گویای آن است که زمانی این رود پرآب از آن مسیر عبور می کرده است. اگر چنین تصویری محقق باشد قرار گرفتن سه قصبه: سردهنه - میان محله و بالا محله در کنار هم تحت یک نام "بندر حسن کیاده" منهای حضور فیزیکی سفیدرود منطقی می نماید. سفیدرود با تخریب ساحل سست خویش بارها و بارها در اثر طغیان پرخروش خود خانه های مردم را بلعیده و خانواده های فراوانی را آواره کرده است.

بی گمان، بندر حسن کیاده در ادوار گذشته دارای سیمای طبیعی و جغرافیایی متفاوت از آن بود که امروزه می بینیم. مثلاً سطح دریا بالا بود و پیشروی دریا بخش عظیمی از اراضی جنگلی کنونی را زیر پوشش می برد. وجود آثار یک کشتی غرق شده در محله ای مسکونی بنام "ایش خُم" (išxom) در بندر حسن کیاده کنار رودخانه ای کوچک

خبر از این میداد که دریا آنچنان در این منطقه پیشرفت داشته که کشتی بزرگی را غرق کرده است. تا چهل سال پیش کشتی های غول پیکر از شوروی در اسکله دوازده بهمن پهلو می گرفتند در حالیکه بعد از پس رفت دریا این اسکله کاملاً روی خشکی قرار گرفت و بخشهای بجا مانده از پس رفت دریا بصورت مرداب های



بسته‌ای درآمد. رشته تپه‌ها و ماهورهایی که به نام "دریا بوجاق" از ساحل سفیدرود به موازات دریا کشیده شده خبر از حضور قدیمی دریا در این اراضی بجا مانده به شکل ریگزار می‌دهد.

لکوموتیوی از اسکله به شیلات با خط آهن اتصال می‌یافت که راه مواصلاتی شیلات و حسن کیاده به ساحل دریا بود که چند کیلومتری فاصله داشت. این لکوموتیو به نام روسی "در زین" (Derezin) خوانده می‌شد.

دو طرف اسکله به سمت غرب مخصوص ساحل شقایق مردان بود که با زیر شلوار و عرق گیر به آب می‌رفتند و سمت شرق مخصوص ساحل شقایق زنان بود که با چادر نمازشان به آب می‌زدند. امروزه از این محل شنا برغم پیشرفت‌های اخیر آب دریا، مردابی بیش نمی‌بینیم.

تأسیسات و خانه‌هایی که برای کارکنان شیلات در محوطه شیلات بنا شده بود معماری سبک اروپایی داشت. در عوض خانه‌های کاهگلی روستایی در خارج از محوطه شیلات در قصبه‌های بالا محله و میان محله و سردهنه بودند. ساختمانها مهندسی ساز و ویلایی بودند و بعضی از خانه‌ها به شکل کلبه‌های روسی بود با دیواره‌هایی از تنه درختان نژاد که روی هم چیده بودند. منازل دارای شومینه طبیعی بودند و به حیاطهای مصفا که با باغچه‌های گل زینت بندی شده بود باز می‌شد. بهترین باغبانها شب و روز با گل و گیاه کار می‌کردند و شیلات یک پارک بسیار دلگشایی بود. افراد متفرقه را به داخل شیلات راه نمی‌دادند. شیلات یک کلوپ و یک سینما داشت. الگوی زندگی روسی - اروپایی تا حدودی بر زندگی ساکنان سردهنه تأثیر گذاشته بود. خانه‌های دارای

شیرواتی پیشرفته تر از خانه‌های گالی پوش میان محله و بالا محله بود. نسلی از همین کارکنان که به شیلات آشوراده بندر ترکمن انتقال پیدا کرده‌اند حسن کیاده‌ای‌های مهاجر را در آنجا تشکیل دادند.

گالی از گیاهی بنام لی که در مرداب می‌روئید به دست روسی آمد پوشش عایق و ب دوامی را در برابر

حفاظت خانه‌های کاهگلی فراهم می‌ساخت. خانه‌ها دارای ایوان و با یک پلکان چوبی به تراس بالا که به نام تالار بود مربوط می‌گشت. دیوارهای کاهگلی خانه تاب برداشته و کج و کوله بود، دیوارها با پوششی از گل سفید که خاک رس سفید رنگ حاشیه رودخانه‌ها بود بدان نمای سفید مایل به سربی می‌داد. خانه‌های گالی پوش طعمه‌های بسیار خوبی برای حریق‌های محلی بودند و در باد گرم‌های محلی موسوم به "گرموش" که بدی آب و هوا و بارندگی و آمدن جوی از هوای سرد را پیش بینی می‌کرد آتش از گالی‌های یک خانه به خانه مجاور می‌افتاد.

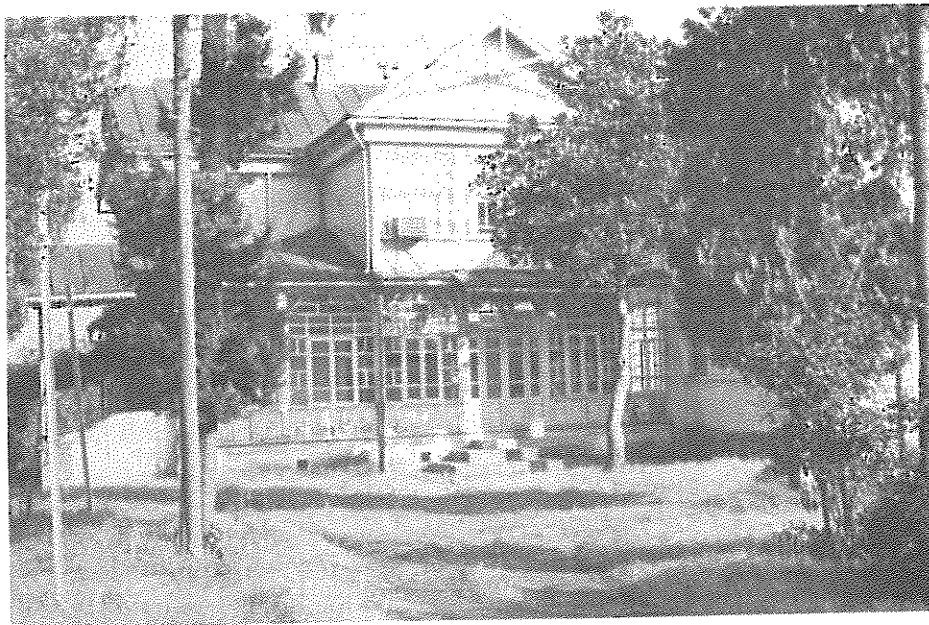
مردم با خونگر می و همبستگی فوق العاده‌ای که نسبت به همدیگر داشتند سطل سطل آب از چاه می‌کشیدند و روی گالی‌هایی که آتش تا بام آسمان زبانه می‌کشید می‌ریختند. گالی‌ها در یک چشم بهم زدن مانند بوته‌های چهارشنبه سوری طعمه آتش می‌شد و خانه را ظرف مدت کوتاهی به زغال و خاکستر تبدیل می‌نمودند. در یک حادثه آتش سوزی در هوای "گرموش" گریه‌ای که آتش گرفته بود هراسان از پشت بام خانه‌ای به خانه‌ای دیگر می‌دوید و آتش را از گالی‌های یک خانه به خانه دیگر برده بود.

امکانات شهر نشینی مثل مدرسه و کارخانه در سردهنه تمرکز داشت. مثلاً سردهنه دارای کارخانه برق بود که به منازل برق می‌رساند و روشنایی کوچه‌ها را تأمین می‌کرد ولی مردم میان محله و بالا محله جاده و کوچه‌های خود را با فانوس و منازل خود را با چراغ نفتی روشن نگه می‌داشتند. سردهنه بندر حسن کیاده دارای ساختمانهای اداری مانند بخش‌داری، شهرداری، اداره پست و

تلگراف، شهربانی، دارایی و یک باب مدرسه، دبستان و دبیرستان تا سیکل اول متوسطه داشت. همچنین دارای یک کافه رستوران و یک سینما هم بود. بهداشتی را یک بهدار، بعد هم یک پزشک هندی و پاکستانی اداره می‌کردند. مردم بندر حسن کیاده رنگ پزشک ایرانی و متخصص را نسدیده‌اند. عدم ارتباط با شهرهای دیگر به روستاهای اطراف حسن کیاده توحش بگری می‌بخشید.

گاو میش بانها در دهکده‌ای که "لا کوژده" نام داشت مانند انسانهای اولیه در عمق جنگلهای زندگی می‌کردند. سراسر منطقه تالب دریا از جنگلهای توسکا، انار و ازگیل و بوته‌های تمشک وحشی مستور بود. در اعماق بیشه‌های تاریک و ترسناک شغال‌ها و گرازها به سر می‌بردند. سکوت شبانه جنگل سرشار از زوزه شغالهایی بود که با صدای پارس سنگ‌های خانگی در می‌آمیخت. ارتباط مردم با شهر رشت با گذاشتن از موانع پرخاطر و متلاطم سفیدرود میسر بود بدین منظور انواع خودرو اعم از سواری یا کامیون بر روی دو کرجی بزرگ به نام "گامی" که با گذاشتن دو تخته محکم و ستر که پل چهار چرخ خودرو بود به هم اتصال می‌یافت. تلاطم آب رودخانه بویژه در طغیان بهاری خود با بادهای نیرومندی که از جنوب به شمال می‌وزید مهار را از دست قایقرانان ورزیده می‌گرفت و مسافران از فرط وحشت در وسط رودخانه جیغ می‌کشیدند و مردمانی که در سواحل دو سسوی رودخانه بودند سرعوب می‌شدند. سواری‌ها مسافران خود را در حاشیه لب دریا از بندر چنچنان تا حسن رود واقع در جاده شوسه انزلی به رشت می‌رساندند.

در حاشیه ماشین رو به سمت لب دریا روی ماسه‌های خیس از امواج کف آلود سگ ماهی‌ها را می‌شد دید که به حالت نیم خیز روی زمین می‌غلتیدند و با عبور هر خودرو با ترس و هراس به آب سر می‌گشتند. بعدها که جاده خاکی لشت نشاء به کورجصفهان درست شد این مسیر بدان سمت تغییر کرد. چه زائوهایی که بر سر زار اثر نبودن یک جاده درست و حسابی جان خود را از



ساختمان قدیمی شیلات کیاشهر

دست ندادند و چه بیماران بد حالی که در میانه راه سقط نشدند.

ولی بدترین پیامد نبودن جاده مواصلاتی و عدم ارتباطات قطع امکانات تحصیلی بود لذا به پایان بردن دبیرستان و گرفتن دیپلم محدود به طبقه یا طبقات خاص بود و راه پیدا کردن به دانشگاه از آرمانهای بلند و آرزوهای دور دست، بطوریکه کسی با آن شرایط سخت و دشوار می توانست دکتری خود را بگیرد بی تردید یک قهرمان تحصیل کرده و یک الگوی تمام عیار برای همه دانش آموزان بود.

بزرگترین تحولی که بندر حسن کیاده در عمر دراز مدت گذشته خود ناظر بود احداث راه خاکی ۲۰ کیلومتری به آستانه اشرفیه در سال ۱۳۴۵ بود. این جاده به شوسه اصلی لاهیجان و رشت پیوند می خورد و بندر حسن کیاده را از انزوای جزیره وار خود در می آورد. از آن تاریخ نام بندر هم به بندر حسن کیاده داده شد: بندر حسن کیاده

بندر حسن کیاده با به دست آوردن این امتیاز مواصلاتی و چیز مهم خود را از دست داد. یکی نام و هویت خود را که شناسنامه نامیمونی پیدا کرد و دیگر جنگل های بکر و دست نخورده که دست خوردند و آباد شدند! از آن پس قلع و قمع بی رحمانه درختان آغاز شد و جای آن را باغ های هندوانه و آفتابگردان و ذرت و باقلا و شالیزارها گرفت.

سال بعد از آن یک جاده خاکی جنگل های ساحلی را شکافت و آنرا دو شقه کرد و سالهای بعد یک طرح جاده کناره با اسفالت سرد از جمنخاله، روستاها را تا ساحل سفیدرود وصل کرد و چون ساختن پل بر روی این رودخانه بزرگ پروژه عمرانی وسیع با بودجه هنگفتی می خواست جاده مسیر خود را در ساحل رودخانه که گاز طبیعی و نفت خزر از کف برکه ها می جوشید و ساطع می شد نیمه راه رها کرده جاده دیگری نیز از لاهیجان از دهسال به دهکاء و از آنجا به بندر حسن کیاده اتصال یافت.

سال ۱۳۵۷ انقلاب شد، بندر فرحناز به بندر "کیاشهر" تغییر نام داد. آستانه اشرفیه از لاهیجان جدا شد و خود به شهرستان مستقلی تبدیل گردید و بندر کیاشهر به مثابه تنها بخش آستانه اشرفیه در آمد. سیاهکل و لاهیجان قلمرو خود را از این سامان جدا کردند.

بندر کیاشهر طبق سرشماری سال ۱۳۷۳ با کوی امام (میان محله) و کوی شهید رجایی (بالا محله) ۷۷۰۶۴ نفر جمعیت دارد که ۳۹۳۶۶ نفر آن مرد و ۳۷۳۹۸ نفر زن می باشند. از ۱۳۰۶۷

مرد و زن ۳۲۴۲۱ نفر باسواد و ۲۷۲۲۹ نفر بی سوادند. تعدادی از جمع کل در این آمار مشخص شده اند و بقیه مشخص نیست. در یک بررسی آماری از ۱۲۰۴۸ نفر که در سن تحصیلی قرار گرفته بودند ۴۱۶۲ نفر یعنی ۳۴/۵۴ درصد در حال تحصیل بوده و ۵۸۵۸ نفر یعنی ۴۸/۶۲ درصد ترک تحصیل داشتند و ۱۸۲۴ یعنی ۱۵/۱۳ درصد به کلی بی سواد بودند.

بندر کیاشهر امروز دارای چهار اداره مخابرات، هفت بانک و دارای ادارات بخشداری - پست - اداره امور اقتصادی و دارایی - پژوهشگاه معلم - مجتمع بهزیستی - آموزش و پرورش - کشاورزی و شعبه سازمان تأمین اجتماعی می باشد. ده باب دبستان، ۶ مدرسه راهنمایی و ۴ دبیرستان و یک هنرستان دارد. از صدقه سر تورم پزشکی در مملکت ۴ مطب پزشکی هم به کیاشهر رسیده است. کیاشهر دارای سه مسجد و چهار درمانگاه و مرکز بهداشتی و کمیته امداد می باشد و شعبه ای از دانشگاه آزاد اسلامی مهندسی شیلات در کیاشهر واقع است. تأسیسات صنایع لنج سازی در محل قدیمی اسکله احداث شده است.

شایان یادآوری است که کیاشهر در ازای تمام این برنامه های عمرانی چهل سال پیش دارای دو سینما بوده است و اینک فاقد سینما است! کیاشهر فاقد هتل است ولی ساختمان هتل نیمه تمام و رو به احداثی دارد که مطمئناً در آینده به این منطقه رونق خواهد داد. یک پارک جنگلی با رستوران و اتاقهایی برای اطراف خانواده ها و مسافران دارد. مردابی که در اثر پیشروی و متعاقب آن عقب نشینی دریا حاصل شده نیزاز بسیار خوش منظره ای برای قایقرانی و ماهیگیری است. شهرداری کیاشهر پلهای چوبی بسیار جالب و زیبایی بسر روی این مرداب ساخته است و چایخانه ها و بوفه ها و قایقهای تفریحی در اختیار مردمی که به قصد گردش به این ناحیه رو آورده اند قرار داده است. بندر کیاشهر با طبیعت دلکش و ساحل زیبایش جاذبه های بیش از این دارد و می تواند پذیرای جهانگردانی باشد که به قصد ایرانگردی به کشور ما روی می آورند.

بندر کیاشهر بعنوان ناحیه ۲ شیلات گیلان پس از اتزلی باقی مانده است. با احداث بندر صیادی در این بخش قسمت عمده ای از فعالیت های صید کیلکا به بندر کیاشهر انتقال یافته است. میزان تهیه خاویار از این حوزه به ۲۵ تا ۳۰ تن در سال بالغ می شود. این نوع خاویار در رده مرغوب بوده و از تاس ماهی و اوزون برون استخراج می شود و به عنوان خاویار درجه

یک صادراتی محسوب می شود. صید گوسشت ماهیان خاویاری در این بخش به ۱۸۰ الی ۲۰۰ تن در سال می رسد. پروژه تأسیسات جدید شیلات بندر کیاشهر از سال ۱۳۷۱ آغاز شده. جنگل های درهم فشرده و انبوه کیاشهر که به سمت ساحل غوغایی می افکند به همت تکنولوژی نوین ماشین آلات و بلدوزر منابع طبیعی به یکسر آباد شده است!

از قدیم الایام در این سامان وقتی جنگلی به باغ یا شالیزار تبدیل می شد می گفتند جنگل توسط دهقان شالیکار یا باغکار آباد شده است هر چند این گونه آبادی ها را گاهی هیزم شکنان با افتادن به جان درختان و بریدن آنها انجام می دادند. تکنولوژی امروزه پیشرفتهای زیادی کرده است! به جای درختان لالکی و توسکا و انار و ازگیل، درختان تنومند صنوبر و تبریزی و سرو و کاج برافراشته اند و این در حالی است که کارشناسان محیط زیست معتقدند هر گونه دست بردن در طبیعت وحش جنگل به معنای برهم زدن اکوسیستم است.

سفیدرود دیگر آن نیرو و حجم دوران قدیم را ندارد. آب بندها و سدها جای سفیدرود را گرفته و آن را لاغر کرده اند. سفیدرود مانند دوران جوانی هایش طغیان نمی کند سفیدرود پیر و نحیف شده است ولی پل ارتباطی آرزوی دیرینه هر حسن کیاده ای دیروز و هر کیاشهری امروز است. این آرزوی دیرینه را آقای حسن شاخصی نماینده مردم آستانه اشرفیه به تحقیق بخشیده و اراضی آنسوی رود با اراضی این سوی رود به آرزوی وصال خود رسیده اند.

وقتی کیاشهر به آستانه اشرفیه پیوست مردم کیاشهر از این پیوند خرسند نشدند چون کیاشهر و آستانه اشرفیه دو بخش رقیب دیرین لاهیجان بودند. همواره این تصور وجود داشت که عمران و آبادانی آستانه اشرفیه سبب فراموشی کیاشهر خواهد شد و دیدیم این تصور چقدر با واقعیت فاصله داشته است.

بندر کیاشهر استعداد طبیعی سرشاری دارد و اگر مورد مهر و محبت قرار گیرد که در تمام عمر خود زمامداران گذشته از آن دریغ کرده اند و اینک زمامداران کنونی می خواهند که بدان ارزانی دارند بطور یقین چون نگین پرتلاوی در اوج صفحات ساحلی شمال خواهد درخشید و خیل مشتاقان و سیاحان را که از هر سو بدان رو آورده اند پذیرا خواهد شد.

منابع:

- ۱- کیاشهر و برنامه های توسعه شیلات - تهیه و تنظیم: مدیگی ماهنامه آبریزان - سال پنجم - شماره پنجم ۱۳۷۳
- ۲- آستانه اشرفیه - انتشارات مرکز آمار ایران - ۱۳۷۳

شماره های گذشت گیلوا را
از کتابفروشی نصرت بخوانید
رشت - خیابان ملالهدی تلفن ۲۵۲۴۸

قصه گوی و برزن ما

کربلایی حسین ساکن چومار سرا - ۲۱ رجب ۱۳۳۶^(۱) نیز از میان رفته وای کاش در تعمیر ها و بازسازی های این گونه آثار، در حفظ کتیبه ها و دیگر مشخصه های بنیادی بکوشند و در جای مناسبی به نصب آنها بپردازند.

سه مشخصه دیگر چمارسرا عبارتند از:

۱- بقعه (دانای علی) گرچه کوشی رفته بود که این بقعه به یکی از امامزادگان نسبت داده شود ولی توفیقی نیافتند، قدر مسلم اینست که صاحب مزار فاضل مردی دانا و دانایی به معنی بسیط بوده است و بر ساخته هایی از قبیل طی الارض و جفت شدن کفش و گفته هایی ازین در نمی تواند جانشین صفت (دانا) گردد، این مزار در آغاز ساختمان دو اتاقه ای بود و بر مرقد، صندوقی از چوب زرین و یا آزاد قرار داشت که فعلا کل مجموعه بازسازی شده و در حد وسط خیابان جای گرفته است.

۲- پل چمارسرا که بعد از احداث خیابان اهمیت خود را از دست داده ولی هنوز هم فروتر از پل فعلی مورد استفاده است و از ساخته های خسرو خان حاکم گرجی که در سال ۱۲۳۰ ه. ق. حاکم گیلان بود می باشد.

۳- برج نصرت الله خان سردار امجد تالشی که پس از خروج وی از تحسن در قونولگری روس برای اسکان وی در رشت بسا گردید، ویرانه هایش بر فراز یک بلندی در انتهای پل قدیم چمارسرا آخرین نفس های حضورش را می کشد (بالای یکی از طاق ها کتیبه ای کاشی کاری به این شرح است: و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی انشاه اول مره و هو بکل خلق علیم. رجب ۱۳۲۵)^(۲)

سردار امجد در درازای هستی نتوانست برجی را که می باید سد ورود نیروهای جنگل و عوامل نهضت به داخله شهر رشت باشد به پایان رساند، با حسرت تمام آنچه را که ساخته بود از ترس نیروهای آزادیخواه جنگل ناتمام رها کرد و فراری شد.

چمارسرا از محلات مستعد و پر جمعیت رشت است با آمادگی زیاد برای عمران و آبادی بیشتر.

پانویس:

۱- دکتر منوچهر ستوده - از آستارا تا آستاربادج ۱، ص ۲۷۸، چاپ سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران

۲- همین مرجع و همین صفحه



آنچه در زیر به نظر می آید تاریخچه، وجه تسمیه و بطور کلی قصه یک از هزاران کوی و برزن شهر و دیار ماست و تا آن جا که مقدر نویسنده بود انتقال دیده ها، شنیده ها و دانسته ها. از شما خوانندگان صاحب نظر تقاضا داریم؛ در صورت آگاهی به اطلاعات بیشتر نسبت به تکمیل این مقاله ها بکوشید. باشد بدون خرده گیری به گفتگوی شایسته پذیرش بنشینیم و نیکوترین انگیزه نام گذاری ها را بیابیم.

سفره ای گسترده شد، چشم به گشادگی اندیشه و آگاهی شما دوخته داریم تا کوی خود را بشناسید و شناسنامه روشن شهرتان را باز نویسی کنید، دستگیری و یاری شما در کاری که انجام می پذیرد، راسخ مان خواهد داشت.

۳- چمارسرا

فریدون نوزاد

باور تا بدانجا بسط داده می شد که می گفتند: اگر زن یا مرد پلشتی بخواند پلیدی های خود را در چشمه شستشو دهند و آب را آلوده سازند، دو مار کاکلی نرو ماده از جوشش گاه آب بیرون جهیده و به آنها حمله ور خواهند شد، ولی تا آنجا که من از نظر سنی می دانم، هیچگاه این مارها دیده نشدند و ایجاد چنین رعبی تنها برای پاسداری از نظافت چشمه و حرمت پاکی آب، خوب و ضروری بنظر می رسید، حرمتی بود نادانسته به اناهیته مادر آبها و پاکی ها.

از این چشمه تا پیش از لوله کشی آب شهر، برای نوشیدن استفاده به عمل می آمد، از سراسیب عبور به مرکز چشمه، سمت راست تا محدوده پاسکیاب دشت وسیع و صافی وجود داشت که بزرگترین مرکز تفریح مردم در روزهای تعطیل بود، به ویژه بعد از ظهر جمعه ها این دشت از انبوه جمعیت مواج می گردید.

گملین اشارتی به مسجد و تکیه این کوی دارد، از تکیه سال های سال است خبری نیست و منم در طول عمر خود آن را ندیده ام اما مسجد با گلدسته بسیار زیبای هشت بر تا نیمه اول انقلاب اسلامی وجود داشت و با بانگ الله اکبری که از فراز آن پراکنده می شد مردم را به ستایش و پرستش یکتا فرا می خواند، پشت این مسجد دیر سال گورستان محل بر تپه ماندی تا کوجه کمپانی کشیده می شد، این گورستان در عصر محمد رضا پهلوی ویران و در زمین آن مدرسه ابتدائی حزین احداث گردید که با نام دیگری هنوز هم مرکز آموزش خوبی برای فرزندان مستعد محل است.

از مسجد اولیه دیگر خبری نیست چون در هم کوبیده شد و به روی آن مسجد فعلی را ساخته اند و کتیبه گلدسته (مشهدی صادق عطار ولد مرحوم

در مرتفع ترین قسمت غربی شهر رشت، کوی بسیار قدیمی بنام "چمارسرا"، قصه سرای تاریخ و گواه و ناظر صادق رویداد های شهر ما جای دارد. گملین در سال ۱۱۸۳ یا ۱۱۸۵ ه. ق. که از گیلان دیدار داشته است از کوی (چومارسرا و مسجد و تکیه) آن نام می برد، چمارسرا به نام های: چیمه سرا، چومه سرا، چوب بارسرا، چومارسرا، چوماق سرا و چوماسرا نیز نامیده شد که می توان به خانه من، چشمه خانه، خانه ایکه بار چوب در آنجا به زمین نهاده و از همانجا نیز برای فروش و عرضه به بازار و متقاضی بارگیری می شد، انبار چوب و... معنی کرد.

به نظر نویسنده درست ترین معنی نام این کوی به انگیزه وجود و جوشش چشمه های متعدد از میدان گاهی فرو رفته آن بوده است که در سال های نسبتا دور با گوارترین آب آشامیدنی، مردم شهر رشت را تامین می کرده است، گذشته از این چشمه اصلی، آب خیزهای دیگری هم داشت که دباغان شهر از آن برای دباغت بهره می بردند. آب چشمه اصلی در نظر اهل شهر مقدس بود، بطوری که از آن برای توبه دادن زنان خاطی استفاده می کردند و یا چلتاس یا تاس چل کلید که سطوح درونی و برونی آن با حک آیات قرآنی زینت یافته و متبرک شده بود بر سرشان آب توبه می ریختند و باور داشتند که زن دیر زا یا سترون پس از اینکار یا تسبیل با این آب به کوتاه مدتی باردار شده و خانواده اش را با حضور کودکی زیبا، گرم و پر شور خواهد داشت و البته اگر زن به راستی سترون می بود و باروری را ناشایست، بسرای آنکه به حرمت ها شکست وارد نیاید می گفتند: ایمانش ضعیف بود و یا اساسا به آنچه صورت می گرفت مومن نبوده است، گاهی این

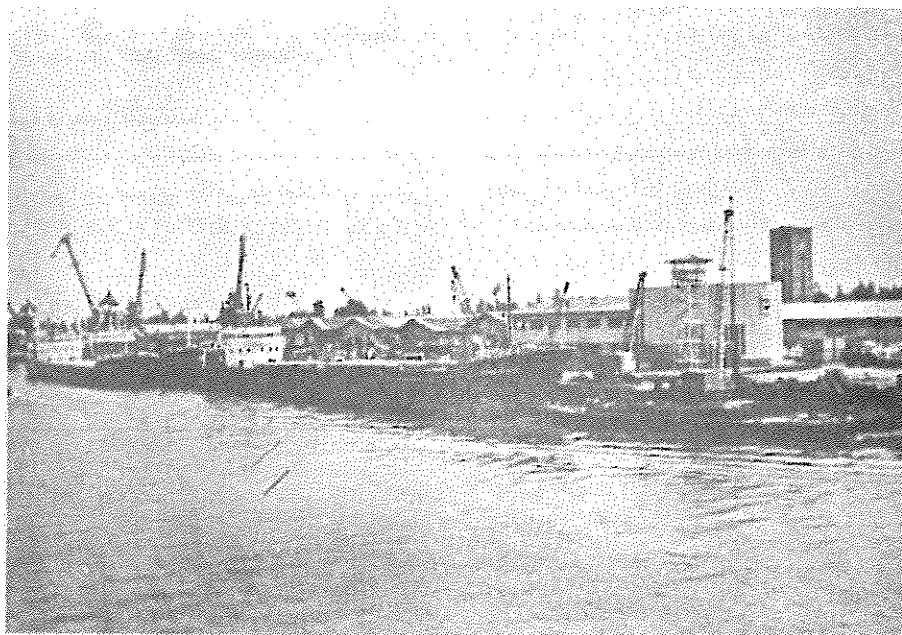
حدود ۱۲ میلیارد متر مکعب فاضلاب و مواد آلاینده وارد دریای خزر می‌کنند. افزون بر این‌ها مواد زاید کشتی‌ها هم مستقیماً وارد آب دریا می‌شود.

از طرف دیگر در چند سال گذشته مسئله انرژی در دریای خزر بسیار مورد توجه جهانیان قرار گرفته و شرکت‌های بزرگ نفتی دنیا برای دست یافتن به میادین جدید نفت و گاز دست به عملیات وسیع لرزه نگاری، اکتشاف، حفاری و استخراج در جای جای دریای خزر زده‌اند.

هر کدام از این عملیات به تنهایی می‌تواند ایجاد خسارات سنگین و جبران ناپذیری به زیست بوم خزر وارد آورد. به عنوان مثال فقط در عملیات لرزه نگاری برای شناسایی ژئوفیزیک بستر زمین جهت یافتن مخازن نفت و گاز از امواج صوتی با شدت زیاد و فواصل نزدیک بهم استفاده می‌شود که نه تنها در شعاع ۱۰ متری از ساحل انفجار موجب از بین رفتن ماهیان و پلانکتون‌ها می‌شود بلکه در فواصل دورتر نیز باعث تغییر مسیر مهاجرت ماهیان گشته و سر و صدای ناشی از این عملیات به تنهایی اثرات سوء بر مراحل رشد ماهیان از قبیل رسیدن به بلوغ، جفت یابی و تخم ریزی دارد.

قابل ذکر است که به گفته یکی از مسئولین شرکت نفتی توتال فرانسه فقط در طی سالهای ۱۹۹۷-۱۹۹۴ میلادی بزرگترین مطالعه زلزله شناسی در جهان در شمال دریای خزر برای شناسایی ۲۷ هزار کیلومتر گسل انجام شده است. حتی پیش از عملیات حفاری هزاران کیسه سیمان که برای تثبیت دهانه مته در کف دریا ریخته می‌شود و همچنین گل ولای ایجاد شده در حین عملیات حفاری می‌تواند باعث بروز مشکلات زیست محیطی برای آبزیان آن ناحیه از دریا شود. تنها از طریق رودخانه کورا در آذربایجان سالانه ۷۵ هزار تن مواد معلق نفتی و آفت کش وارد خزر می‌شود و محققان اعلام کرده‌اند که تا شعاع ۷۰ کیلومتری درون دریا در باکو اثری از فسیتوپلانکتونها مشاهده نمی‌شود و حتی قسمت‌هایی از سواحل دریا در آن نواحی مانند داشلاری، مانقشلاق و سومگائیت به نواحی مرده اطلاق می‌شوند.

طی ده سال گذشته حدود ۱۰۰ میلیون تن نفت از بستر دریای خزر استخراج شده است که حدود یک میلیون تن از آن متاسفانه با آب دریا مخلوط گشته است. محققان در شهر اوکناو قزاقستان اعلام کرده‌اند که در بعضی از مناطق دریای خزر تا ۱۱ برابر بیشتر از حداقل تحمل موجودات زنده به مواد نفتی آلوده هستند. متاسفانه ورود مستقیم فاضلابهای تصفیه نشده خانگی از روستاها و شهرها به رودخانه‌ها و سپس به دریا رواج یک



دریای خزر از آلودگی رنج می‌برد

نسرین محمد پور دریایی

کارشناس ارشد حفاظت محیط زیست گلان

وجود دارد که با ارزشترین آنها ماهیان خاویاری هستند که نزدیک به ۹۰٪ از کل خاویار جهان را تامین میکنند. علاوه بر منابع مهم غذایی، این دریا دارای منابع آب، نمکهای معدنی و ذخایر عظیم نفت و گاز بوده و با قرار گرفتن بین پنج کشور محل عبور امن برای تردد کالا و مسافر می‌باشد و با ایجاد اقلیم حیاتی منحصر بفرد در کنار خود باعث معتدل شدن آب و هوای منطقه و ایجاد جنگلها و توسعه کشاورزی و نهایتاً زمینه اشتغال بیشتر و بهره‌وری تفرجی و توریستی در کرانه‌های خود گردیده است.

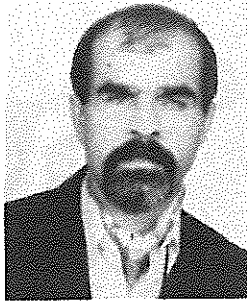
تخریب زیست بوم خزر

متاسفانه در دهه اخیر روند تخریب اکوسیستم این دریای بسته رو به افزایش گذاشته و از فاجعه زیست محیطی نه چندان دوری خبر می‌دهد. دفع فاضلابهای خانگی و حتی زباله‌های جامد، پسابهای کارخانجات صنعتی و سموم و مواد زائد کشاورزی به درون هزاران رودخانه کوچک و بزرگی که به این دریا سرازیر می‌گردند اثرات نامطلوبی بر روی کیفیت آب دریای خزر داشته است. فقط در نیمه اول ۱۹۹۷ از شهر باکو در آذربایجان حدود ۵۸۰ میلیون متر مکعب فضولات بیش از ۴۰ کارخانه و پالایشگاه به دریای خزر وارد می‌شود و به گفته مدیر کل محیط زیست دریایی سازمان حفاظت محیط زیست، کشورهای منطقه سالانه

موقعیت اقلیمی

فرو پاشی نظام شوروی در سال ۱۹۹۱ حوزه دریای خزر را به عنوان یکی از نقاط استراتژیک مهم دنیا از جنبه‌های مختلف سیاسی، حقوقی، اقتصادی - انرژی و زیست محیطی مورد توجه جهانیان قرار داد. این بزرگترین دریاچه دنیا که بین پنج کشور جمهوری اسلامی ایران، جمهوری آذربایجان، جمهوری فدراتیو روسیه، قزاقستان و ترکمنستان قرار گرفته به مساحت تقریبی ۴۳۰۰۰۰ کیلو متر مربع و محیط تقریبی ۶۵۰۰ کیلومتر است که حدود ۹۵۰ کیلومتر آن به سواحل کشور ما تعلق دارد. حجم آب خزر حدود ۷۷۰۰۰ کیلومتر مکعب می‌باشد که ۱/۳ قسمت جنوبی آن به خاطر عمیقتر بودن دارای ۲/۳ حجم کل دریا می‌باشد. تراز آب دریای خزر در حال حاضر حدود ۲۶/۵ - متر است.

بیش از ۸۰٪ از آب دریای خزر از رودخانه ولگا واقع در روسیه تامین میگردد که بزرگترین رودخانه اروپاست و تنها نزدیک به ۵٪ از کل آب دریای خزر از قسمت جنوبی آن که متعلق به کشور ماست تامین می‌شود. در سال ۱۹۵۲ میلادی با ایجاد کانال ولگا - دن دریای خزر از طریق دریای آزوف و دریای سیاه به دریای آزاد مرتبط شده است. تقریباً ۴۰۰ گونه موجودات بومی در این دریا



اطلاع دیر هنگام درباره مرگ هنرمند "محمد فروغ سروری"

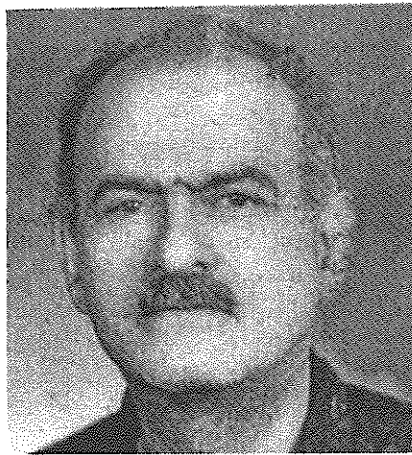
۲۷ آذر ماه تلفنی از انزلی بمن خبر رسید که محمد فروغ سروری، روشن دل هنرمند و فلوت نواز گیلانی به دیار باقی شتافت و فردا چهارم وی می باشد. از راوی پرسیدم: چرا روز فوتش این خبر را نرساندی؟ گفت: خودم هم همین امروز خبر را شنیدم، من که ساکن همین شهرم تا ساعتی پیش جریان را نمی دانستم، نه یک آگهی دیدم نه اعلامیه ای.

فردای آن روز خودم را به انزلی رساندم و به گورستان عمومی شهر رفتم. مراسم مختصری بطور ساده در حضور چند نفری منجمه همسر و خانواده اش، با صدای یک قاری، در حال انجام بود. عجا از اهالی هنر و هنر دوستان هیچ خبری نبود. بیاد آوردم سروری روشن دل و روشن ضمیر ما در یکسال گذشته که شاعران و نویسندگان و هنرمندان ولایمان با مرگهای ناگهانی خود سوگواری می کردند، این هنرمند عزیز با کمک همسر وفادارش در مراسم خاک سپاری، سوم، هفتم و... با چشمان نابینا و گریانش حضور می یافت، پشت میکروفون می رفت و یادی از هنرمندان در گذشته می کرد و سرآخر "فلوت باس" کهنه خود را از همسرش می گرفت و نوائی دلسوز در مایه "دستی" می نواخت.

آخرین بار مراسم سالگرد شیون فومنی را بیاد می آوریم چند ماه پیش در مراسم مخصوص او از انزلی خود را به سلیمان داراب رشت رسانید و دین خود را بعنوان یک هنرمند ادا کرد. من او را در لاهیجان، لنگرود و چند جای دیگر هم دیدم که همین طور عمل کرد. آیا انصاف بود حالا که نوبت خودش رسیده بود، قدمی برای بدرقه اش، اهالی هنر برداشتند. راستی جامعه هنر و هنرمند ما را در این دیار چه میشود...

همسر و کسان سروری خیلی گله کردند. از منم به سهمم گله کردند. هر قدر گفتم دیروز متوجه شدم نمی پذیرفتند. حق داشتند می گفتند: با آن وضع مالی اسفباری که داشت نتوانستیم او را درست و حسابی معالجه کنیم. می گفتند: این اواخر پول دارو و ویزیت دکتر را هم نمی توانست فراهم کند. ویزیت ۱۲۰۰ تومانی و نسخه ۱۵۰۰ تومانی مگر شوخی است.

بگذریم، سروری هم از وسط عمرش برید و از میان ما رفت. حالا دیگر کسی نیست که اگر نوبت او فرا رسید، آنطور صمیمانه و دلسوزانه، از راه دور بیاید و مرثیه ای با "فلوت باس" بدرقه راه نماید. یادش بخیر. رشت - شاهرخ میرزائی



"مهدی آستانه ای" درگذشت

مهدی آستانه ای نویسنده گیلانی و صاحب نظر در امر چای ۱۹ دی ماه ۷۸ درگذشت. وی از معدود نویسندگان گیلانی است که در امور اقتصادی، کشاورزی و صنعتی نیز فعال بود.

در تحقیقات وی در زمینه های چای، ابریشم، برنج و بادام که اغلب به صورت خاطرات مستند و با قلمی شیرین نوشته می شد نکات جالب توجه و حائز اهمیتی وجود دارد. سلسله مقالات وی بخصوص در زمینه های چای و برنج در مجله سنبله چاپ شده است.

شادروان آستانه ای با گیله و نیز همکاری داشت و با هر دو نام اصلی و مستعار (م. کوچانی) در آن مقاله داشت. مهدی آستانه ای در امور خیریه نیز همیشه پیشگام بود و در ساختن مسجد و مدرسه و احداث کوچه و خیابان در شهر آستانه و کمک به مؤسسات آموزشی مضایقه نمی کرد.

وی پیش از انقلاب اسلامی یک دوره به نمایندگی از مردم آستانه اشرقیه به مجلس رفته بود. از وی زمانی بنام "دو عروسی" و یک کتابچه تحت عنوان "نامه سرگشاده به سازمان چای کشور" چاپ و منتشر شده است.

یاوران تیلو

در فاصله انتشار شماره ۵۵ تا شماره حاضر که پیش روی شما خوانندگان گرامی قرار دارد این یاران به یاور یاری گیله و برخاستند. نام گرامی شان به ترتیب اقدام به یآوری به شرح زیر است:

آقای حسن حسنی (تهران) ۱۱۳۰ تومان تبر
آقای اهورا جهانبخش (دانش آموز کلاس اول دبستان غیر انتفاعی تربیت لاهیجان) ۱۰۰۰ تومان
آقای جلال علیدوست (روستای لسکوکلایه آستانه اشرقیه) ۱۰۰۰ تومان تبر

آقای سردار حاجتی مدارایی (تهران) ۵۰۰۰ تومان
دو آقا و یک خانم که خواستند نام عزیزشان ذکر نشود جمعاً به مبلغ ۱۴۲۰۰ تومان

هر گونه کمک مادی به گیله و به عنوان یاری در چاپ و نشر گیله و تلقی خواهد شد و در دفتر مخصوص یآوری ثبت شده در ستون یاوران اعلام وصول می گردد و تماماً صرف هزینه های نشریه می شود.

کمک به گیله و، کمک به فرهنگ بسومی گیلان (بخشی از فرهنگ بزرگ ایرانی) است.

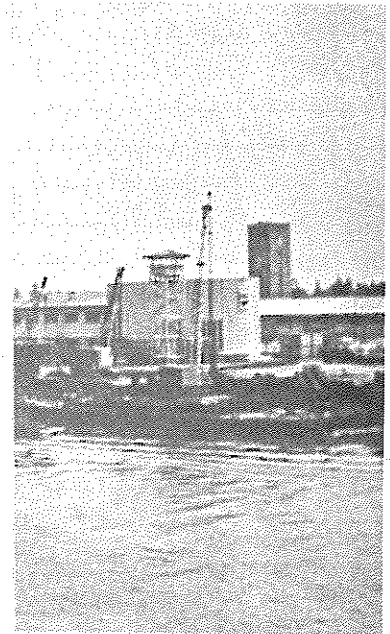
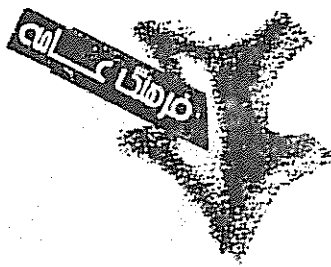
سری بیماری های عفونی مانند هپاتیت، بیماری های چشمی، اسهال خونی و عفونتهای قارچی را افزایش داده است. آلودگی میکروبی در آبهای ساحلی جنوب خزر از شرق به غرب افزایش می یابد و بندر انزلی دارای بیشترین آلودگی میکروبی در سواحل ایران است.

برای مصارف کشاورزی در سراسر مناطق ساحلی دریای خزر به ازای هر کیلومتر مربع ۴۴ کیلوگرم سم جامد و ۲۷ لیتر سم مایع استفاده می شود که سموم جامد بیشتر حشره کش ها و سموم مایع علف کش ها می باشند که بهمراه کود های مورد استفاده که غالباً کود های از ته و فسفره است در اثر آبیاری وارد رودخانه ها و دریا می گردند. میزان نیترات و فسفات فعلا در تالاب انزلی بالاتر از حد مجاز است ولی با روند توسعه کشاورزی ممکن است در آینده نزدیک سایر مناطق ساحلی را هم در بر بگیرد.

صنایع نیز با افزودن مواد شیمیایی مضر و سمی و فلزات سنگین و افزایش حرارت آب می تواند تأثیرات منفی بر روی اکوسیستم خزر وارد آورد. اگر چه بیشترین بار آلودگی ناشی از صنایع از طرف کشور های منطقه بخصوص روسیه و آذربایجان وارد دریای خزر می شود. ولی از طرف کشور ما نیز کشتارگاهها و صنایع نساجی، چوب و کاغذ، غذائی و شیمیائی از عمده صنایع آلوده کننده دریای خزر می باشند. مطالعات انجام شده بر روی ماهیان دریای خزر غیر از سواحل ایران نشان داده است که غلظت فلزات سنگین مانند جیوه، کادمیوم و سرب در آنها دو برابر حد مجاز می باشد.

شستشو، تعمیر و رنگ آمیزی کشتی ها در بندر و اسکله ها و مواد نفتی و... غالباً در بندر انجام یافته و بر مشکلات دریا می افزاید. اسکله بندر انزلی از آنجائیکه در نزدیکی مدخل تالاب انزلی قرار گرفته است در موقعیت حساس و ویژه ای قرار دارد و اکوسیستم آبی منطقه ای را تحت تأثیر خود قرار می دهد.

اگرچه کارشناسان میزان صید سالانه آبزیان در دریای خزر را حدود ۶۰۰ هزار تن گفته اند، متأسفانه استحصال خاویاری خزر از ۳۰۰۰۰ تن در سال ۱۹۸۵ میلادی به ۵۶۷۲ تن در سال ۱۹۹۵ رسیده است. این مقدار در سال ۱۹۹۷ به ۴۰۰۰ تن رسیده است. از اول آوریل ۱۹۹۸ ماهیان خاویاری خزر بر اساس کنوانسیون تجارت بین المللی گونه های در معرض خطر (CITES) جزو ماهیان در معرض انقراض قرار گرفته است. در بعضی موارد مثل ماهی سیم و ماهی سوف با وجود رهاسازی سالانه میلیونها بچه ماهی بوسیله شیلات نسل آنها تقریباً در دریای خزر منقرض شده است. ادامه دارد...



دریای خزرا

نسر

کارشناس

موقعیت اقلیمی

فروپاشی نظام شوروی در سال ۱۹۹۱ دریای خزر را به عنوان یکی از نقاط استراتژیک مهم دنیا از جنبه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی - انرژی و زیست محیطی مورد جهانیان قرار داد. این بزرگترین دریاچه دنیا بین پنج کشور جمهوری اسلامی ایران، جمهوری آذربایجان، جمهوری فدراتیو روسیه، قزاق ترکمنستان قرار گرفته به مساحت ۴۳۰۰۰۰ کیلومتر مربع و محیط تقریبی ۹۵۰ کیلومتر است که حدود ۹۵۰ کیلومتر سواحل کشور ما تعلق دارد. حجم آب خزر ۷۷۰۰۰ کیلومتر مکعب می‌باشد که ۱/۳ جنوبی آن به خاطر عمیقتر بودن دارای ۱۳ کل دریا می‌باشد. تراز آب دریای خزر د حاضر حدود ۲۶/۵ - متر است.

بیش از ۸۰٪ از آب دریای خزر از ولگا واقع در روسیه تامین میگردد که بزرگ رودخانه اروپاست و تنها نزدیک به ۵٪ از دریای خزر از قسمت جنوبی آن که متعلق ماست تامین می‌شود. در سال ۱۹۵۲ مساحت ایجاد کانال ولگا - دن دریای خزر از دریای آزوف و دریای سیاه به دریای آزاد شده است.

تقریباً ۴۰۰ گونه موجودات بومی در

یافته‌های تازه در "فرهنگ عامه گیلان" ترانه‌های دو جنسی کدامند؟

تیمور گورگین

فرهنگی به اندیشه‌اش می‌نازد و تبار و قبیله‌اش را با ارزش‌ها و تفکراتش می‌شناسد. در بخشی از این اندیشه‌های انسانی، می‌توان به هنر او پی برد و این هنر که عامه را به خود جلب می‌کند، ادبیات شفاهی اوست. در ادبیات شفاهی گیلان، می‌توان جای جای ارزش‌ها و فرهنگ بشری را دید و لمس کرد. زیرا از زندگی آگنده است.

هر جا انسان، نفس می‌کشد، آنجا زندگی است و هر جا که نفس و زندگی انسانی است، فرهنگ و ارزش هم وجود دارد. وجود فرهنگ و ارزش، حتماً نتیجه کار معنوی و تلاش مادی و صنعتی است. مسائل معیشتی انسان‌ها، از این روی باید مورد بررسی قرار گیرد، چون فرهنگ و ارزش بسیاری در آنها نهفته است. اندیشه‌های عامه در زندگی عامه مردم، معمولاً باور کردنی است. زیرا عامه مردم، زندگی را با اندیشه‌های ساده‌شان باور می‌کنند، و همین طرز تفکر آنان، فرهنگ و ارزش انسانی آنان را می‌سازد. در فرهنگ عامه گیلان به تازه‌هایی، باریک شده‌ایم و این تازه‌ها را بعد از شناخت در اینجا به شما می‌نمایانیم:

ترانه‌هایی در گیلان از سوی مردمان صاحب ذوق و دارای احساس و عواطف لطیف انسانی در اعماق گمنامی سروده شده و در صندوقچه سینه‌ها ثبت و حفظ گشته و از راه ادبیات شفاهی و گفتاری به دست ما رسیده است. این ترانه‌ها و دو

برای رهیافت به ارزش‌ها و اندیشه‌های والای بشری، باید به فرهنگ انسان‌ها نگاه کرد. نگرستن به فرهنگ انسان‌ها، پر شناخت آموزش و پرورش و نیز تربیت مردمان در اقلیم‌های گونه‌گون استوار است. مردمان در جوامع مختلف، اندیشه و کنش‌هایی ویژه خویش دارند که در مجموع وابسته به فرهنگ آنان و جان و خرد آنان است. بروز این فرهنگ، نهایتاً در سایه سار اعتقادات، اخلاقیات، عادات، کنش و کار و تلاش، امکان می‌یابد! اصولاً فلسفه اجتماعی بودن مردم در روی کره خاک‌کی، به انگیزه نمایش حالات و چگونگی رفتار فرهنگی آنان است. مردم به امید بروز فرهنگ و هویت انسانی خویش با هم ارتباط برقرار می‌کنند.

در یک جمع بندی کلی می‌توانیم بر این باور، پای بفشاریم که فرهنگ را، انسانها فراهم می‌سازند و با آن، خود را می‌نمایانند و به شناخت یکدیگر در پهنه زمین کوشش روز افزون بکار می‌برند. در این جستار و روند پژوهشی، قصد آن را نداریم به جامعه‌شناسی رفتاری انسانها نگاه داشته باشیم، هدف ما در یک بخش از ویژگی‌های فرهنگی بشر است که به اندیشه و هنر او بستگی دارد. چون در ابتدا گفتیم فرهنگ، زاده اندیشه‌ها و ارزش‌هاست و برای فرهنگ، نزدیک‌ترین راه خودنمایی، شناخت صاحب فرهنگ است: انسان

بیتی‌ها، به
که اغلب
دو جنسی
تعجب نک
تازگی دا
نوع ترانه
زندگی و
دختر و به
آرایش تر
و اندیشید
در زندگی
به زبان ر
وقتی
شگرد فک
زندگی و
او همانگو
خواستند از
آزرد و ش
نکند ازیر
همان اند
او را دوه
است می‌د
مرد است
شده اس

نمی‌تواند
نسبت به ی
یا بالعکس
شماست و
طور واض
بروز دهد
دارند، بط
شماست، آ
بیان احسا
خجلیت و
بینید
اصیل و ا
شگرد م
سالهای ز
دل‌انگیز
است که
دو جنسی
بودن هزار
عاشقم چر
حرف‌ها
دو بیتی و
آنان، فرا
احساسات
عشق و دا
دادند!

چهارشنبه سوری در صومعه سرا

اگر غیر از این بود، امروزه، ما این ترانه های لطیف را بخاطر نداشتیم و از ضبط و ثبت شان خبری نبود! در اینجا، به عنوان نمونه، چند ترانه (دو بیتی) را که از میان ده ها ترانه (فهلوی) بیرون کشیدیم و برگزیدیم، از نظراتان می گذرانیم با این توضیح که اولین ترانه را عاشورپور (پیش کسوت ترین خواننده ترانه های آهنگین گیلان) سالها دور، آنرا از رادیو اجرا کرده و به صورت نوار (کاست) هم عرضه شده است:

سپید رو، آب بامو، پوردا برده
من و می یاره که، هر دو برده
مسلمانان! با بید پوردا بساجید
من و می یاره که، همدیل بساجید

سل کولا بوشوم، می پا جلیسکست
کلاچ و کشرکت، خنده بترکت
کلاچ و کشرکت خنده نوکونید
می یاره، خواب دو بو، از خواب دپرکت!

هوا گرمه، می یاره، در بچاره
پوشتا آفتاب گنه، دیل بی قراره
خدایا! میه میه، واران بواره
می یاره، طاقت گرمی نداره

اما، دوکو تریم، هر دو یگانه
دانه، ایجا، خوریم، کونج روخانه
دوتا، بدگو، ایسا، امه میانه
امه ره چا کوده، تورو دیوانه

ایران نیما بوما، مو دس بداشتم
خاسم نامه هادم، آدریس نداشتم
خاسم نامه هادم با برگ چایی...
شب و روزا منتظارم تا بیایی

خودم اینجاکی یارم شهبواره
سر راهم درخت پورتقاله
درخت پورتقال ریشه به ریشه
خودم سورخ گول و یارم بنفشه

چراغ روشنایی کی بنابو
من و تی آشنایی کی بنابو
ایوارده عاشقی بو آشنایی
ایوارده، هم جودایی کی بنابو

تهران - بهمن ماه، سال ۱۳۷۸

● صبح آخرین سه شنبه سال کدبانوی خانه مقداری سبزی محلی شامل "بینه - خالی واش - جعفری - چوواش - اسفناج و..." تهیه می کند تا برای شام شب چهارشنبه سوری خورشت "ترش تره" آماده کنند که با پلو میل می نمایند و معتقدند که مصرف ترش تره در این شب باعث سلامتی و مصون ماندن از بیماری در طول سال آینده خواهد بود. در کنار این خورشت البته ماهی سفید یا کولی شور یا ماهی دودی هم بعنوان چاشنی همراه تریچه خورده می شود.

● نزدیکهای غروب چهارشنبه سوری زنان و دختران و پسران جوان به بازار رفته طبق رسوم قدیمی به خرید مشغول می شوند. در این شب "بازار موج ها" "bāzār muj" - فروشنده های دوره گرد محلی و دستفروش ها در گوشه و کنار شهر بساط پهن کرده به فروش آینه و شانه و اسپندانه که حتما باید با گلبر خشک مخلوط باشد (بخاطر معطر کردن فضای دود) باضافه شمع و آینه و جوراب و گلاب و ماهی رنگی و وسایل کوچک تزئینی مثل ناخن گیر، قیچی، پاشنه کش، زنجیر... که ممکن است مردم برای هدیه بخرند مشغولند. فروشندهگان علاوه بر اینکه مقلی پر از ذغال را کنار خود گذاشته و مشغول دود کردن اسپند هستند این شعر را با صدای بلند و با شادی و خنده می خوانند تا در نشاط مردم سهیم باشند و دانه اسپند را بیشتر بفروشند "عاطل - باطل - عروس، مرد ما قاتل" "عاطل باطلگون - تی بختا پیدارا کون" مادر یا دختر یا عروس خانواده از "بازار موج" ها مقداری اسپند بعنوان تبرک خریده و شب در منزل در حالی که اعضای خانواده همگی دور هم جمع هستند برایشان دود می کنند تا رفع چشم زخم شود.

● اگر پسر خانواده نامزد داشته باشد ولی هنوز عروسی نکرده باشند در این روز برای عروس یک روسری و جوراب و چند تخم مرغ رنگ کرده بعنوان هدیه می خرد و شب چهارشنبه سوری به او هدیه می دهد.

برای رنگ کردن تخم مرغ مقداری پوست پیاز قرمز را در داخل ظرف آبی که تخم مرغ ها در آن پخته می شوند ریخته، بعد از چند دقیقه تخم مرغ ها پخته و رنگی می شوند.

● علاوه بر پریدن از روی آتش که بخاطر تشابه با دیگر شهرها نیازی به شرح دوباره نیست (گول گوله چارشنبه معروف گیلان) شب همگی اعضای خانواده به نوبت به حمام می روند تا بوی دود حاصل از پریدن روی آتش را از خود دور کرده و همراه آن چرکی رانیز از بدن خود بزدایند.

● در شب چهار شنبه سوری خصوصاً در روستاهایی که در جوار رودخانه ها قرار دارند، روستائیان لباسهای کهنه خود را به جهت دور کردن کهنگی، چرک و آلودگی به آب جاری می اندازند و لباس های نورا جایگزین آن لباس های کهنه می کنند. علاوه بر این "چارو کیشخال" kīšxāl "کهنه" نوعی جاروی محلی که با برگ درخت شمشاد درست می

کنند و "کاسپا" kāspā کهنه «قطعه حصیری دایره ای شکل بافته شده» برای این که چیزهای گرم رویش قرار گیرد و سفره را نسوزاند و "واگیرا" vāgīrā کهنه دستگیره پارچه ای برای گرفتن ظروف داغ" را نیز به داخل رودخانه می اندازند. البته در جاهایی که رودخانه نزدیک نباشد در صحرایی و محلی خلوت دور می اندازند و جارو و کاسپا و واگیرا تازه را جایگزین کهنه آن می کنند و معتقدند که با این کار نکبت را از خود دور کرده دولت را جایگزین کرده اند.

● بعد از مصرف "ترش تره" در شام و رفتن به حمام، بزرگتر خانواده به همراه یکی از اعضای خانواده داس یا تبری را برداشته به باغ یا حیاط خانه سراغ درختان بی حاصل می رود به اصطلاح آنها را قطع نماید. شخص همراه خود را به عنوان ضامن به میان انداخته و می خواهد که درخت را نبرد و می گوید تا سال دیگر من ضامن می شوم که این درخت میوه دهد، اگر میوه نداد آنرا قطع کند.

● در روستاهای صومعه سرا برای دختران دم بخت یا دخترانی که وقت شوهر کردن آنها گذشته و به اصطلاح بخت آنها خوابیده است رسم است که مادر، دختر مورد نظر را دقیقی از اتاق و خانه بیرون کرده به پشت در می فرستند سپس با جارو هفت بار به پشت یا پهلوی او می زنند و می گویند: "از خانه بیرون برو چقدر می خواهی پیش پدر و مادرت بمانی" اما در این میان باز هم شخصی از اعضای خانواده ضامن می شود که الان غروب است او کجا برود اسیر شود بگذار به خانه بیاید من ضامن می شوم که بخت او تا سال دیگر بیدار شود و برایش خواستگار بیاید بدین وسیله دختر را دوباره به خانه راه می دهند.

● سابق شب چهارشنبه سوری افرادی که تفنگ شکاری داشتند با تفنگ های (سرپر) یا (ته پر) تیر شلیک می نمودند. هدف آنها از این کار این بود که در سال کهنه که در شرف پایان رسیدن است ترس افراد نیز ریخته شود.

● رسم است اگر وسیله ای از کسی در نزد آنها باشد به او پس دهند و یا اگر وسیله آنها نزد دیگری باشد پس بگیرند و معتقدند اگر وسیله هر کس نزد دیگری باشد برای شخص یا خانواده او ممکن است پیش آمد بدی رخ دهد.

● شب چهارشنبه سوری همچنین بر سر در خانه های روستایی یک "خوشک مایی"، xuška māii (- ماهی دودی) می آویزند و آن را نوعی تبرک می دانند که شب عید خورده می شود.

● نیز علاوه بر رسوم ذکر شده، به مراسم شال اندازی و نوروزی خوانی هم لازم است اشاره کرد که در شهرهای همجوار صومعه سرا و روستاهای گیلان به چشم می خورد که چون کلی است از شرح آن خودداری می شود.

صومعه سرا - محسن آقایی دوست

فرهنگ عامه

مردم شمال ایران

مکان در مثل

علیرضا نوربخش

فراهم آورنده این ضرب المثل‌ها آموزگار و دانشجو است و در همه حال عاشق فرهنگ عامه گیلان بویژه زادگاهش لنگرود. روزی دفتری از ضرب المثل‌های بسیار یافته‌اش را که حاصل چند سال تلاش عاشقانه‌اش در روستاهای اطراف و اکناف لنگرود و دیلمان بود به عنوان هدیه به "گیله وا" آورد. برای پرهیز از تکرار در کار و ایجاد یک ویژگی بارز در آن، خواستم از میانش تعدادی را که اسم مکان و نام روستاهای منطقه در آن آمده است برگزیند. قرار، مقرر شد و این مجموعه کوچک فراهم آمد که چراغی است برای دیگر پژوهشگران جوان ولایتی که آن‌ها نیز این امر را بتجد پی گیرند و ضرب المثل‌های شهرهای خود را که نام مکان در آن‌ها راه یافته - و مطمئناً حکمتی در آن نهان است - باز یابند. باشد که در نهایت امر، فرهنگ جامعی از "مکان در مثل" گیلکی پدید آید و به یادگار به آیندگان برسد.

"گیله وا" از همه دوستداران فرهنگ عامه گیلان و مازندران (گیلماز) مصرانه می‌خواهد این مورد بخصوص را دنبال نمایند و حاصل آن را برای ثبت و درج در نشریه خود به نشانی ما ارسال دارند تا به نام آن‌ها در مجله چاپ گردد.

روستای دور دست و پرت افتاده لنگرود
کنایه از آوازه‌ی بسیار داشتن.

۷- «مالا جونی» تی چی بو؟!

"māla:juni" ti čī bu?!

"مالاجانی" چه کس تو بود؟! (چه نسبتی با تو داشت!؟)
کنایه از سادگی و زودباوری

۸- مرگ خشتی بشو «گریاس ده»!

marg xa'ni bašu "garbāse!"

مرگ می‌خواهی برو روستای "گریاس ده"!

۹- هر جا شونی فکر نون ببو، «شلمون» شونی فکر جون ببو.

har jā šuni fakrə nun babu, "šalmun" šuni fekrə jun babu.

به هر جا می‌وری در فکر نان باش به شلمان می‌روی در فکر جان باش.

۱۰- هم از «عراق» خورما دکتیم، هم از «گیلان» تورش کونوس.

ham az "arāqə: xurmā dakatim, ham az "gilān" tursə konus.

هم از خرماي عراق افتادیم، هم از ازگیل ترش گیلان.
مراد آنست که به امید دست یافتن به چیزهای تازه از دارائیهای قبلی محروم شدیم و در عین حال به آرزوی ذهنی خود نیز نرسیدیم. از دو خواسته و مراد و آرزو افتادن

۱۱- هم بیج "گیلانا" خشتی، هم خورمای «بغدادا»!
ham bajə "gilān".ā xa'ni, ham xurmā.yə "baqdad".a?!

هم برنج "گیلان" را می‌خواهی، هم خرماي "بغداد" را!
خواستن چیزهای متفاوت بصورت یکجا و در یک زمان که تقریباً امکان آن نباشد.

۱۲- هم "ملات" خوجا خشتی، هم "پرشکو" نارینجا!
۱۲ نارینجا!

۱- از تو ساده‌تر خشتی؛ «حاجی کله»! چنگر.

az tu sādətər xa'ni "haji, kala" čangər.

از تو ساده‌تر می‌خواهی؛ پرنده‌ی چنگر «حاجی کله»
به آدم‌های ساده و زود باور می‌گویند، آنهایی که در سادگی نظیر ندارند.

۲- او قالی کی تو کتون زشتی، «مریدون» تی!

ou qāli ki tu kiun ze'ni "moridun" nay.

فرشی را که تو خواهان نشستن روی آن هستی توی «مریدان» است.
می‌گویند در زمان‌های گذشته «مریدان» محل زندگی اربابان بوده است. به همین خاطر این ضرب المثل در مورد کسانی به کار می‌رفته که توقعات زیادی داشته به زندگی معمولی خود قانع نبوده‌اند و آرزوی داشتن زندگی اربابی را در سر می‌پروراندند.

۳- پول بداری «ملکوت»! بازاره.

pul badāri "malakut" bāzāra.

اگر پول داشته باشی حتی در «ملکوت» (که جای دور افتاده و محرومی است) بازار وجود دارد. پول حلال مشکلات است حتی در دورترین جا رفع مشکل می‌کند.

۴- صتار گدا کولینه تا «کلید بر»! بشنه.

sannāre gədā kulaynə tā "kelid bar" be'na

برای صتار پول، گدا را کول می‌کند و تا روستای «کلید بر» می‌برد.
به آدم‌های خسیس و کم گذشت می‌گویند. بیشتر مردم شرق لنگرود این ضرب المثل را به کار می‌برند.

۵- «لیل» آدما «بیجار پس» شو دکته.

"lil".ə ādama "bijārpas" šu dakata.

اهل «لیل» را در بیجار پس» شب افتاده است. (دور روستای نزدیک بهم در جنوب لنگرود)
به آدم‌های تنبلی اطلاق می‌گردد که یک بهانه‌ی کوچک کافیت تا فرصتی برای راحت طلبی شان پیدا کنند.

۶- «لیل بیجار پس» تی نقاره صدای.

"lil bijārpas" ti naqārə sadāy.

تا روستاهای "لیل و بیجار پس" صدای نقاره ات به گوش می‌رسد. (دو

آیین‌های از یاد رفته یا در شرف فراموشی

ملاقه بچ malâqə baj

(به مناسبت فرا رسیدن عید بزرگ قربان)

یکی از رسوم که در گذشته در صومعه‌سرا و روستاهای آن خصوصاً صیقلوندان، خراط محله، چوپه و... وجود داشت این بود که زن خانه هر روز موقع آماده کردن ناهار یا شام یک ملاقه از برنج را در کیسه‌ای که از قبل تهیه کرده بود می‌ریخت و این کار را هر روز به مدت یک سال انجام می‌داد آنگاه یک روز مانده به عید قربان آن را تحویل مرد خانه (بزرگتر خانه) می‌داد.

مرد برنج جمع شده را که ممکن بود یک کیسه یا چند کیسه باشد به بازار هفتگی می‌برد و به فروش می‌رساند. با پول برنج فروخته شده یک گوسفند می‌خرید و روز عید قربان آن را قربانی می‌کردند و گوشت قربانی را بین همسایه‌ها و افراد بی بضاعتی که می‌شناختند تقسیم می‌کردند. دویاره از فردای همان روز زن خانه ملاقه ملاقه شروع به جمع آوری برنج می‌کرد تا عید قربان سال بعد.

اما کسانی که برنج کاری نداشتند و در واقع خود خریدار برنج بودند و وضع مالی متوسطی هم داشتند معمولاً یک پیت حلبی نسبتاً بزرگی را در دل زمین دفن می‌کردند طوری که فقط قسمتی از سر قوطی بیرون می‌آمد (مثل قلک‌های امروزی) مرد یا زن خانه مقداری که خودشان در نظر داشتند هر روز یک سکه رایج زمان خود را داخل قوطی می‌انداختند و یک روز مانده به عید قربان پیت حلبی را از دل زمین بیرون آورده شروع به شمارش سکه‌ها می‌کردند و با مقدار پول جمع آوری شده گوسفندی از بازار خریده قربانی می‌کردند. امروزه این رسم خیلی کم و بندرت به چشم می‌خورد.

صومعه‌سرا - محسن آقای دوست

* بچ baj = برنج

ham "malât".ə xuj'.ə xe:'ni, ham "parašku" nârinjə?!

هم گلابی روستای "ملات" رامی خواهی، هم نارنج روستای "پرشکوه" را؟!
معنی ضرب المثل بالا را می‌دهد. / معادل «هم خر می‌خواهی، هم خرما؟!»
فتیده لنگرود

توضیحات:

۱- حاجی کله: hâji kalə جایی است در شمال دهستان گلسفید (واقع در شمال شرقی شهرستان لنگرود) و حایل بین روستاهای گلسفید و کمال الدین پشته که در گذشته مکان مناسبی برای شکار انواع پرندگان آبی بوده است اما امروزه به دلیل گسترش مزارع از رونق آن کاسته شده است.

۲- مریدان: moridân نام روستایی است در جنوب شرقی شهرستان لنگرود و جزء بخش اطاقور.

۳- ملکوت: malakut محلی در منطقه ییلاقی رحیم آباد رودسر که در گذشته مردم آن از حداقل امکانات زندگی محروم بوده‌اند، تقریباً برابر نقش ابرقو در ادبیات فارسی.

۴- کلید بر: kelidbar روستایی است در مشرق شهر لنگرود و چسبیده به آن.

۵ و ۶- لیل و بیجار پس: lii - bijârpas نام دو روستا در جنوب شرقی لنگرود.

۷- مالاجان: malâjân محلی است بین لاهیجان و لنگرود و جزء شهرستان لاهیجان که شامل چند قریه است.

۸- گریاس ده: garbâs deh دهی است از توابع کوچصفهان شهرستان رشت

۹- شلمان: šalmân شهرکی در مشرق شهرستان لنگرود

۱۰- عراق: arâq عراق، عراق عجم. در باور مردم گیلان هرجایی از ایران بغیر از گیلان و مازندران

۱۱- ملات: malât روستایی در حومه لنگرود.

۱۲- پرشکوه: parašku از روستاهای لنگرود.

قسمت دوم در شماره آینده

آشپزخانه گیلانی

ر. سیف پور

به مناسبت فرا رسیدن عید نوروز

نان برنجی

مواد لازم:

آرد برنج ۲ کیلوگرم

آرد گندم ۱ کیلوگرم

روغن جامد یک فاشق سوپ خوری

۲- قرصها را به مدت ۲۰ دقیقه در یک دیگ آب جوش می‌گذاریم تا بجوشد. بهتر است وسط قرص خمیر را قبلاً با انگشت سوراخ کنیم.

۳- سپس خمیرها را از آب خارج کرده با ۳ آرد گندم خوب مخلوط می‌کنیم تا خمیر جدیدی از آرد برنج بخته و آرد گندم تهیه شود. آرد گندم باقیمانده صرف پاشیدن کف ظرف و چونه می‌شود.

۴- از این خمیر چونه‌ها به اندازه یک توپ تهیه و بوسیله نورد پهن می‌کنیم. بهتر است هر بار چوب نورد و کف ظرف را به روغن آغشته کنیم.

۵- خمیرهای پهن شده را بدون روغن روی ماهیتابه با شعله ملایم سرخ می‌کنیم تا نان برنجی‌ها آماده شود.

روش طبخ:
نان برنجی یکی از نانهای بسیار معروف و سنتی مناطق جلگه‌ای گیلان است که تهیه آن امروزه کم‌کم به فراموشی سپرده می‌شود. زنهای گیلانی سابق بر این در جشنها و اعیاد، بخصوص عید نوروز، دور هم جمع می‌شدند و اقدام به تهیه این نان می‌کردند. چون روش تهیه این نان تقریباً مشکل بوده و نیاز به صرف وقت و تجربه کافی دارد از این رو مرحله به مرحله شرح داده می‌شود:

۱- ابتدا بوسیله آب سرد خمیری از آرد برنج تهیه می‌کنیم، این خمیر باید با صرف وقت زیاد خوب آماده شود. سپس از خمیر قرصهایی به قطر ۲۰ سانتی متر و ضخامت ۳ تا ۵ سانتی متر تهیه می‌کنیم.

در شناخت آثار هنری و بناهای تاریخی گیلان و کوشی در حفظ میراث فرهنگی استان



مرمت آرامگاه استاد پورداوود

و آجر و پنجره های بیرونی از آهن. کل مساحت آن از ۲۴ متر مربع تجاوز نمی‌کند. این بنا در سال ۱۳۴۷ (سال مرگ استاد) توسط خانواده آن مرحوم روی زمین ملکی شخصی ساخته شده و معمار آن محلی بوده است.

بنا از نظر تاریخی قدمتی ندارد اما ارزش آن از دید کارشناسان سازمان میراث فرهنگی، از نظر معماری و استحکام، خوب و از نظر هنری بخاطر داشتن نوعی آینه کاری و گچ بری، متوسط اعلام شده است.

خصوصیات بارز بنا در وجود ۷ پنجره گنبدی شکل آن است. سقف داخلی با گچ بری و آینه کاری تزئین یافته که چون در ۳۰ سال گذشته هیچ روی مورد بازدید قرار نگرفته بود بر اثر رطوبت شدید به بخش هایی از آن صدمه وارد شد که اخیراً به کوشش سازمان میراث فرهنگی استان و با استفاده از اعتبارات «حفظ آرامگاههای مسافرخانه حوزة معاونت حفظ و احیاء سازمان میراث فرهنگی کشور» با صرف ۳ میلیون ریال در عرض دو ماه مورد مرمت اساسی و ضروری قرار گرفت. در حال حاضر وضعیت ساختمانی آن از لحاظ پایداری و بروز خطرات احتمالی ناشی از زلزله و امثالهم مناسب اعلام شده است.

[با تشکر از مدیریت میراث فرهنگی گیلان]



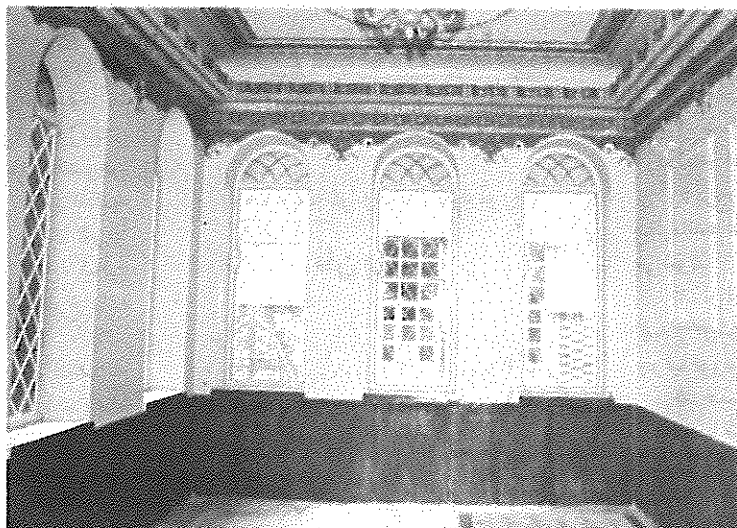
استاد ابراهیم پورداوود از مسافرخانه کشور و ملت ماست. از مسافرخانه کشور و جامعه‌ای باید به نیکی یاد کرد و آرامگاه آنان را پاس داشت. با گذشت سال‌ها، دهه‌ها و سده‌ها همین آرامگاه‌ها تبدیل به آثار تاریخی می‌شوند. آرامگاه استاد که بعد از انقلاب به حال خود رها شده مورد بی توجهی قرار گرفته بود بعد از ۳۰ سال به همت مردانه سازمان میراث فرهنگی استان بازگشایی شد و مورد مرمت و تعمیرات اساسی قرار گرفت. آن چه در زیر می‌خوانید گزارش کوتاهی از وضعیت فعلی آرامگاه استاد پورداوود فرزند شایسته گیلان و ایران ما است.

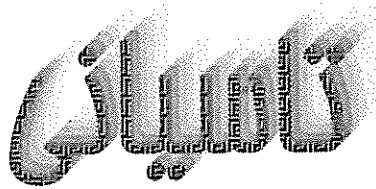
آرامگاه استاد پورداوود که در محله سبزه میدان رشت، کوچه کیایی جنب اداره آموزش پرورش ناحیه یک رشت قرار دارد ساختمان یک طبقه کوچکی است از سنگ و گچ با مصالح چوب

استاد ابراهیم پورداوود، شاعر، نویسنده، روزنامه نگار و پژوهشگر توانمند ایرانی در ۱۵ اسفند سال ۱۲۶۴ خورشیدی در محله سبزه میدان رشت چشم به جهان هستی گشود و در ۲۶ آبان ۱۳۴۷ در تهران جان به جان آفرین تسلیم کرد و مطابق وصیتش در رشت در آرامگاه خانوادگی خود به خاک سپرده شد.

عصاره کوشش‌های علمی و فرهنگی او در طول دوران زندگی فقط در زمینه متون باستانی ایران، اساطیر ایرانی و بازخوانی کتابهای دینی پیش از اسلام بوده است. این پژوهشگر برجسته گیلانی که در سطح جهان شهره بود متأسفانه بعد از انقلاب بخاطر همین تحقیقات گسترده و تخصصی خود در زمینه ایران باستان و دین زرتشت، مورد بی مهری متولیان فرهنگی کشور قرار گرفت طوری که در برخی جراید و روزنامه‌های پایتخت نسبت به وی هتاک‌های ناشایست بعمل آمد.

گیله وایک بار طسی مقاله‌ای مفصل به مناسبت بیست و هفتمین سال خاموشی استاد یادی شایسته از وی کرده است و تصویری بزرگ از او را روی جلد خود آورده است (بنگرید به گیله وای شماره ۳۳ مهر - آبان ۷۴) ص ۱۸ - ۲۰ - یوسف دهی، هومن؛ نشسته بر دل، رفته از یاد) و هفته‌ای بعد از انتشار بشدت مورد حمله برخی تریبون‌های استان و بعضی جراید تهران منجمله روزنامه کیهان قرار گرفت.





ح. ماندگار

(pâpeli) ما، همان پایون فرانسوی ها است، یا اشسوپه / اشسوفه (ešnupe / ešnufe) مازندرانی را آلمانی سرمازده می خواند و یا همین تاس، تاسه که آلمانی هم tasse همین را به کار می برد.

می بینی؟! جز فهم جدا جدای ما از دمکراسی / مردم سالاری، رگ و پی بی سالار ما، با هم داد می زنند که همه آدمی زاده ایم. اگر چه بهانه جدایی و دوری و هزار کوفت دیگر بجا است. بهانه به هم پیوستن کم نیست، پیون همین گیله و، که باد شمالی را در سر زمین های شمالی دیگری چشم بداریم. گرچه ناداریم ولی هنوز ناداریم (گوش شیطان کر) راستی اینجا هم به تخته می زنند، ترشان از چشم زخم مانند ترس ما است. پاپوش اسب های توتمند آنها هم آویزان سر در خانه های کهنه و اتومبیل های آخرین مدل پیران سنت گرا است.

جکتاجی جان "تاسیانی" صفحه خوانده ات این شماره دو ستون هم نشده چه اندازه باید برید که از مانده اش، دست مایه های ماندگار شود؟ اگر رایزنی همه سویه کنی، گیله و اکم می آورد. ویژه نامه های تازه ای می خواهد! خیالت راحت شد، چه خبرهاست این ور فدرال زنده؟ بازیابی سخت نیست، جای پژواک کجا است؟ خام نکن که پیله پیله (piale) شوم و کاسه بگردانم؛ بگذار خیال بخته را برش خورده بیرانیم! اینجا هم داراها همه یادمانها را ویژه خودشان کرده اند و به ما نمی دهند. دانش پژوهان اینجا سیاسی کار زائیده شدند...

تاسه پر شد. آ بگیر می خواهد. ترشی هفت ساله خالی کن، شیشه اش اگر نشکست، شوری بگذار. در این روزگار هفت سال آزرگار، زار زار پائیدی و نگاه داشتی... بخت با تو است... سرسری بگیر...

گیله و! اگر نسیم باشد، همه آسمان را هم می ستایند که سازنده و زاینده است.

برمن - آلمان

خوانندگان عزیز و مشترکان گرامی مقیم خارج از کشور

این صفحه را مخصوصاً برای شما گشوده ایم تا "تاسیانی" های خود را در آن منعکس کنید. اگرچه امیدواریم هیچگاه دلتنگی نداشته باشید و هر آن چو دارید آرزوی های دست یافتنی باشد. یادداشتهای "تاسیانی" باز یاب خواسته ها و آمال شما و صفحات آن بازتاب آرمانه های شماست.

"تاسیانی" در لغت گیلکی مشهور می معادل داغ غربت و احساس خلاء از دست دادن عسزیز پسا عسزیزان را می رساند. زبان حال کسانانی است که به هر دلیل موجود به حکم اجبار برای ابد یا مدتی طولانی از خانه و شهر و دیار و وطن خود کنده شدند. "تاسیانی" ها برشی از گزیده نامه های کسانانی است کسه از غربت اروپا و آمریکا و سرزمین های دور و نزدیک دیگر برای گیله و می نویسند.

در واقع "تاسیانی" صفحه ای است که برای گیلانیان مقیم خارج از کشور گشوده ایم. با ارسال "دلتنگی" های خود آن را همیشه گشوده نگهدارید.

در رو کنم. چه تابی بود، چه بیشه ای، یادت هست با آن همه چوب بریده پرتابی (partâbi)، بی تاب پرتاب می کردیم؟ سر پیسی کولا هنوز مد نشده بود. پوست مینوی خورده و، هنوز بازی کن شمرده نمی شد. چشم باز کردیم "تپ چو" شدیم... اینور و اونور افتادیم. تازه دیدیم بازی چوگان کهنه ما، که مسجد شاه شده اصقهان گواه است، بازی گران مایه های اتم سوار است و ما هنوز در مال روهای آن یکی و اسفالت سرد این یکی، یابو را هم نمی توانیم خوب برانیم.

راستی تا یادم نرفته بگویم: مانده ای از جانوران فسیل شده و یا نایاب اسب پر آوازه کوتاه شمالی که برخی آن را "اسب خزری" نیز نامیده اند، تندریست و چابکش را در دهکده های شمال آلمان، دانمارک و حتی نزدیکی سوئد دیده ام. اینجا نامش را (پونی pony) نوشته اند. افسوس که دوربین عکاسی نداشتم، اگر دست دهد باز هم خواهم دید آنگاه نگاره اش را خواهی دید. برای پیگیری جانورشناسی گیلماز به کار می آید، شاید هم زبان زبان بسته ما هم باز شود که پاپلی

به بهانه پنجاه و چهارمین باری که تاس از تاسه ریختی، کمی سرکه پیش کشم - برای ترشی هشتمین سالگرد گیله و - که اینک دوایی است و آب درمانی می کند.

به هر چشم که این نوشته را ببینی باکی نیست، آنچه نیاز است بینی دیده های روبرو است، نه شکست نور چشمهای شیشه ای!

این بار دوست ساحل نشین دیگری از کران دیگری، گیله وای نویرگی را (که باز هم ترشی شده بود) نه از دور و برم، از آن سوی آب، هوا داد و به دستم افتاد. خستگی، شکستگی و نابودی گیله و، دردسر کمی نیست. عینک دودی نیاز نیست تا دریایی آوازه های آفتاب گردان اینجا "آوازه های سرزمین خورشید" نمی شود.

داشتم از بدبختی همه سویه گیله و ابدستان گردباد تنیده می گفتم (که یکی از آن همه خودم باشم) از آفتاب فردا می گفتم که هنوز نیامد. که باز هم چیزی از گیل ماز پرید تو ذهنم، تی بلا می سر، گیله و، باز کدام خاک بر سری سراسیمه ات کرد.

باور کن من بدتر از تو، نه دارايم و نه سرمایه گذار یا گزار. همه زرنگیم این بوده است که همیشه گاه از در به در شدن و دیدن ابرهای سیاه، چتری بر می دارم. این بار هم همین چتر خیس نمی کند، چتر دیگرم همراه خاتون خیال من است. کاش کالسکه نداشته ما هم چتر خوبی داشته باشد. زیر سری اش، کمتر از کهنه های گیل ماز نیست. تا بوی گیله و هست، کافی است که گول و نیازارد. دریادلان چوب آشنا، همیشه شانس به خشکی رساندن "لاکمه" کوچک خویش داشته اند. گرچه به قول تو، گیله و هم نیاید.

بهل چوپان های چند هزار ساله، بهایم را بها دهند، ما جای خویش از دست نمی دهیم؛ آیش ما سبز می ماند اگر چه با دست آب دهیم، چون گیله و، که گل و خوانده می شود. اما هرگز گل فارسی گل ما نشد. بن مایه ما یکی است. گرچه به فرمان، این سوی و آن سوی سر برند و یا به هر رسانه ای سر به زیرمان کنند! روز ما شب، شب ما چون دیروز. چه روزگاری داریم. باز هم آواز می دهیم که بختوریم!

سرم از گرمای اتوبوس و گیله وای آذر رسیده گرم افتاد. چشم [چشم] می پام که پرت و پلا نگویم. این روزها زمانه دگرگون شده است. هر شب ماهواره ها خبر از دگرگونی زمین و زمان می دهند، مادران دم به دم می زایند. جوان بی کار هم فراوان است؛ پس بگذریم، اینجا هم، اوباش و فالانز کم نیست، از گیله و بگویم تا پیاده نشدم! هر از گاهی هوس می کنم تپ چو (tapçu) را با خواننده اینجایی و یا ینگه دنیایی بیس بال رو

ساخت پناهگاه شاه معلم ماسوله

نقطه عطفی در ورزش کوهنوردی گیلان

مهرداد رجیبی

ورزش کوهنوردی به لحاظ اهداف چند جانبه در برنامه‌های خود همواره مورد توجه افسار ورزش دوست و با فرهنگ جوامع بوده است. رشد و گسترش شاخه‌های جانبی این رشته از جمله سنگ نوردی - یخ نوردی - صعود دیواره - غارنوردی و... بصورت علمی با ملزومات پیشرفته بر جاذبه این رشته افزوده است. شاید عمده‌ترین ویژگیها و اهداف ورزش کوهنوردی را به شرح زیر بتوان فهرست کرد:

۱- تأثیر کوهنوردی در پرورش جسم
۲- تأثیرات مطلوب در سیستم‌های عصبی و روحی: (مشاهده متنوع‌ترین جلوه‌های طبیعت اعم از دره‌ها، چشمه‌ها، مراتع، آبشارها، گل‌های وحشی، گیاهان دارویی، طلوع و غروب سحرآمیز کوهستان تأثیرات بسیار عمیق در تمهید اعصاب و تقویت سیستم‌های عصبی برجا می‌گذارد.

۳- فعالیت جمعی و تقویت مسئولیت پذیری: (به لحاظ شرکت جمعی در برنامه‌ها و الزام تقسیم کارهای محدود یا گسترده، با توجه به کیفیت و گستردگی برنامه، افراد ملزم به رعایت اصل ترجیح مصالح جمع بر منفعت شخصی می‌گردند. این مهم و پرداختن منظم به آن تأثیر اخلاقی مطلوبی بر روحیه افراد در طولانی مدت به جا خواهد گذاشت.)

۴- توجه به مسایل تاریخی و فرهنگی: (وجود بقایای قلاع تاریخی و قبور باستانی، غارها و پیدا شدن سنگواره‌ها و فسیلها جاذبه‌های بسیار مناسبی برای افراد در طی صعود بدست می‌دهد.)

۵- توجه به مسایل زیست محیطی و حفظ گسترش آن: (در ذهن و تجربه کوهنوردان تعصب ویژه‌ای پدید می‌آید و با دیدن نابودی جنگلها، مراتع و رسوخ انتشار آلودگیها به ارتفاعات و جنگلها و سایر عرصه‌های طبیعی و کم توجه‌ای به قلاع و آثار باستانی در ارتفاعات نوعی نگرانی شکل می‌گیرد.)

با ذکر مسایل فوق در می‌یابیم که این رشته ورزشی امروزه به یکی از رشته‌های علمی با

اوقات کوهنوردان را در این منطقه دچار سردرگمی و مشکلات ادامه راه می‌نماید.

در اینجا لازم است که از خاطره تلخ گم شدن هفت تن از کوهنوردان شهرستان تبریز در سال ۷۳ یادی کرده باشیم. این کوهنوردان علی رغم وجود برفهای زمستانی و هوای سرد منطقه در طی هفت روز سرگردانی و علی رغم کمبود غذا و بیمار شدن تعدادی از آنان با مقاومت خوبی که از خود نشان دادند خوشبختانه در منطقه ماسال با کمک دامداران راه خود را پیدا کرده و از دادن تلفات جانی نجات پیدا کردند که شرح مفصل آن در این نوشته نمی‌گنجد. بقولی آنها چند بار دامنه‌های منطقه زیر قله را در منطقه هفت خوانی و خان بند دور زده بودند. این عوامل اصلی‌ترین دلیل در ساخت اولین پناهگاه در این منطقه بوده است.

۲- وجود شهرک ماسوله در ابتدای یکی از مهمترین مسیرهای صعود به قله بر جاذبه صعود قله می‌افزاید. ویژگی‌های تاریخی و طبیعی آن و نوع معماری ساختمانهای شهرک در سطح کشور مشهور بوده و بعضاً موجب جلب نظر توریست‌های خارجی نیز قرار گرفته است.

۳- مسیر زنجان به ماسوله یکی از گذرگاههای تاریخی قرن‌های گذشته از غرب کشور به دریای خزر و تداوم آن به آسیای صغیر بوده و وجود خرابه‌های شهرک کهنه ماسوله و آثار مخروبه قبور قدیمی منطقه گولونده رود و ذکر این گذرگاه تاریخی در آثار سفرنامه‌های برخی از مورخین اثبات‌کننده قدمت تاریخی منطقه ماسوله می‌باشد.

۴- مناظر متنوع مسیر صعود از جمله دره‌های سرسبز تا منطقه "دوره گیلنه"، جنگل‌های انبوه آن، وجود چند چشمه آب زلال در مسیر، وجود گل‌های نرگس وحشی در طیف رنگی متنوع و شقایق‌های وحشی با گل‌های بزرگ در فصل بهار و... جلوه‌های زیبایی به مسیر صعود به قله می‌دهد.

عمده‌ترین ویژگی‌ها که توسط کارشناسان در انتخاب محل ساخت پناهگاه مورد توجه قرار گرفت به قرار زیر است:

۱- محل ساخت در نقطه‌ای است که برای صعود به قله در نیمه‌های راه محل مناسبی برای استراحت و بررسی ادامه حرکت به نظر می‌آید.

۲- خاک محل از جهت استحکام دارای مشخصات فنی مناسب است.

۳- دارای ثبات قابل قبولی از جهت رانشی و ریزشی است.

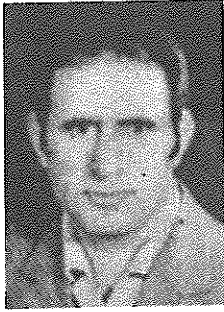
۴- در مسیر حرکت آب‌های جاری شده از باران و برف در ارتفاعات بالا دست قرار نمی‌گیرد.

گسترش کمی و کیفی قابل توجه‌ای تبدیل شده و ابزارها و ملزومات بسیار مدرن و گرانقیمت برای اجرای برنامه‌های بسیار فنی و قابل تحسین بکار گرفته می‌شود. لزوماً این رشته در سطح کشور خصوصاً در گیلان در صورتی رشد منطقی و علمی می‌یابد که از حمایت مسئولین برخوردار گردد. چه می‌دانیم در کنار همه جاذبه‌ها، خطرات و موانع غیر قابل پیش‌بینی در مسیرهای صعود اگر با کمبود تسهیلات و کم تجربگی و عدم آموزشهای علمی لازمه همراه بشود می‌تواند منجر به صدمات و فجایع غیر قابل جبران بشود که مواردی از آن متأسفانه در خاطره کوهنوردان ما نقش بسته است.

یکی از بزرگترین خطری که کوهنوردان در فصول سرد با آن روبرو می‌شوند تغییرات ناگهانی جوی می‌باشد. وجود جانپناهها و پناهگاههای مناسب در مسیرهای طولانی و ارتفاعات جدی در کاهش صدمات بسیار مفید بوده و به کوهنوردان مجال می‌دهد که ادامه حرکت خود را با بررسی و دقت بیشتری همراه سازند. در این راستا ساختن پناهگاه شاه معلم در ارتفاعات غرب گیلان پس از سالها درخواست و انتظار کوهنوردان گیلانی و ایرانی توسط تربیت بدنی گیلان و حمایت همه جانبه کوهنوردان با هماهنگی هیئت کوهنوردی گیلان و بهره‌برداری از آن می‌تواند تأثیرات مثبت در رشد کمی و کیفی این رشته ورزشی بگذارد.

علت انتخاب مسیر قله شاه معلم در ارتفاعات بالای شهرک ماسوله جهت ساخت پناهگاه به دلایل زیر مربوط بوده است:

۱- قلعه شاه معلم با ارتفاع ۳۰۵۰ متر از سطح دریا در غرب گیلان و شهرستان رشت واقع شده و بزرگترین قله غرب گیلان می‌باشد که هر ساله در فصول مختلف کوهنوردان زیادی از شهرهای استان گیلان و استانهای دیگر در برنامه صعود به این قله شرکت دارند. با آغاز فصل سرد قله و دامنه‌های اطراف آن خیلی زود از برف سفید پوش شده و اغلب هوای سرد و یخبندان دارد. بوجود آمدن هوای طوفانی و مه آلود در بسیاری



درگذشت یک خادم فرهنگ و مطبوعات

علی مولا پناه کتابفروش قدیمی و سرشناس شهر صومعه سرا دینماه امسال درگذشت و یاران فرهنگی خود را در غم از دست شدن خود سوگواری کردند. اگرچه او نماینده رسمی روزنامه اطلاعات و نشریات وابسته به آن بود اما تقریباً نمایندگی تمامی روزنامه‌ها و نشریات استان و تهران را یک جا داشت. سرتاسر جلوی مغازه، پشت ویترین‌ها، روی پیشخوان‌ها انواع و اقسام نشریات کشور چیده شده بود. مولا پناه را که بهنگام مرگ ۶۷ سال داشت نمی‌شد پیرمرد گفت چون دلی بغایت جوان و مهربان و رویی خوش و گشاده داشت، از همان‌ها که فرهنگ شهری را می‌سازند.

او از خواندن و مطالعه مردم لذت می‌برد اما از هرز خواندن آن‌ها رنج می‌برد. با این همه اعتقاد داشت خواندن بهر روی بهتر از نخواندن است. از سال ۱۳۴۲ که در صومعه سرا دکان گرفت به قول خود دیگر گرفتار کاغذ و دفتر و مداد و کتاب و روزنامه و مجله شد.

گیله‌وا نه بخاطر دوستی و ارتباط نمایندگی، بلکه بخاطر درگذشت مردی که نزدیک به چهل سال در صومعه سرا در فروش کاغذ و قلم سهم داشت و در تبلیغ فرهنگ و اندیشه کوشید سخت متأثر است. جای امیدواری است پسران وی با اندیشه جوان خود، راه او را تداوم بخشد.

خبرهای ورزشی

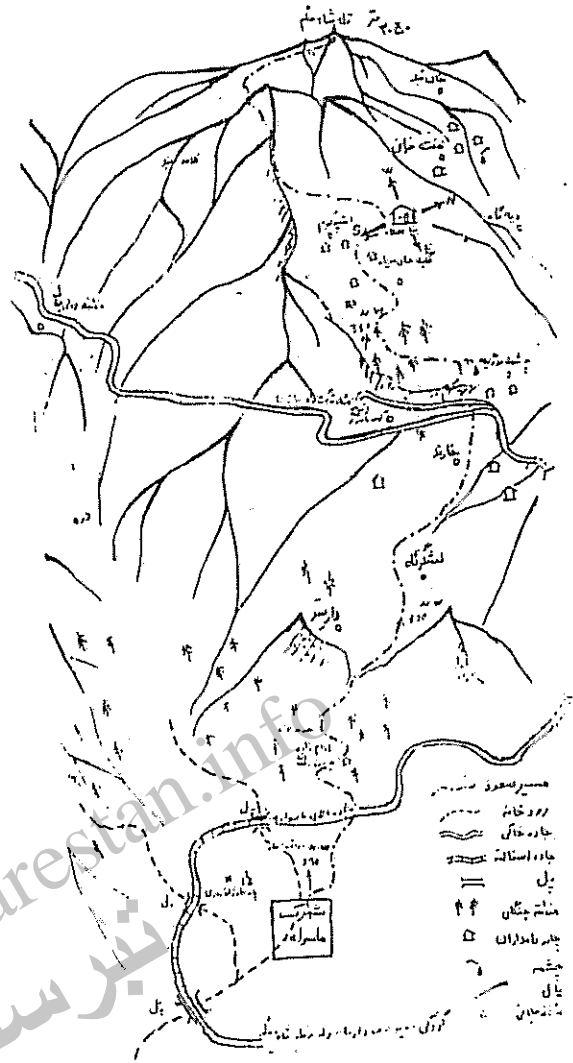
اعتراض قایقرانان ملی پوش گیلانی

جمعی از قایقرانان ملی پوش گیلانی با ارسال نامه‌ای اعتراض آمیز به دفتر ریاست جمهوری و فدراسیون قایقرانی نسبت به مداخلات و تبعیضهای دبیر فدراسیون مزبور و پایمال شدن حقوق قایقرانان گیلانی، شدیداً اعتراض نموده و خواستار توجه و رسیدگی بیشتر شدند. گفتنی است، قایقرانان توانمند گیلانی در مسابقات اخیر قهرمانی آسیا، نقش بسیار مؤثری در قهرمانی کشورمان داشته و از ۲۵ مدال کسب شده، ۱۵ مدال را قهرمانان گیلان زمین به دست آوردند.

انتخاب یک داور گیلانی از سوی فیفا

"ایرج سلحشور" داور ممتاز بین المللی کشتی گیلان از سوی فدراسیون بین المللی کشتی "فیفا" جهت شرکت در کلینیک داوری که از ۲۵ دی ماه در ایتالیا به منظور گزینش داوران مسابقات المپیک ۲۰۰۰ سیدنی برگزار خواهد شد انتخاب گردید.

از کل داوران کشتی جهان، فقط تعداد ۸۰ نفر برای شرکت در این دوره انتخاب شده‌اند.



۵- در مسیر سقوط بهمن نیست.

۶- دسترسی به آب در اطراف محل سخت نیست و می‌توان از نقطه‌های بالاتر در فاصله قابل قبولی با لوله کشی آب به پناهگاه رساند.

بررسی اجمالی مسیر صعود به پناهگاه و قله شاه معلم:

این مسیر که کروکی آن در ضمیمه آمده است توسط کوهنوردان در فصول غیر برفی و یخبندان در طی یک روز و صرف ۱۲ ساعت زمان رفت و برگشت از مبدأ شهرک ماسوله در یک برنامه با استراحت کافی در طول مسیر انجام می‌شود. البته این در صورتی است که با مشکلات خاص منطقه از جمله مه گرفتگی برخورد ننمایند. در فصول سرد باید برنامه به صورتی باشد که شب را در مسیر و داخل کلبه‌های چوبانی که خالی از سکنه می‌باشند سپری کرد. در نتیجه به زمان بیش از یک روز از مبدأ رشت نیاز می‌باشد. یادآوری اینکه جهت اطراق شب در حال حاضر با توجه به انتخاب مسیر در یکی از کلبه‌های سر راه "خارند" - "دوره گیله" - "هفت خانی" - "دولی چال" صورت

می‌گیرد.

در برگشت همین مسیر رفت جهت فرود می‌تواند با توجه به میان برهای مجاز انتخاب شود تا به مبدأ حرکت یعنی شهرک ماسوله برسیم.

در ساخت اولین پناهگاه کوهنوردی گیلان - پناهگاه شاه معلم - باید از همکاری ایثار گرانه گروه‌های کوهنوردی شهرستان رشت و ماسوله و هیأت کوهنوردی گیلان در حمل بخشی از مصالح و زحمات بسی شایسته آقای مهندس فیروزی از کوهنوردان با سابقه گیلان در طراحی پناهگاه و همکاری در انتخاب محل احداث و نظارت بر مراحل ساخت و حمایت همه جانبه آقای دکتر مسعود نظری رئیس هیئت کوهنوردی استان گیلان و آقای محمود آقاچانی مسئول کمیته پناهگاه سازی هیأت کوهنوردی یاد کرده باشیم. یقیناً این حمایت‌ها تا ساخت کامل پناهگاه ادامه پیدا خواهد کرد و امید که این اقدام شایسته بسط پیدا کرده دیگر نقاط گیلان را نیز در برگیرد.

به امید اینکه این اقدام مثبت در مسیر سایر قله مرتفع از جمله قله درفک نیز انجام گیرد.

بازتاب

این باید فریاد ما باشد

هر سخن کز دل برآید لاجرم بدل نشیند. سرمقاله دردمندانه شمارا در گیله‌وای شماره ۵۵ خواندم. به یاد جوانان، مردان وزنانی که ناباورانه در جاده وحشت قزوین - رشت از دست رفته‌اند ولی داغ آنها هنوز بر دل ما و خانواده‌های آنها مانده است اشک حسرت، ریختم. خدا را شاکریم که بالاخره امام جمعه محترم رشت دست به دعا برداشت و از بی لیاقتی مدیران نور چشمی که برای تفاخر ویا جبران برخی بده بستانها توسط زعمای قوم از اطراف راکنات مملکت برای ریاست برگیلانی‌ها گسیل شدند، بدرگاه خداوند به مناجات پرداخت.

به امام جمعه محترم ما که خود اهل گیلان است و در تمامی ایام و سالهای بعد از انقلاب اسلامی بعنوان نفر اول در این استان مظلوم شهره آفاق وانفس بوده هستند باید گفت «بی وفا این زودتر میخواستی حالچرا»

مگر ایشان از کسی رودرواسی داشتند، مگر ایشان از کسی خرده برده‌ای داشتند، مگر مقامات مملکتی به حرف ایشان گوش نمی‌کردند، مگر ایشان نمی‌توانستند این مشکلات را سالهاقبل بر سر مسئولین و مدیران بی توجه وکم توجه استان و تهران فریاد بکشند تا آن همه خسارت به گیلان وگیلانی وارد نشود؟

وقتی یک دعای ایشان با تکبیر دهها هزار نفر همراهی می‌شود، اگر می‌خواستند می‌توانستند زودتر از اینها اقدام کنند، ولی هنوز دیر نشده، ما هنوز هم برای باقیات وصالحت خود می‌توانیم فریاد مظلومیت مردم گیلان را به گوش مرکز نشینان برسانیم. اما تاثیر حرف من معلم بازنشسته در مقاله (این تراژدی تاکی ادامه خواهد یافت - گیله و اشماره ۴۷) کجا وفرمایشات ایشان کجا؟ ایشان در بالاترین نقطه شاهین ترازوی گیلان نشستند و کمترین اشاره ایشان را مسئولین استان و کشور می‌بینند و می‌فهمند.

همانطور که گفته‌اید چنانچه ایشان از پشت همان تریبون نماز جمعه مردم را صرفا برای دادخواهی، نه خودسری، نه تجاسر، نه سیاسی بازی فقط به نشانه اعتراض، یه راه پیمایی به طرف تهران دعوت کنند، مطمئنا اکثر گیلانی‌های مقیم مرکز و استانهای دیگر اگر مطلع شوند به روبوسی ایشان خواهند آمد و ایشان

راهراهی خواهند کرد. ما وظیفه داریم که در مقابل ناهنجاریها اعتراض کنیم و به دیگران یاد بدهیم، نه آنکه به صرف اینکه گیلانی نجیب است مورد ستم قرار بگیریم.

گیلان را در این سالها با مازندران مقایسه کنید، با استانهای دیگر مقایسه کنید، میزان بودجه‌های عمرانی و میزان سرمایه‌گذارهای صنعتی و تولیدی آنها را با گیلان مقایسه کنید، البته این بدان معنی نیست که آنها نباید پیشرفت کنند بلکه آنها هم هنوز کمبودهای زیادی دارند ولی این چه ظلمی است که زیباترین تالاب جهان در بندر انزلی که تحت برنامه‌ای می‌تواند میلیاردها دلار ارز وارد کشور کند و اغلب مردم وجوانان و تحصیلکرده‌های گیلان به نوعی در آن پروژه ملی وجهانی مشغول کار شوند باید عاطل و باطل بمانند و فقط چند نفر محلی برای لکنده‌گیری در باتلاقهای آن جان خود را از دست بدهند، این چه ستمی است که به قول آن مسافر عرب اهل سوریه که در مهمانسرای لاهیجان می‌گفت «لاهیجان جنت است» لاهیجان بقیه شهرها و روستاهای گیلان باید فقیر داشته باشد، بی‌کار داشته باشد و مردم جای‌کار، توتون کار، برنجکار و ابریشم‌کار گیلان همراه با خیل جوانان تحصیلکرده و فارغ التحصیل دانشگاه برای کارگری راهی شهر صنعتی قزوین، ساره و جای دیگر بشوند.

آیاعدم پیگیری کار و راه‌اندازی منطقه ویژه اقتصادی ساخگی نیست و دستهای مغربی در کار نیستند تا این پروژه بزرگ را بخوابانند یا از انزلی به جای دیگری انتقال دهند؟

جکتابی عزیز چه کسی باید این را بگوید و بخواهد، من، تو، امام جمعه محترم ویا همه؟ ما باید اعتراض کردن رایاد بگیریم و به دیگران بیاموزیم و اینقدر خود را به مظلومیت نزنیم، باید حرف بزنیم، بنویسیم و بگوئیم. این باید فریاد ما باشد.

تهران - بهمن ۷۸
رحمان پورقربان

مناجات مکتوب

سر مقاله ی شماره ی ۵۵ گیله و را " مناجات مکتوب " نام نهادم! مثل همه ی سر مقاله هایی که می‌نویسید از نظر سلاست و بلاغت و کتابت "سبک" خواننده را تا به آخر می‌کشاند این سر مقاله هم من خواننده را تا به آخر کشاند! ولی فقط کشاند! علت این امر را باید در " خمیر مایه ی فرهنگی " که برای نوشتن آن بکار بردید و چه بسا ناخود آگاه بکار گرفته شد دانست .

دوست عزیز! اگر " رادی " ی عزیز پیشنهاد پیوند تجدد و سنت را می‌دهد به این معنی نیست که آنچنان مست شویم و دامن مان از دست برود و وقتی چشم باز کنیم خود را در دامان یکی فرق نمی‌کند خواه می‌خواهد تجدد باشد خواه سنت افتاده ببینیم. شکی

نیست که خمیر مایه ی فرهنگی پیشنهاد " رادی " ریشه در احساسات و هیجانات نداشته و ندارد، بلکه ریشه در منطق و خرد باوری و عقلانیت و قاعده مندی خاص داشته و دارد. به همین جهت بر خورداران از چنین دیدگاههایی هیچگاه اشک شان آنگونه که از چشمان بعضی ها در پی شنیدن آن " مناجات " درآمد، در نمی‌آید!

بعد از پیشنهاد " رادی " حق این بود و هست که قلم ها و قدم ها به آن ندا و هشدار آنگونه که " رادی " و " رادان " مورد نظرشان بوده و می‌باشد به کار گرفته شود. بنابر این تعجب آور خواهد بود که برای احداث یک جاده‌ی ارتباطی و حیاتی و در خور این عصر و زمان برای استان گیلان قلمی پیشنهاد " پیاده رفتن گیله مردان " به سوی تهران و منتظر اذن دخول ماندن بدرگاه مرکز نشینان برای یک تقاضای معمول و معقول بدهد که چنین حرکتی قبل از اینکه بر آورنده‌ی نیت گیله‌مردان " پیاده " باشد خوشایند و بر آورنده‌ی نیت مرکز نشینان " سواره " خواهد بود!

یکی از جامعه شناسان میهن ما در یک بررسی به این نتیجه رسیده است: "... ایرانیها رفتارهای مشابه در نظام های مختلف دارند بجای اینکه تابع استدلال باشند جویدیر هستند. هر گروه سیاسی که به قدرت دست یافت پس از رسیدن به قدرت از راه انصاف خارج شده و سعی می‌کند دیگران را از صحنه حذف کند. (ایرانیها) ترجیح می‌دهند به یک سخنرانی گوش کنند تا کتاب بخوانند. نو چه پروری و نو چه بودن را ارجح می‌نهند. این جامعه شناس علت این مسایل را وجود " خمیر مایه فرهنگی " خاص در ایرانیها می‌دانند که اغلب از این خمیر مایه استفاده می‌کنند..."

دوست عزیز! یکی از ضررهای اصلی پیشنهاد پیاده رفتن گیله مردان به سوی مرکز برای ابراز و تحقق خواسته های شان به بازی گرفتن احساسات و غوطه ور شدن در آن است بعلاوه این مسئله سبب کم رنگ شدن قصور، کم کاری، بی مسئولیتی، عدم مدیریت، بی تفاوتی و بی گناهی مدیران اجرایی استان خواهد شد و چه بسا آنها نظیر پیاده روی مسئولان حفاظت محیط زیست استان به طرف پل زرچوب در اعتراض به آلودگی رودخانه ی زرچوب در این کار پیشقدم شده و تا مسافتی قابل ملاحظه هم با بوق و کرنا و فیلم برداری گیله مردان پیاده رونده به سوی تهران را بدرقه نمایند! عقلانیت به ما می‌گوید: ریشه ی محرومیت ها و نابسامانی‌ها را در داخل استان جستجو کنیم که مرکز نشینان سواره " غم " گیلکان پیاده " را نخورده و نخواهند خورد.

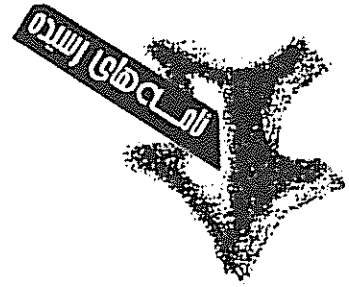
اطلاعات سیاسی اقتصادی - مهر - آبان ۷۸ - ن

۱۴۶ - ۱۴۵ - دکتر محمود سریع القلم.

سی ام دی ماه ۷۸ - لاهیجان

دکتر بهمن مشقی





درباره نقد کتاب "جدال زندگی"

مدیر مسئول محترم ماهنامه گیله‌وا

در شماره ۴۶ مجله گیله‌وا مورخ دی - بهمن ۱۳۷۶ در صفحات ۴۸ و ۴۹ مقاله‌ای تحت عنوان نگاهی به دو کتاب تازه چاپ "خاطرات" از اردشیر آوانسیان و "جدال زندگی" تألیف فریدون پیشاپور به قلم آقای مجید یوسفی چاپ شده است. من بعثت اقامت دائمی در آلمان از انتشار مقاله مزبور اطلاعی نداشتم، دو هفته قبل که برای دیداری از اقوام وارد ایران شدم موفق به مطالعه آن شدم. از آنجائی که آقای مجید یوسفی در این مقاله در مقیاس ارزش یابی در کتاب مطالب منفی بسیاری درباره کتاب جدال زندگی تألیف نگارنده نوشته است، هر چند که دو سال از انتشار آن گذشته، اما خواهش دارم که بنا بر وظیفه خیر روزنامه نگاری جوابم را نسبت به انتقادات ایشان در مجله چاپ کنید.

۱- در مورد نکات اختلاف کتاب جدال زندگی نوشته مهندس فریدون پیشاپور با خاطرات اردشیر آوانسیان نوشته‌اند که... آوانسیان در این کتاب با آدم‌های درجه یک حزب و از رهبران برجسته شوروی سخن بمیان آورده و از دیدار با استالین و... سخن گفته. اما شخصیت‌های کتاب جدال زندگی غالباً کارگر - کفاش - آبجو فروش و در مجموع شخصیت‌های فرومایه و شاید کم‌مایه‌اند و از همین حیث است که این کتاب از ارزش و اعتبار کمتری نسبت به کتاب آوانسیان برخوردار است.

آیا ملاک و ارزش کتاب خاطرات اردشیر آوانسیان نسبت به کتاب جدال زندگی اینست که نامبرده با شخص استالین مرد دیکتاتوری که باعث مرگ و نابودی هزاران عضو حزب کمونیست شوروی سابق و اعضای احزاب کمونیستی جهانی شده بود و با دست خود همسرش را بقتل رسانیده دیدار و گفتگو داشته؟ در مقابل قهرمانان کتاب جدال زندگی کارگر - کفاش - آبجو فروش و غیره و غیره هستند که از طبقات توده مردم برخاسته‌اند! مگر نه اینست که حزب توده طرفدار توده‌ها بوده پس چگونه است منتقد محترم بدنال قهرمانان بلند پایه می‌رود و توده مردم را کم‌مایه و حتی بی‌مایه و فرومایه حساب می‌کند.

۲- در جای دیگر آمده است: "آوانسیان تا دم مرگ کمونیست و توجیه‌کننده آن حزب بود و دیگری هنوز زنده و دلبرده از راهی که برگزیده" اگر شخص با دیده بصیرت به مطالعه کتاب جدال

زندگی پردازد پی می‌برد که چگونه نویسنده در بین قشرهای مختلف مردمی بوده و در مشاهدات خود بیعدالتی‌ها، رشوه خوارها، دزدیهای مقامات حزبی و دولتی شوروی سابق را موشکافی نموده و بر ملاء ساخته است. نویسنده جدال زندگی نه فقط دلبرده نیست بلکه بمصداق بیت مرده بدم زنده شدم - کاملاً سرزنده است. میتوانم به اطلاع ایشان برسانم که کتاب جدال زندگی به زبان آلمانی ترجمه شده و در شرف ترجمه بزبان انگلیسی هم می‌باشد و قرار است در آینده نه چندان دور از روی آن فیلم نامه‌ای هم تدوین شود.

۳. ایشان می‌نویسد "در هر کتاب بنظر می‌رسد جز نویسنده کسان دیگری در نویسندگی و پرورش آن نقش داشته‌اند که کتاب از یکدستی و روانی آن افتاده است" باید عرض کنم که من بعنوان نویسنده کتاب جدال زندگی ادعای نویسندگی ندارم و نویسنده حرفه‌ای نیستم. تخصص من مهندسی طراحی در ماشین سازی است. من بدون دخالت فرد ثالثی به تحریر صادقانه سرنوشت خود و اطرافیان خود پرداخته‌ام و بهیچ وجه شخص ثالثی در تحریر خاطراتم دست نداشته‌است.

۴- ایشان یکی دیگر از نواقص کتاب را چنین بر شمرده است: "از نام‌ها و افرادی که او (پیشاپور) اشاره کرده در بسیاری از مواقع بدون هیچگونه اشاره‌ای از سوابق شان و پیشینه شان، آنان را وارد کتاب کرده است و بواسطه همین برای بسیاری از خوانندگان کتاب شک و تردید ایجاد خواهد کرد که آیا منظور نویسنده از ذکر نام طبایبی کدام یک از آنها بوده است."

اگر خواننده‌ای اسامی افراد ذکر شده در کتاب را نمی‌شناسد برایش فرقی ندارد که مثلاً نام کوچک یا پیشینه فرد مزبور در کتاب آمده باشد یا خیر. اما اگر خواننده‌ای که خود در مهاجرت در اتحاد شوروی سابق بوده و یا اینکه این افراد را می‌شناسد دیگر چه اصراری وجود دارد که حتماً نام کوچک طبایبی یا اسدی یا خاوری و پیشینه آنها هم در کتاب ذکر شود. چون این افراد در اتحاد شوروی منحصر بفرد بودند و همه آنها را بدون نام کوچک شان هم می‌شناختند.

دهم آذر ماه ۱۳۷۸ - یکم نوامبر ۱۹۹۹

مهندس فریدون پیشاپور
مؤلف کتاب جدال زندگی

درباره مقاله موسیقی گیلان

بین سالهای ۴۲ تا ۴۶

... در شماره ۵۴ مجله گیله‌وا مقاله‌ای بنام (موسیقی گیلان بین سالهای ۴۲ تا ۴۶) از آقای شاهرخ میرزائی به چاپ رسید که بخشی از آن درباره اینجناب است. ایشان نوشته‌اند (... دیگر می‌ماند بهمن حسین زاده که هنوز هم گاهی صدایش را از رادیو می‌شنوم او خواست مسعودی باشد و این تقلید ترقی‌اش را از وی گرفت. از او کمی هم دلگیری چون وی در فاصله

سالهای ۴۶ تا ۵۷ که رسماً در رادیو خواننده شد چند اثر از ساخته‌هایم را بدون اجازه‌ام دوباره خوانی کرد...

اولاً اینجناب حدود بیست سال است که با صداسیما همکاری ندارم ثانیاً ایشان آهنگی به صدا سیما چه در گذشته و چه در حال ندادند و من هم به هیچ عنوان آهنگی از ایشان بازخوانی نکردم. تازه گیرم که در آن سال آهنگی هم از ایشان خواننده باشم در همان سالها باید اعتراض می‌کردند. لذا خواهشمندم مطالب فوق را در توضیح نوشته نامبرده چاپ نمایند.
بهمن حسین زاده

انزلی را هم فراموش نکنیم

... آقای مهندس روبرت واهانیان، در صفحه ۲۰ شماره ۵۵ مجله وزین گیله‌وا، مطالبی در دفاع از سابقه شهرداری رشت، در مقابل نوشته کتاب "مدیریت شهری در ایران" بقلم و تألیف آقای دکتر منوچهر مزینی نوشته‌اند که ضمن تشکر از ایشان، مرا هم وادار کرد تا به جواب کتاب منتشره قلم بزنم و جوابی هرچند کوتاه بنویسم.

آقای دکتر منوچهر مزینی، نوشته‌اند «بندر انزلی، اهر، بوشهر در سال ۱۳۰۱ شهرداری داشته‌اند... ولی تهران در سال ۱۲۸۶ ه. ش، شهرداری داشته است و...» جای تعجب است که آقای دکتر تحقیق خود را بری از هرگونه تفحص و جستجو دانسته‌اند. اگر چه در جلد دوم تاریخ جامع بندر انزلی که در سال ۱۳۷۱ شمسی منتشر گردیده تنها ۷۹ صفحه درباره (بلدیه) یا شهرداری انزلی نوشته‌ام اما از کلیه مطالب آن می‌گذرم و ایشان را به سند روزنامه ناصری چاپ تبریز مورخه ۱۳۱۵ هجری قمری برابر ۱۲۷۶ شمسی ارجاع می‌دهم که از اطباء (بلدیه) انزلی یاد کرده است تا بدانند که بسندرانزلی یکی از قدیمی‌ترین شهرهایی است که دارای بلدیه بوده است و برای اینکه به موقعیت بد شهرداری تهران پردازیم فقط به ذکر مطالبی با استفاده از نوشته روزنامه حبل‌المتین مورخه ۵ محرم ۱۳۲۶ هجری قمری چاپ تهران اکتفا می‌کنم و البته ۴ صفحه آمار و مدارک آن را به دلیل طولانی بودن نمی‌نویسم:

صورت جمع و خرج انجمن بلدیه انزلی از غره محرم الحرام ۱۳۲۵ هجری قمری الی شوال که نه‌ماه است.

«خدمت مدیر محترم حبل‌المتین عرض می‌شود، به حکم قانون متمدنه به حمدالله در ملکیت قومیه قدیمه ایران نیز به همت ائمه دولت و ملت و برحسب آمریت قوانین مقرره اساسیه که باید عموم دوایر ادارات ملی و دولتی به اقتضای مسئولیت خودشان مشاهرتاً صورت حساب دخل و خرج اداره خودشان را به واسطه جرایم ملیه و ملت ارائه نمایند لذا

صورت حساب نه ماهه را متصلاً و ماه شوال را منفرداً روانه خدمت نمودیم خواهشمندیم که در جریده مبارکه درج فرمایند که خاطر مبارک و کلامی محترم و ابناء وطن عموماً از مأخذ و مصرف انجمن بلدی انزلی مستحضر شود مترصدیم که عموم ادارات و وزارتخانه‌ها نیز در هر شش ماه یا در هر سال صورت دخل و خرج خود را به توسط جراید ملی در مملکت انتشار دهند - انجمن بلدی انزلی» بعد درج آمار و ارقام آمده است.

حبل المتین پس از درج جدول فوق نظریه‌ای به شرح زیر نوشته است که «از حسن اقدامات انجمن بلدی انزلی و اهالی غیر آن نهایت امتنان و تشکر را داریم که قدم در دایره فضیلت گذاشته و در موجبات آبادی مملکت و خدمت به دولت و ملت و آنچه لازمه وطن پرستی است به جای می‌آورند، خداوند بر تأییدات آن در همراهی دولت و ملت بیافزاید.

کاش یکی دو تن از اعضای غیر آن بلدی نیز در انجمن بلدیة طهران می‌بود که لاقلاً در عرض این مدت یک خدمتی که جلب رضایت خاطر خلق را بنماید از آنان به عرصه ظهور رسیده باشد و مردم غرض و فایده انجمن بلدیة را داشته باشند و نتیجه از اجتماعاتشان در تکالیف مراجعه به خود نموده باشند، منتها خدمتشان این نباشد که چند نفر را پارو داده گلهای خیابان را جمع کرده و در نهرها بریزند، چرا تا به حال بودجه جمع و خرج خود را به ملت نموده باشند که ملت بدانند پولی که به ایشان می‌دهند در کجا به مصرف می‌رسد و به خرج می‌رود از تنظیفات شهری و ترتیب حفظ الصحه مردم و توسعه ارزاق و حمل و نقل امتعه چه قراردادی گذاشته‌اند.»

آری این درسی بود که بلدیة انزلی به بلدیة تهران داده است.

با تقدیم احترامات
عزیز طویلی - بندرانزلی

تغییر تاریخ ساخت جاده قدیم رشت به قزوین

... مدت زمانی است که مشاهده تغییر عملی یک مستند تاریخی منقوش بر تخته سنگی هستم که هر بار از مقابلی عبور می‌کنم برایم آزار دهنده و غمبار می‌شود. مطلب این است که در ارتفاعات شهرستان رودبار مشرف به جاده قدیم رشت به قزوین تا چند سال قبل تاریخ 1904 میلادی به حروف لاتین (احتمالاً سال احداث جاده مذکور) روی تخته سنگی منقوش بوده که با مختصر توجهی از جاده جدید رشت به قزوین قابل رویت بوده است. با توجه به اینکه در

متون تاریخی تصریح شده است که جاده شوسه رشت به قزوین برای اولین بار توسط یک مهندس روسی در زمان فرمانروائی آخرین تزار سلسله رمانوف روسیه احداث شده است لذا به احتمال قریب به یقین باید تاریخ یاد شده تاریخ احداث جاده مذکور باشد که در این صورت این سنگ و خط روی آن یک مستند تاریخی بشمار می‌رود. اما با کمال تأسف چند سالی است که رقم صفر (0) مستند تاریخی مذکور عملاً دستکاری شده و به رقم (4) تبدیل شده و در نتیجه مستند تاریخی مذکور از 1904 به 1944 تغییر زمان یافته است که از جاده جدید رشت به قزوین با مختصر دقتی برای هر راننده عبوری قابل رویت است.

اکنون سؤال اینجاست که سال میلادی مذکور قبل از تغییر برای بسیاری از محققین و مورخین که علاقمند به مطالعه و نگارش و جمع آوری حقایق تاریخی سرزمین خود می‌باشند مسلماً یک مبدأ تاریخی قابل اعتماد و مطالعه بشمار می‌رفته لذا تغییر آن که بنظر می‌رسد عملی باشد به چه دلیل و یا دلایلی انجام پذیرفته و این فکر بکر از کجا سر چشمه گرفته و در نتیجه یک واقعه تاریخی تحریف شده است. شاید با در میان گذاشتن این سؤال با خوانندگان و صاحبان علم و قلم آن مجله وزین حل این معما بشود.

با احترام
ف.ن. از تهران

باز، درباره "گیلماز"

... در بخش "نامه های رسیده" آن مجله (ش 54 مهر و آبان 78 ص 78) درباره "گیلماز" واژه پیشنهادی گیله واکه مخفف گیلان و مازندران است، مطلبی کوتاه از دانش پژوهی گیلانی به نام آقای مصطفی موسوی چاپ شده است که: "مازندران نام نو ساخته‌ای برای طبرستان است و حکیم فردوسی به ضرورت وزن شاهنامه، آن را به جای طبرستان به کار برده است." "گیلماز" ترکیب نادرستی است زیرا اگر "گیل" هم داشته باشیم "ماز" نداریم، اگر "ان" را از مازندران بیافکنیم، "مازندر" به جای می‌ماند نه ماز.

به نظر می‌رسد حکمی به این صراحت دور از احتیاط باشد و به طریق اولی حکمی در رد آن نیز چنین وضعی خواهد داشت. بنابراین اگر باب گفتمان گشوده باشد عقلایی تر است تا بحث و فحوص درباره مورد پیشنهادی غنی تر گردد. بر این بنا به کوتاه سخنی در ذیل اکتفا شد.

درباره "ماز" در کتاب حماسه سرایی در ایران آمده است: "... شجره اخلاف مشیگ و مشیانگ (1) (مشی و مشیان / مشیه و مشیان) شامل اسامی عده ایست که هر یک موجد یکی از مللندو نام آنان

متجانس به نام مللی است که بدانان منسوبند مثلاً تاز برادر هوشنگ ملت تازیگ (عرب) را به وجود آورد و "ماز" برادر دیگر هوشنگ قوم مازندرانی را. (2) گویا قوم "ماز" به عنوان یکی از قوم‌های مازندران باستان در کنار دیگر قوم‌های باستانی مازندران وجود تاریخی داشته، با این تقریر که منابع قابل اعتنا در این باره بسیار اندک است.

در کتاب "جغرافیای تاریخی ایران باستان" آمده است: "تپورها مانند کاسی‌ها و مازها و آماردها یک ملت ماقبل آریایی بودند." (3) و دکتر بهزادی دانشمند قوم شناس ایرانی در مقاله‌ای به نام "دریای کاسی (دریای قزوین، دریای مازندران و نه دریای خزر) بدون ذکر زمان و ایرانی یا ایرانی بودن مازندرانی‌ها وجود این قوم را یاد آور شدند که: "نام دریای مازندران در رابطه با قوم مازندران mazandar که در ساحل جنوبی آن می‌زیستند، پیوسته مناسب‌ترین است." (4)

فزون بر این در پشت‌های اوستا که مضامین آن را بسیار کهن می‌دانند (5) آمده است: "هوشنگ" پیشدادی بر فراز کوه "هرا" صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند، پیشکش "اناهیتا" کرد... و از وی خواستار شد که دو سوم از دیوان مازندران و دروغ پرستان "ورن" varena [= گیلان] را بر زمین [افکند]. (6) و نیز در بندش بر این اشاره دارد: و جفتی [که] مرد هوشنگ و زن گوزک نام [داشت] ایرانی‌ها از آنها بودند. و جفتی [مردم] مازندران از آنها بودند. (7) با این چگونگی به نظر می‌رسد واژه "مازندران" نباید "نو ساخته" باشد تا فردوسی به "ضرورت وزن" آن را جایگزین کند. با این آگاهی که مازندران در شاهنامه ظاهراً با در نظر گرفتن قوم‌های متعدد ساکن در آن مطرح است، مانند کاسی‌ها در زمان باستان که به تمام هیرکانی‌ها، تپورها و آماردها... اطلاق می‌شده است. (8)

طبرستان همان طور که آگاهی برگرفته از نام قوم تپور است و هیچ‌گاه در تاریخ به مفهوم تمام مازندران که در برگیرنده کلیه قوم‌های ساکن در آن باشد نیامده است.

قائم شهر - آبان 78
طیار یزدان پناه لموکی

- 1- آدم و حوای ایرانی
- 2- دکتر صفاء ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر، ص 410
- 3- دکتر مشکور، محمد جواد، جغرافیای تاریخی ایران باستان، نشر کتاب، 1371
- 4- چیستا - س 16، ش 10، 160، تیرماه 78
- 5- دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، ص 493
- 6- اوستا، گزارش جلیل دوستخواه ص 143
- 7- بندش هندی، تصحیح و ترجمه رفیع بهزادی، ص 96
- 8- دیاکونوف، همان مأخذ ص 783

نامه منظوم گیلکی

گول روی دوستانا مه دیل خایه

آبکناری لهجه مره

خوشبختی آدمانا، مه دیل خایه

خنده ی کوچی زا کانا، مه دیل خایه

زندگی سختنا باسه در آزمان

دلخوشی مردمانا، مه دیل خایه

دشمنی پُرا باسه در همه جا

چند تا یار مهربان، مه دیل خایه

جه گیلان دوری جا خستا باسِمه

زندگی «خمیرانا»، مه دیل خایه

جه خمیران با کرجی تا انزلی

و افراشتن بادبانا، مه دیل خایه

اِشتاوستن صدای لوله موس

با آواز کرجی بانان، مه دیل خایه

دیدن آب کا کایانا وختی که

شیرجه شون آب میانا مه دیل خایه

اشپل پلا، پیاز، آغوزه باقلا

قَلنهاز با رفقا، مه دیل خایه

چایی ی بهاره ی لاجانا

با کمر باریک استکانا، مه دیل خایه

سوق دار سایه چَر زواله خواب

بعد از ظهر تابستانا، مه دیل خایه

ماهی یا که بزنی سیخ کباب

عصرانه با گرم نانا، مه دیل خایه

خریزه باغ سر، باغ کتام جا

خفتن ماتاب شبانا، مه دیل خایه

صدای دلنشین "پوررضا" یا

باغ سرجا، گوشادان، مه دیل خایه

با صدای گلکاپس فصل بهار

دیدن خولی دارانا، مه دیل خایه

خلاصه مردمان مه وطن

خوش و خوب شادمان، مه دیل خایه

"نیک" الان خود دفتر جا بنویشت

گول روی دوستانا، مه دیل خایه

تهران - نیک، بخش خمیران «نیک»

مرگ بانوی خدمتگزار

بانو منیر پوررضا (عسکری) در اسفند ۱۳۱۴ خورشیدی در شهر لشت نشا دیده به جهان گشود. دوران جوانی او همزمان با جنبش ملی و آزادی خواهی مردم ایران و فعالیت احزاب سیاسی بود و او در سازماندهی زنان لشت نشا و فعالیت سیاسی اجتماعی در آن دوران نقش بسزائی ایفا کرد. او به نسل پرشور زنانی تعلق داشت که در فعالیت های اجتماعی با ایثار به مبارزه دست یازیدند بانو منیر بارها به عنوان یکی از نمایندگان زنان گیلان در کنفرانس ها و همایش های سیاسی داخل (و یک بار خارج از کشور) شرکت فعال و پر جوش داشت. وی در ۲۱ مرداد سال ۱۳۳۲ با خواننده معروف فریدون پوررضا زندگی مشترکی را پی نهاد، گرچه بعد از ازدواج در طول زندگی مشترک، اوقات خود را فقط صرف رفاه حال شوهر هنرمند و پرورش فرزندانش کرد اما از فعالیت های اجتماعی هم باز نماند و در حل مشکلات و اختلافات آشنایان محل نقش کدخدا مشانه داشت و همیشه در انجام امور خیر پیشقدم بود. حاصل ازدواج او ۵ فرزند (دو پزشک متخصص و یک پزشک عمومی و دو هنرمند موسیقی) بود. وی در دیماه امسال جان به جهان آفرین تسلیم کرد.

از دانشجویان گیلانی به منبر

تنی چند از دانشجویان گیلانی دانشگاه زنجان به اتفاق دیگر دانشجویان علاقمند و اهل قلم این دانشگاه دست به چاپ و انتشار یک نشریه دانشجویی اندیش گون با نام "آفاق نو" زده اند که در زمینه مسایل فرهنگی ادبی اجتماعی فعال است. مدیر مسئولی نشریه را "حسین رضائی سراجاری" و سردبیری آن را "مسعود بیننده" بر عهده دارند و بر رویهم بصورت شورای اداره می شود.

شماره اول این نشریه مربوط به آبان و آذر ۷۸ در قطع وزیری بزرگ که به دفتر مجله واصل شده اگر چه از نظر چاپ و امور فنی مثل شماره اول همه نشریات ضعف هایی دارد که مطمئناً روز به روز بهتر خواهد شد اما از نظر محتوایی و صفحه آرایبی غنی است و نشان از ذوق و شوق دانشجویان هنرمند دست اندرکار آن دارد. نکته ویژه حائز اهمیت در این نشریه همکاری دانشجویان از قومیت های مختلف ایرانی است که در این نشریه یک جا گرد آمده اند و مجموعه ای زیبا عرضه داشتند. از جمله کار دانشجویان گیلانی و مازندرانی (گیلماز) در بخشی از صفحات مجله بخوبی نمایان است مثل چاپ مطالب: گیلان جان تی قوریان / نقل گمه نقلستان از "رسول مهر علی زاده" و انتظار قطعه شعر طبری از "سید مسعود حسینی". توفیق دست اندرکاران نشریه "آفاق نو" را خواستاریم.

پند خبر فرهنگی

جشنواره سراسری شعر گیلکی

شانزدهم بهمن ماه به همت اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی آستانه اشرفیه جشنواره سراسری شعر گیلکی در محل کانون فرهنگی و هنری شهید باهنر این شهر برگزار شد. در این جشنواره که از ساعت ۱۵ تا ۲۰ طول کشید بسیاری از شاعران گیلکی سرا از شرق و غرب گیلان حضور داشتند و به قرائت تازه ترین اشعار خود پرداختند. سخنرانی درباره تحول شعر گیلکی و جلسه گفت و شنود تنی چند از شاعران قدیمی با حضار از اهم برنامه های جشنواره بود. مساعی شاعر و روزنامه نگار جوان گیلانی یونس رنجکش که مسئول انجمن ادبی شهرستان آستانه اشرفیه را نیز برعهده دارد در برگزاری جشنواره قابل ارجح گزاری است.

● فیلم کوتاه "خیلی خیلی خصوصی" ساخته "رضا بهرامی نژاد" در جشنواره سراسری دانشجویان کشور، مقام نخست را به دست آورد و به عنوان فیلم برتر شناخته شد.

● شبکه تلویزیونی خیر در گیلان سالروز میلاد حضرت ولی عصر (عج) راه اندازی شد. مرکز گیلان پنجمین مرکزی است که شبکه خیر در آن راه اندازی شده و هم اکنون از شبکه باران قابل دریافت می باشد. فعالیت شبکه مزبور نیز از ساعت ۶/۳۰ دقیقه صبح آغاز شده و تا ساعت ۱۸ ادامه دارد.

● هشتمین جشنواره نمایشگاه فرهنگی - هنری دانشگاه آزاد واحد رشت به مدت ۱۰ روز در محل تالار نمایشگاهی مجتمع آموزشی پل تالشان برگزار گردید. در این نمایشگاه ۸۰ دانشجوی هنرمند با ارائه ۲۶۱ اثر در زمینه های مختلف شرکت داشتند.

● به همت انجمن ادبیات داستانی نگاه نو رامسر و همکاری اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی این شهرستان اولین گردهمایی داستان نویسان و منتقدین تحت عنوان شبی با قصه، ساعت ۳/۵ الی ۷ عصر روز جمعه ۱۳ اسفند ۷۸ در سالن آمفی تئاتر هتل رامسر برگزار خواهد شد. در این مراسم که هوشنگ گلشیری قصه نویس صاحب نام کشور حضور دارد، قصه خوانی، نقد و بررسی داستان، ادبیات مدرن معاصر و برنامه موسیقی سنتی اجرا خواهد شد.

نیکی نامه

یادگیری از پرورشگاه مذهبی رشت "یادگار نسل ممتاز گیلانی"

کودکان ما چشم در راهند

نماینده ولی فقیه در گیلان و امام جمعه محترم رشت آیت الله احسان بخش برآن نظارت دارند. اوایل انقلاب بخشی از زمین پرورشگاه را که نسبتاً وسیع بود و در کنار خیابان اصلی و پرتردد شهر قرار داشت تبدیل به ساختمان های چند طبقه کردند و به اجاره دادند که هم اکنون یکی از ممر درآمد پرورشگاه است.

از دیگر ممر درآمد پرورشگاه بخشی هم کمکی است که شهرداری رشت به موسسه می کند. اما آن چه پرورشگاه مذهبی را تا کنون برپا و امیدوار نگاه داشته است همانا کمک های مردمی است که افراد خیر و نیک اندیش و انسان دوست شهر و استان به آن می کنند.

یک چیز یادمان نرود اصلاً. در این ماه آخر سال و در این روزهای پایانی سال هر قدر که به فکر کودکان خود و نوکردن لباس آنان و فراهم آوردن اوقات فراغت خوشی برای آنها هستیم، قدری هم به فکر کودکان محروم و بی سرپرست جامعه بی سروسامان خود باشیم. کفش، کلاه، کت و شلوار، جوراب، پیراهن، یک جعبه شیرینی، یک بسته شکلات، وجه نقد، (کم هم شد اگر، با کمی نیست...) حتی یک توپ فوتبال، یک جفت راکت پینگ پونگ... بالاخره چیزی در این شهر بزرگ و بی رحم و در این بازار فراوانی و گرانی پیدا می شود که بتوانی بخری و هدیه شان کنی. بخدا هست و می توانی.



کاظم مذهبی
بنیانگذار پرورشگاه مذهبی

پرورشگاه مذهبی رشت معروف به دارالایتام که نزدیک به ۶۰ سال قدمت دارد از جمله موسسات خیریه رشت و استان و یادگار افتخار آفرین نسل ممتاز گیلانی است که روزگاری در پیشتازی گیلان و تأثیرگذاری بر کلیت جامعه ایران گام های بلندی برداشتند. این موسسه خیریه محل نگهداری و پرورش اطفال یتیم، فرزندان رها شده از کانون های گرم خانوادگی ناشی از طلاق و جدایی و کودکانی است که بهر روی بی ولی و سرپرست مانده اند. کودکانی از پنجسال به بالا... تا به سن و سالی برسند که بد و خوب خود را دریابند و بتوانند سرپا بمانند و بازشت و زیبای جامعه خویش بسازند.

سال هاست که این چنین بوده است! کودکان در پرورشگاه بزرگ می شوند و در آموزشگاه جنبی آن درس می خوانند و بعد که به سن بلوغ و سرپازی رسیدند می روند و جای شان را کودکان دیگری می گیرند با همان شرایط و یا سخت تر و گاه با شرطی تازه تر و ناخواسته و غیر مترقبه مثل کودکانی که در زلزله ۶۹ گیلان پدر، مادر و تمامی خویشان و بستگان خود را از دست دادند. این رفتن ها و آمدن ها و جایگزین شدن هاسلسله وار ادامه دارد و روز بروز با ازدیاد جمعیت، بیشتر و با نابسامانیهای جامعه ما، افزون تر... اما فقط برای پسران! پس تکلیف دختران چیست؟ تو گویی دختران نیز چون زنان در جامعه ما باید به شوربختی مضاعف دچار باشند.

این موسسه اکنون جا کم و پذیرش زیاد دارد. لازمه زمان است که توسعه یابد و فکری برای ایتام دختر در شهر ما و استان ما صورت گیرد. در فکر باشیم.

اما حدیث این پرورشگاه هم جالب است. بنیان این موسسه خیریه زن و شوهری از نسل ممتاز گذشته گیلانی بودند. مرد، کاظم مذهبی جنگاور سلحشوری نامبردار به معتمد همایون بود که در انقلاب مشروطه گیلان و نهضت جنگل در راه آزادی جنگید و زن، افسر مذهبی دختری از یک خاندان قدیمی و اصیل گیلان که چون با هم ازدواج کردند اولاد بی یافتند. پس در سال ۱۳۱۴ در خانه مسکونی خود واقع در بادی الله رشت از

چند کودک یتیم بی سرپرست یتیموان فرزندان نگهداری کردند و چنان شیفته آنان و کار سرپرستی از آنان شدند که تصمیم گرفتند به نگهداری از ایتام بیشتر اقدام کنند. در سال ۱۳۱۷ چند واحد از خانه های مسکونی اطراف خانه خود را خریدند و همراه با خانه خود یکسر کوییدند و بنای یک پرورشگاه بزرگ را گذاشتند که نسل امروز شهر رشت وارث آن است.

پرورشگاه در سال ۱۳۲۸ به ثبت رسید و شخصیت حقوقی یافت و نهادینه شد. اکنون هیات امنایی مرکب از ۱۱ تن از خیراندیشان شهر زیر نظر

شماره حساب های کمک به

پرورشگاه شبانه روزی مذهبی

بانک ملی شعبه مرکزی:

۱۵۳۴ - ۱۱۷۹ - ۱۳۳۹

بانک تجارت شعبه معمری ۲۶۵۵

تلفن ۳۲۷۶۰ - ۳۵۹۸۷

فاکس ۳۲۱۷۵



آسایشگاه خانه خداست!

و پرستلی به واقع از خود گذشته، شکیبیا و مهربان در خدمت این مجموعه است و فضایی مصفا و دلگشا پیش روی چشم هر بیننده و تازه واردی قرار دارد که وارد آسایشگاه می‌شود.

همشهری و هم ولایتی شریف من، در این شب عیدی و گرمی بازار شادی (گیریم که با رنج و گرانی هم) عصری، شبی هم با دستی نه چندان پر - بهر اندازه و وسعی که داری - سری هم به این آسایشگاه بزن. دلشاد شان کن اگرچه بر رنجت بیفزایند. در عوض بهترین شاکر خدا خواهی شد. بوالله. راه باز است و در گشاده. نشانی می‌خواهی؟ رشت - سلیمان داراب - خیابان خدا بیامرز موسیو آرسن میناسیان. آسایشگاه معلولان و سالمندان.

شماره حسابهای کمک به آسایشگاه
بانک ملی شعبه مرکزی رشت ۲۹۲۹ / تجارت
۹۵۷۸۶ / ملت ۵۶۶۶۲ / صادرات ۲۷۸۰ / رفاه
کارتران ۵۷۰

شماره حساب ارزی ۳۷۰۱/۲/۲۰۰/۱۲۰
نزد بانک ملی شعبه مرکزی رشت

آدرس آسایشگاه
رشت: سلیمان داراب - خیابان میناسیان

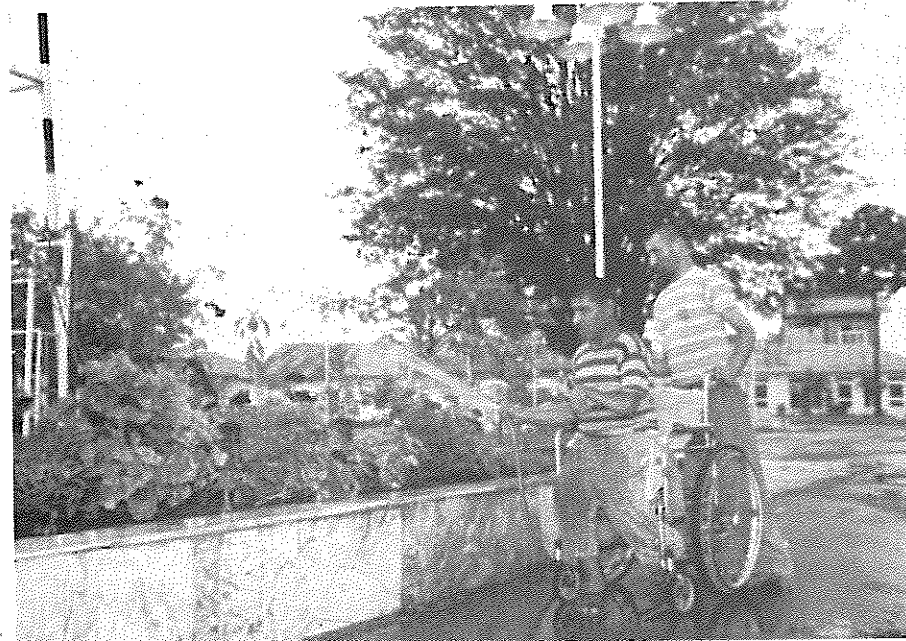
تلفن:
۵۵۵۰۱۷-۵۵۴۶۴۸-۵۵۸۱۳۵
فاکس: ۵۵۳۰۸۸

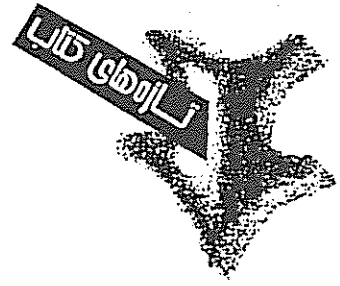
دچارند و بیماران غربتی و امثال آن‌ها را که شب‌ها کنار پیاده‌روها زیر دامنه ساختمان‌ها، روی آسفالت سرد کوچه و خیابان اطراق کرده می‌خوابند و روزها تکدی می‌کنند یا بی هدف و منظور می‌گردند و گاهی صحنه‌های بسیار زشتی از فقر و بیماری جامعه ما را به نمایش می‌گذارند و از طریق شهرداری یا مفاسد اجتماعی یا دادسراها به این واحد خیریه معرفی می‌شوند افزود. این رانده شدگان از هر جا و ناکجا بالاخره باید به یک جایی پناه جویند و کجا بهتر از آسایشگاه؟

آسایشگاه معلولان و سالمندان هم اکنون از نوزاد ایزوله دو ماهه گرفته تا پیرمرد و پیرزن بالای صد سال را در خود جای داده است. مدیریتی دلسوز و توانمند بر مجموعه حاکم است

آسایشگاه معلولان و سالمندان رشت تنهاموسسه خیریه در گیلان و بهترین پناهگاه و مامن و ملجاء محروم‌ترین قشر جامعه یعنی معلولان از کار افتاده، سالمندان رها شده و بی خانمان، عقب ماندگان ذهنی و کودکان ایزوله است. اما با همه کمکی که از سوی مردم و برخی نهادهای دولتی به آن می‌شود برای توسعه خود و رفاه بیشتر مددجویان و جذب ناگزیر معلولان و سالمندان دیگر بهمان اندازه که در ضیق مالی است زیر فشار روحی و تمهیدات عاطفی انسانی است که نمی‌تواند شانه از زیر انجام آن خالی کند.

هیأت امنای آسایشگاه با استفاده از کمک‌های رسیده مردمی طرح بسیار بزرگی را جهت پذیرش ناگزیر بیش از ۱۵۰۰ مددجو و سامان‌دهی مطلوب و مناسب فضا و مکان آن را در روستای فشتام (حومه رشت) پیش‌رو دارد که برای اتمام آن بیشتر نیازمند کمک‌های مالی دولت است چرا که کمک‌رسانی ملت چهار بار بیشتر از دولت است (بنا به اظهار مسئولان آسایشگاه، کمک‌های مردمی ۸۰٪ و کمک‌های دولتی ۲۰٪ است) در غیر این صورت ناگزیر برای ایجاد تعادل در پذیرش مددجو و هزینه آسایشگاه با درآمد موجود، باید یک سری سخت‌گیری در نحوه پذیرش انجام گیرد که با وظایف و اهداف آسایشگاه فاصله دارد. هم اکنون بیشترین دقت‌ها و بررسی‌ها لازم روی مددجویان بعمل می‌آید تا بعد از یقین به محرومیت و اطمینان به طرد شدن آن‌ها از سوی کسان و بستگان‌شان، نسبت به پذیرش آن‌ها اقدام شود. اما به این افراد باید تعداد زیادی مردان، زنان و کودکان بی‌پناهی را که به کم‌هوشی و اختلال حواس و عوارض ذهنی





ناشران و مؤلفان محترم چنانچه مسایل بنده معرفی کتاب های خود در ماهنامه "گیلان" مستند می توانند از هر عنوان ۲ نسخه به دفتر نشریه ارسال نمایند.

الف - کتابهای مربوط به گیلان و مازندران (گیلماز)

● حدیث پارسایی، شرح احوال میرزا حبیب الله رشتی، بزرگمردی از املش / رضا مظفری / قم، مشهور، ۱۳۷۸ / ۱۲۸ صفحه، رقی، ۴۰۰ تومان

نویسنده که از طلاب جوان و محقق گیلانی است کتاب را در ۶ فصل تنظیم کرده و کوشیده تا چهره این روحانی بزرگ را که از گیلان ظهور کرده و در عالم تشیع درخشیده است بخوبی بنمایاند. از مولف کتاب قبلا دو جلد از مجموعه چند جلدی "مشاهیر گیلان" را خوانده ایم.

● مقالات سید نیکی (شرح حال و حکایاتی از عرفا و مشایخ تالش از قرن اول تا دهم) / نوشته خاص الدین صلابسرای نای تالشی، به کوشش شهرام آزموده / رشت، ناشر: مصحح، ۱۳۷۸ / ۵۵ صفحه، رقی، ۳۰۰۰ ریال

خاص الدین صلابسرای که در اواخر قرن ۱۲ و اوایل قرن ۱۳ هجری قمری در ناول تالش می زیست این کتاب را در سال ۱۲۳۴ ه. ق تحریر کرده است. کتاب علاوه بر این که خواننده را با عرفان و تصوف رایج در تالش و عرفا و مشایخ این دیار آشنا می کند از نظر مطالب تاریخی و شناخت نامهای جغرافیایی منطقه نیز قابل توجه است. "شهرام آزموده" مصحح کتاب از پژوهشگران جوان گیلانی است که در زمینه زادگاه خود تالش کوشش های ارزنده ای را آغازیده است.

ب - آثار مولفان و هنرمندان گیلماز

● عروس زره پوش / محمود طیاری / تهران، هاشمی، ۱۳۷۸ / ۲۲۱ صفحه، رقی، ۱۰۰۰ تومان
تریلوژی عروس زره پوش مرکب از سه اثر نمایش محمود طیاری قصه پرداز و نمایشنامه نویس مطرح کشور است که در یک کتاب فراهم آمده: عروس زره پوش در هفت مجلس، چل گیس خاتون در هشت مجلس و مار نقره در چهار مجلس.

● رودخانه در بهار / شیون فومنی / تهران، خجسته، ۱۳۷۸ / ۱۵۱ صفحه، رقی، ۸۵۰ تومان
مجموعه ۱۲۹ قطعه شعر کوتاه فارسی است در قالب نو. از شعر "پایانه":

بنویس / برستگی که خاکش خواهد خورد / بر خاکی که بادش خواهد برد: / - انسان / واقعیت
واپسین آغاز است / در پایانه ی راهی / که از رفتن / باز می آید.

● از تو برای تو / شیون فومنی / تهران، خجسته، ۱۳۷۸ / ۱۵۹ صفحه، رقی، ۸۵۰ تومان
مجموعه ۸۴ قطعه شعر فارسی در قالب اشعار کلاسیک است. کوشش میر جعفر فخری نژاد (حامد فومنی) فرزند شاعر شاعر در چاپ هر دو کتاب ستودنی است.

● عقربه ها در غروب ایستاده اند / مهدی رضازاده / تهران، پونه، ۱۳۷۸ / ۹۶ صفحه، رقی، ۴۵۰ تومان

مجموعه ۵ دفتر شعر است در یک کتاب با ۷۷ قطعه در قالب نو. از شعر من و تو:

همنام تو / گلی بر آب می رفت / سایه ای پیش
دوید / تا بگیردش / بپویش / که بر آب غلتید و /
گلی شد / هم نام من

● یادداشت های سفر حج / عبدالحمید حسین نیا / تهران، نوپردازان، ۱۳۷۸ / ۷۱ صفحه، جیب پالتویی، قیمت ؟

سفر نامه حج است در دو فصل (فصل ۱: مدینه منوره - فصل ۲: مکه مکرمه) از زبان یک پزشک - روزنامه نگار به زبانی شیرین و ساده

● آخر خط / محمد حسن جهری / تهران، پژوهنده، ۱۳۷۸ / ۹۶ صفحه، جیب پالتویی، ۳۵۰ تومان

مجموعه ۱۲ داستان کوتاه از شاعر و نویسنده گیلانی محمد حسن جهری است. سرخوردگی های اجتماعی و تاملات روحی قهرمانان داستان از نشانه های بارز قصه های جهری است.

● خوابهای قاشی / منوچهر جراح زاده / تهران، سازمان انتشارات کیهان، ۱۳۷۸ / ۱۱۷ صفحه، رقی، ۳۰۰ تومان

قصه ای فانتزی از زندگی نامه سلمان رشدی با خلاصه ای از کتاب آیات شیطانی اوست. منوچهر جراح زاده از شاعران و نویسندگان قدیمی گیلان و ساکن تهران است و تاکنون چندین مجموعه شعر و داستان از وی چاپ و منتشر شده است.

● روزنی که بر جهان گشوده است / اردشیر بهزاد / [تالش] ناشر: مولف، ۱۳۷۸ / ۳۴ صفحه، رقی، ۴۰۰ تومان

مجموعه ۳۲ قطعه شعر شاعر است در قالب نو که در فاصله سال های ۶۳ تا ۷۷ سروده شده.

● یادمان حاج علی شعاعی شیخانی / اکبر تطهیری / [رشت، بی نا، ۱۳۷۸] / ۲۷ صفحه، رقی کتاب کوچکی است که به یاد علی شعاعی شیخانی دانش آموز تیز هوش ۱۵ ساله گیلانی که در دبیرستان استعداد های درخشان تحصیل می کرد چاپ شده است. وی موفق شده بود طرح اثبات تساوی مساحت دو شکل همنهشت را ارائه نماید. او تابستان امسال در آبهای نیلگون خزر جان باخت.

● تی تی / علیرضا پارس / آستانه اشرفیه، نسیم شمال، ۱۳۷۸ / ۵۶ صفحه، رقی، ۴۰۰ تومان
نمایشنامه ای است در هشت تابلو. تی تی در زبان گیلکی به معنی شکوفه است در عین حال نامی است

که بر دختران گذارند.
● تا فردا دیر نیست / ناصر وحدتی / تهران، رود، ۱۳۷۸ / ۱۹۲ صفحه، رقی، ۱۱۰۰ تومان
داستان بلندی است از نویسنده گیلانی ناصر وحدتی که قبلا داستان های "خونداشت"، "یک زندگی" و "روی خوش زندگی" را از وی خوانده ایم.

ج - سایر آثار

● خسرده ریزهای یونانی / مسجد یوسفی / تهران، آرست، ۱۳۷۸ / ۱۰۲ صفحه، رقی، ۳۰۰۰ ریال

مجموعه ۷۳ قطعه شعر کوتاه در قالب نواست. اولین شعر مجموعه "آغاز" را می خوانیم:
گاه با صدای زنگ در چرخه ای / بیدار می شویم /
مثل شکفتن کلافی آب / در خواب یک فلز.

نشریات تازه گیلان

"گزارش"، نشریه سازمان نظام مهندسی ساختمان گیلان، تازه ترین شماره خود را (شماره ۸، مسلسل ۲۱) سال سوم، دوره جدید، پانزدهم ۷۸ در ۳۶ صفحه قطع رحلی با چاپ چهار رنگ روی جلد منتشر کرده است. نشریه ای است فنی و تخصصی در زمینه مسایل مهندسی و معماری. "گزارش" زیر نظر مهندس ابوالحسن سمیع یوسفی با همکاری علیرضا روشندل و گروهی از زبده ترین مهندسان استان چاپ و منتشر می شود و بر روی نشریه ای مفید است. جهت اطلاع عموم علاقمندان نشانی آن ذکر می شود: رشت - خیابان سعدی - جنب بازار روز - پلاک ۱۸۶ - تلفن ۴۴۲۵۹

انتشارات طاعتی بزودی منتشر می کند:

گیلان نامه

(جلد پنجم)

به کوشش م. پ. جکتاجی

حاوی ۱۶ مقاله از ۱۶ پژوهشگر

در زمینه تاریخ، فرهنگ، هنر، زبان،

ادبیات و مردم شناسی

نشر گیلکان بزودی منتشر می کند

مندج بگونه

بزه میلجه [و] گیلان جان

(مجموعه شعر گیلکی به گویش فانی)

با آوا نوشت، ترجمه فارسی، شرح و واژه ها

از دکتر سید مجتبی روحانی (م. مندج)

نشر ندا منتشر کرده است:

دکتر حشمت

و

اندیشه اتحاد اسلام
در جنبش جنگل

تألیف

سید محمد تقی میرابوالقاسمی



نشر ندا

تهران - ۱۳۷۸

انتشارات خجسته منتشر کرده است

از تو برای تو
رودخانه در بهار
آخرین سروده‌های زنده یاد

شیون فومنی

مرکز فروش تهران:

انتشارات خجسته

میدان انقلاب، بازارچه کتاب، تلفن ۶۴۶۰۲۸۳

بخش شهرستان

بخش گزیده تلفن‌های ۶۴۹۲۹۶۲ و ۶۴۰۰۹۸۷

بخش ناشران تلفن ۹۲۱۵۵۰

دوره تجدید شده

و کامل و گیله و با مصحافی لوگوس و زوگوب زرگوب

یک دوره کامل هفت ساله ۱۴۶۰۰ تومان

علاقتمندان شهرستانی می‌توانند وجه لازم را به حساب جاری (۸۸۸)

بانک صادرات شعبه ۲۹۰۸ بادی‌الله رشت به نام گیله و واریز و اصل فیش آن را به نشانی

(رشت: صندوق پستی ۲۱۷۲-۲۱۳۵ گیله و) ارسال نمایند.

مجلدات گیله و در اسرع وقت با پست سفارشی برای آنها ارسال می‌شود.

قابل وصول با پست سفارشی از هر نقطه کشور
در ازای ارسال ۱۰۰۰ تومان تمبر از طریق گیله و

گیله و در قبول آکمی برای مشاغل، مؤسسات و شرکت‌هایی
که دارای نام‌های گیلکی و بومی شمال ایران باشند
تخفیف ویژه قابل است.

تلفن ۲۰۹۸۹

چای: گیاه خزان ناپذیر

پوشینه‌ی سبز کوهپایه‌های شمال کشور، نوشیدنی همه مردم

ایران، نتیجه تلاش چایکاران و چایسازان گیلانی

شرکت صنعتی و تولیدی روشن گیل

سازنده ماشین آلات و تجهیزات چایسازی

تجدید و

کیت از سر بازار خانہ فوج محلہ سمنگین

www.taban.com

